

كَتِيبَةُ مُحَمَّدِ اِبْنُ نُصَيْرٍ العَقَائِدِيَّةُ فِيْ بَيَانِ الحَقَائِقِ المَخْفِيَّةِ

كَتِيبَةُ أَبُوْ اَلْخَطَّابِ اَلْعَقَائِدِيَّةِ فِيْ بَيَانِ اَلْحَقَائِقِ مِنْ كُتُبِ اَلْمُقَصِّرَةِ اَلْبَتْرِيَّةِ

كِتَابُ

الطَّاعَةِ مَتَى تَقُومُ السَّاعَةُ

لمولانا سلمان جل ذكره

کتاب الطاعه متی تقوم الساعه

از مولای ما سلمان محمدی

تهیه و تحقیق گردان عقیدتی محمد بن نصیر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم

مالك يوم الدين إياك نعبد وإياك

نستعين اهدنا الصراط المستقيم

صراط الذين أنعمت عليهم

غير المغضوب عليهم ولا الضالين

مكتبة
كتيبة
مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ
العَقَائِدِيَّةُ فِي بَيَانِ
الحَقَائِقِ المَخْفِيَّةِ

سیاست نشر و ضوابط عمومی

تذکر عمومی:
متون و روایت‌هایی که از مولایمان، جل جلاله، و اصحابشان به ما رسیده، روش و منبع اعتقادات ما را تشکیل می‌دهند.
اما دیدگاه‌ها و تفاسیری که در کتاب‌های منتشر شده ما آمده است، بیانگر دیدگاه نویسنده در درجه اول است و لزوماً نشان‌دهنده مواضع فکری و عقیدتی کتابخانه نیست، و همچنین به معنای مخالفت ما با آن‌ها نیز نمی‌باشد.

توجه:
کتاب‌هایی که کتابخانه منتشر می‌کند، یا به طور کامل تحقیق و آماده‌سازی شده توسط کتابخانه هستند، یا کتابخانه صرفاً آن‌ها را با اعمال تغییرات جزئی بازنشر می‌کند، و این موضوع در مقدمه کتاب‌ها ذکر خواهد شد.

www.alawibook.com

نخستین چاپ کتاب

مکتبة
كتيبة
محمد بن نصير
العقائدية في بيان
الحقائق المخفية

آماده‌سازی و تحقیق:
کتابخانه عقیدتی محمد بن نصیر

وب‌سایت رسمی برای مطالعه و دانلود تمامی کتاب‌ها - www.alawibook.com

یوتیوب -- کتیبة محمد بن نصیر

تلگرام -- @ali_ali_ali110

فهرست مطالب

(مقدمه مترجم)

متونی که این کتاب در بر می‌گیرد، در زمره‌ی میراث دینی باطنی در اندیشه اسلامی شیعی جای دارند و با ژرفای معرفتی و تراکم معنایی خود متمایز می‌شوند؛ چرا که در آن ها ابعاد اعتقادی، معنوی، فلسفی و نمادین در هم تنیده‌اند. این ویژگی، یکی از مهم‌ترین عناصر غنای این متون و در عین حال، یکی از برجسته‌ترین چالش های روش‌شناختی در انتقال آن‌ها از زبان اصلی به زبانی دیگر است.

زبان این متون، زبانی گزارشی و مستقیم نیست، بلکه در بسیاری از مواضع بر «اشارت» و «رمز» تکیه دارد؛ روش هایی که به‌طور تاریخی با خطاب باطنی گره خورده‌اند؛ خطابی که سطوح متعددی از فهم را مخاطب قرار می‌دهد و بسته به پیشینه‌ی معرفتی خواننده و بستر دریافت، پذیرای بیش از یک قرائت است. از این‌رو، ترجمه‌ی تحت‌اللفظی به تنهایی برای احاطه بر دلالت‌های آن کافی نیست، همان‌طور که بسط تفسیری نیز ممکن است به تحمیل معانی‌ای بر متن منجر شود که آن را از معنای مقصود دور سازد.

بر این اساس، این کار ترجمه بر پایه‌ی رویکردی میانه استوار است که می‌کوشد ضمن رعایت تفاوت‌های ساختاری و معنایی میان دو زبان، بیشترین حد ممکن از امانت‌داری

نسبت به متن اصلی را محقق سازد. این امر در برخی موارد اقتضا می‌کرد که معادل‌های زبانی تقریبی انتخاب شود یا بازنویسی برخی ساختارها به‌گونه‌ای صورت گیرد که معنای کلی حفظ شود، بدون آنکه ادعای انتقال تمام لایه‌های معناییِ آن به‌طور کامل وجود داشته باشد. مترجم اذعان دارد که برخی تفاوت‌ها در معنا یا القای مفهوم، نتیجه‌ی طبیعی اجتهاد بشری در تعامل با متونی است که دارای بار معرفتی و معنوی بالایی هستند.

همچنین باید یادآور شد که هدف این ترجمه، ارائه‌ی یک قرائت تفسیری نهایی از متون یا حل‌وفصل مسائل تأویلی مرتبط با آن‌ها نیست، بلکه تلاش دارد این متون را برای خواننده‌ی غیرمتخصص در زبان اصلی، در دسترس قرار دهد و امکان مطالعه‌ی آن‌ها را در چارچوبی علمی و منضبط فراهم آورد. بدیهی است که بازگشت به متن اصلی و شروح آن، برای هر کس که مایل به تعمق در مضامین و آشکارسازی دقیق‌تر ابعاد اعتقادی و باطنی آن است، امری ضروری باقی می‌ماند.

در حین ترجمه با چالش‌های متعددی روبرو شدم که شاید بارزترین آن‌ها این باشد که بسیاری از واژگان و تعابیر موجود در متن اصلی، حامل بارهای معنایی و معنوی خاصی هستند که در طول تاریخِ طولانی کاربرد دینی و فلسفی شکل گرفته‌اند؛ به‌گونه‌ای که در زبان مقصد، لفظ واحدی که تمام ابعاد آن را پوشش دهد، یافت نمی‌شود. از این‌رو، گاه ناگزیر به انتخاب نزدیک‌ترین معانی ممکن یا استفاده از

ترکیب‌های توضیحی بودم، با اقرار به اینکه ممکن است بخشی از عمق معنایی، آن‌گونه که در زبان نخست بوده، کاملاً منتقل نشود.

افزون بر این، تفاوت ساختارهای زبانی و تمایز پیشینه‌های فرهنگی میان دو زبان، به‌طور طبیعی ممکن است به تفاوت‌های ظریفی در فهم یا القای معنا منجر شود؛ تفاوت‌هایی که نه به عنوان نقص در ترجمه، بلکه به‌عنوان نتیجه‌ی طبیعی هر تلاش بشری برای پل زدن میان دو زبان و دو جهان‌بینی تلقی می‌شود. بنابراین، این ترجمه ادعای احاطه‌ی کامل بر معنای اصلی را ندارد و مدعی جایگزینی برای آن نیست، بلکه کوششی امانت‌دارانه با هدف نزدیک کردن متن به خواننده و گشودن باب تأمل در آن است، ضمن آنکه سعی شده بیشترین حد ممکن از دقت و روح متن حفظ شود.

از خواننده‌ی محترم امید دارم که در نظر داشته باشد برخی معانی عمیق ممکن است بیش از آنکه با لفظِ تنها درک شوند، با احساس و سیاق کلی متن دریافت گردند. از خداوند مسألت دارم که در این تلاش نفعی قرار دهد و توفیق خدمت به حقیقت و معرفت را ارزانی دارد.

اَلطَّاعَةُ مَتَیَ تَقُومُ اَلسَّاعَةُ

مُقَــدِّمَــــه

حمد و سپاس خدای را؛ ابدی‌سازندهٔ ابد و ازلی‌کنندهٔ ازل، خدای خدایان، غایتِ غایات، معنایِ معانی و پرورد گارِ سَــبع مَثانی؛ مولای ما امیرالمؤمنین، که عزتش بزرگ و شُکوهش والاست.

گواهی می‌دهیم که خدایی جز او نیســت؛ یکتایِ یگانه، بی‌همتایِ بی‌نیاز. نام‌های نیک از آنِ اوســت و اوســت بلندمرتبهٔ بزرگ. گواهی‌ای از روی تصــدیق و اقرار، با تمام وجود(جوارح و جوانح)

و گواهی می‌دهیم که محمد ﷻ بنده، فرستاده و حجابِ اوست؛ پدیدآورندهٔ هستی و مکان، علتِ آفرینش ، مشیتِ کلی و حقیقتِ اِسمی است

و گواهی می‌دهیم که سرور ما سلمان، باب (درگاه) و حجابِ او، مادهٔ فیض، هندسه و صورت‌بخشی (تشکیل) است.

و اما بعد:

سرور ما امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ روزی به حذیفة بن یمان (علیه السلام) فرمود: ای حذیفه؛ با مردم از آنچه درک نمی‌کنند (نمی‌شناسند) سخن مگو، که مبادا طغیان کنند و کافر شوند.

همانا بخشی از دانش چنان سخت و گرانبار است که اگر کوه‌ها آن را بر دوش می‌کشیدند، از حمل آن ناتوان می‌ماندند. و همانا علمِ ما اهل بیت، به‌زودی انکار شده و باطل شمرده خواهد شد، و راویانش کشته می شوند، و به هرکس که آن را بازگو کند، از روی ستم و حسادت، آزار خواهد رسید؛ به سبب آن برتری که خداوند به عترتِ وصی، یعنی وصیِّ پیامبر (که عزتشان بزرگ باد)، بخشیده است.[۱]

پس به خدا سوگند، راویان حدیثشان کشته شدند، و خونشان در هر دیار و روزگاری مباح شمرده شد؛ چرا که آنان دُرهایی بی‌مانند و گوهرهایی را حمل می‌کردند که هیچ بها و ارزشی در برابر آن نبود. پس آفرین بر این مردان که امانت را بر دوش کشیدند و با خون‌های پاک و ارواح مطهرشان، از دیانت پاسداری نمودند.

پس امروز، با حمد پروردگارمان و توفیق و تأیید او، به دوستداران مولایمان امیرالمؤمنین (ﷺ) می‌گوییم: ای برادران دین، مژده باد بر شما؛ به تبیین فضل مولا (ﷺ) و بیانِ دین او که از چشمان منکران پنهان است. ای برادران حق، مژده باد بر شما!

[۱] اَلْغَیْبَةُ لِلنُّعْمَانِيْ – ١٤٢

و به‌زودی در روزهای آینده، کتاب‌هایی را خواهید دید که منتشر می شوند و پیمان‌هایی که از دینِ علیِّ اعلایِ حق خبر می‌دهند؛ دینِ تأویل، دینِ بیانِ حقایق، دینِ عدالت، و دینِ عقل و منطق و وجدان. مولای ما امام حسن عسکری (عَزَّعِزُّهُ) فرمودند: آنچه را روایت کردند، بگیرید و آنچه را به رأی خود نظر دادند، واگذارید[۲]

و از آنجا که سرآغاز دین، شناخت اوست؛ و کمال شناختش، تصدیق او؛ و کمال تصدیقش، یگانه‌دانستنِ او (توحید)؛ و کمال توحیدش، اخلاص برای اوست.

لذا این کتابِ مبارک، که در میان طایفه‌ای موسوم به «طایفهٔ علویّه» شناخته شده است، نخستین اثری بود که مولا ما را به تدقیق، تصحیح و بازبینی آن موفق گردانید؛ تا سنگ بنایی باشد در سازه‌ای که پایه‌هایش بر مرادِ حق استوار گشته، برای دینِ او خالص، بر صراطِ او ثابت، به ذکرِ حکیم و نامِ عظیمِ او عزت‌یافته، و بر اساسِ ترازویِ دادِ مستقیمِ او روشنگر است.

پس سپاس خدایی را که گویندگان به نهایت ستایشش نمی‌رسند، و شمارندگان، نعمت‌هایش را برنمی شمارند، و کوشندگان حقش را ادا نمی‌کنند .آنکه بلندای همت‌ها او را درنمی‌یابد، و ژرفای فطانت‌ها (زیرکی‌ها) به او دست نمی‌یابد .آنکه برای صفتش نه حدّی معین است، نه وصفی موجود، نه زمانی شمرده شده، و نه سرآمدی طولانی

---

[۲] الغيبة للطوسي الجزء الأول- ٤١١

آفریدگان را به قدرت خویش بیافرید، و بادها را به رحمت خود پراکند، و با صخره‌ها، لرزش و نوسانِ زمینش را استوار ساخت.

به حمدالله، نسخه‌ای خطی از این کتاب مبارک –که امروز موضوع تحقیقِ پیش رویِ ماست– یافتیم که تا حد زیادی با آنچه در نسخه‌های «سلسلهٔ تراث علوی» آمده، تفاوت چشمگیری دارد.

چرا که در «سلسلهٔ تراث علوی»، تحریف، جابجایی رخ داده است؛ بلکه متأسفانه، کسانی جسارت ورزیده و افزوده‌هایی را که از اصل کتاب نبوده، بلکه از منابع دیگری بوده، هر یک بر اساس نیت و مقصود خویش، در آن ادغام کرده‌اند.

همچنین –و باز هم به فضل الهی– شاهد مخدوش‌سازی عامدانه‌ای، به‌ویژه در کتاب اسنادِ «مجمع الأخبار» بوده‌ایم. و این مطلبی است که به حول و قوهٔ الهی، هنگامی که در آینده به تحقیقِ دیگر کتب روایی بپردازیم، آن را تبیین خواهیم کرد. هدف ما انتشار آن‌ها به شکلی است که شایستهٔ کلام سرورانمان (عزّ عزّه) باشد؛ این کار با تکیه بر نسخه‌های خطی قدیمی و شناخته شده نزد طایفه، و نه مانند آن سلسلهٔ متداول، که تحریف، تغییر و تبدیل شده است، صورت می‌گیرد.

و همانا تمام این دست‌درازیِ آشکار به میراث نبوت، از طریق افزودن، تغییر دادن و تحریفِ گفتار امامان و سرورانمان (جلّ علاهم الأعلی)، چیزی نیست جز آغازی برای

مخدوش‌سازی و دستکاری؛ این کار یا به قصد بیزار کردن مردم از احادیث باطنیِ سرورانمان (ﷺ) و نشان دادنِ اینکه در این احادیث نه بلاغتی وجود دارد و نه بیانی - که این ادعا مخالف و مغایر با حقیقت است- و یا از سوی دیگر، به قصد سیطره بر عقول و محدود ساختن اندیشه انجام شده است. و این موضوع را در آینده ان شاءالله تعالی به تفصیل بیان خواهیم کرد

حَلّ إِشْكال وَبَيَانُ حَال

خوانندۀ گرامی در روایت این حدیث شریف، در این کتاب، امری شــگفت خواهد دید؛ و آن، حضورِ سرورمان محمد ﷺ و برخی از یاران ایشان از ایتام، مهاجرین و انصار در این مجلس است.

همچون سرورمان عثمان بن مظعون، و سرورمان مصــعب بن عمیر خزرجی، و دیگران (صلوات الله علیهم)؛ درحالی‌که آنان در زمانِ سرورمان محمد ﷺ وفات یافته بودند و در اینجا، اشــکالی که محتمل اســت به ذهن‌ها خطور کند آن اســت که این حدیث، ساختگی است. العیاذ بالله!

هیهات! ایمان به حکمت هرگز در کتاب‌ها نو شته نشده ا ست، بلکه ایمان به حکمت، در قلب‌ها موجود و اســتوار اســت؛ و آنچه نوشــته، یا خوانده، یا بدان ندا داده شــده، همانا یادآوریِ چیزی ا ست که از آن غافل شدیم و ه شداری ا ست برای آنچه فراموش کرده بودیم.

ازین رو خداوند عَزَّ وَجَلَّ فرمود:یادآور شو، اگر یادآوری سود دهد[1] یعنی برای آن کورانی که خود را به کوری و کری زده‌اند، پس خداوند آنان را کور و کر ســاخت. ما بر آنان ستم نکردیم، بلکه آنان خود بر خویشتن ستم روا داشتند.

پس ای برادر، به آنچه می‌خوانی گوش فرا ده و به آنچه درمی‌یابی میان سطرها دقت کن و ژرف بیندیش. آنگاه که سخنی را شنیدی و دلت با آن آرام گرفت، خدا را ستایش کن و شکرش به‌جای آور، برای نعمتی که به تو ارزانی داشته است. همان ریسمان استوار، و طناب نجات، یعنی نعمت تسلیم شدن به حق مَوْلَانَا اَلصَّادِقُ جَلَّ ذِكْرُهُ فرمود: هر کس به عروه‌الوثقی (ریســمان اســتوار ایمان) چنگ زند، رســتگار اســت. گفتم: آن چیســت؟ فرمود تسلیم بودند.[٣]

و اما اگر دچار شک و تردید شدی، از خدا بخواه که سینه‌ات را گشاده سازد، کارت را آسان گرداند، و وجهی از حقیقت را به تو بنمایاند که بر ما و دیگران پوشیده مانده است؛ زیرا مرکّبِ نوشــتارِ علم او پایان ندارد، و دانش او را جز مســتحقانش کســی نمی‌تواند درک کند و بدان راه یابد.

[٣] الكافی از كلینی

پس خداوند سبحان و عزیز ، در هر کاری چهره ها و وجوهی بی پا یان از علل و حکمت‌ها وجود دارد، و اسباب و دلایلی که درک و بیان آن‌ها برای مردم یکسان نیست.

خدای حق تعالی فرمود:

او از آسمان آبی فرود آورد، پس وادی‌ها هر یک به اندازه‌ی ظرفیت خود سرازیر شدند، و سیلاب کف‌هایی انبوه بر خود گرفت و از آنچه مردم بر آتش می گدازند، برای ساخت زیور یا ابزار، نیز کفی مانند آن پدید می‌آید خداوند این‌گونه حق و باطل را مَثَل می‌زند کف، به کناری می‌رود و نابود می‌شود؛ اما آنچه برای مردم سودمند است در زمین می‌ماند چنین است که خداوند مثل‌ها را بیان می کند.[٤]

مولایمان صادق عليه السلام به جابر جعفی، علیه السلام، فرمود ای جابر، برای سخن ما ظاهری ا ست و باطنی جابر عرض کرد: ای مولای من، آیا سخن شما ظاهری و باطنی دارد؟ فرمود:آری، تا هفت وجه دارد جابر گفت: تا هفت وجه، ای مولای من؟ فرمود: تا هفتاد وجه جابر گفت: تا هفتاد، ای مولای من؟ فرمود: تا هفت‌صد، تا هفت‌هزار، بلی ای جابر، تا بی نهایت. ای جابر، همانا ما از اسماء (الهی) معانی آن را داریم و از حروف، آغاز آن را

(اَلمَجَالِسُ اَلنُّمَيْرِيَّة، ص – ٥٠)

---

[٤] سوره رعد، آیه ١٧

و این است همان سبب که به واسطه‌ی آن تو را به حقیقت رساندیم، و با عبارت صریح بیان نمودیم. و توضیح این حدیث شریف در رفع اشکال بر دو وجه است. وجه اول: اینکه اصل دعوت در کوفه بود وجه دوم: حضور ایشان با ذات‌ها و صورت‌هایشان – درود خدا بر آنان باد – و این رخدادبیش از یک بار در گذشته اتفاق افتاده است و در ادامه، تفصیل این مطلب خواهد آمد

وَجْه اَوَّلُ: دعوت محمدیه درکوفه بوده است

١-نخستین سرزمینی که خداوند در آن عبادت شد سرزمین کوفه بود و نه هیچ زمین دیگر.

از بدر بن خلیل اسدی از مردی از اهل شام روایت شده است که مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:نخستین قطعه زمینی که خداوند بر آن عبادت شد پشت کوفه بود آنگاه که خداوند فرشتگان را فرمان داد تا بر آدم سجده کنند پس آنان بر پشت کوفه سجده کردند (تَفسِيرُ اَلعَياشِي ج١، ص - ٤١)

٢- حجر الاسود در مسجد کوفه نصب خواهد شد

از سرور ما اصبغ بن نباته روایت است که گفت روزی در مسجد کوفه گرد مولایمان امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ نشسته بودیم ناگاه فرمود ای مردم کوفه! خداوند عز و جل شما را به چیزی گرامی داشته که هیچ کس دیگر را بدان گرامی نداشته است پس نمازگاه شما را برتری بخشید که همان خانه آدم است و خانه نوح و خانه ادریس و محل عبادت ابراهیم و جایگاه نماز برادرم خضر و محل نماز من است و همانا این مسجد شما یکی از چهار

مسجدی است که خداوند عز و جل آن را برای اهلش برگزیده است و گویا در روز قیامت آن را می‌بینم در حالی که دو جامه سفید همانند لباس احرام بر تن دارد و برای اهل خود و برای هر که در آن نماز گزارده شفاعت می‌کند شفاعتش رد نمی‌شود و روزگاری نخواهد گذشت مگر آنکه سنگ سیاه کعبه در آن نصب گردد و روزی خواهد آمد که آنجا محل نماز مهدی از فرزندان من و جایگاه نماز هر مؤمن خواهد بود و بر روی زمین هیچ مؤمنی نمی‌ماند مگر آنکه در آن باشد یا دلش به سوی آن مایل گردد پس آن را ترک مکنید و با نماز در آن به خداوند عز و جل نزدیک شوید و از او برای برآورده شدن حاجات خویش بخواهید زیرا اگر مردم می‌دانستند چه برکتی در آن است از دورترین نقاط زمین به سوی آن می‌آمدند هر چند بر روی برف بخزند. (الأَمَالِي لِلصَّدُوقِ، ص – ٢٩٨)

۳- خداوند عز و جل در کوفه فرود آمد و ظاهر شد .

از سید ما معلا بن خنیس علیه السلام روایت شده که ازمولایمان صادق عَزَّعَزَّهُ پر سیدم امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ چه مقام والایی دارد؟ فرمود کوفه والاترین مقام است. و اهل آن ستمگرترین خلقند.خداوند میانشان فرود آمده و در میانشان ظهور کرده ولی آنها جز فاصله نیفزودند و جانشان را باختند سرپناهشان آتش است هرگاه بخواهند از غم بیرون

آیند باز در آن افکنده می شــوند و عذاب ابد را به ســبب کفرشــان می چشــند. (الحُجُبْ وَالأَنْوَار، ص -٤٥)

٤- کوفه جمجمه اسلام است.

از سید ما اصبغ بن نباته علیه السلام گزارش است که مولای ما امیرالمؤمنین فرمود کوفه جمجمه اســـلام اســـت و گنج ایمان و شـــمشـــیر و نیزه خداوند اســـت او آن را هر جا بخواهد می نهد به خدا سوگند همانا خداوند به وسیله اهل آن در مشرق و مغرب زمین نصرت خواهد داد چنان که به سنگها نصرت داد.

(طَبقَاتُ اَلکُبرَی لِمُحَمَّد بنِ سَعد ج٦، ص -٦)

٥- شهادت سید ما حمزه بن عبدالمطلب علیه السلام بر کرانه رودخانه.

بعد از حدیث طولانی میان ابی وایل شقیق بن سلامه و عمر بن الخطاب لعنت الله بر او دربـــاره دلاوری هـــای مـــولای مـــا امـــیرالمـــؤمـــنـــین در غـــزوه احـــد وحشی لعنت الله گفت من بر محمد توان ندا شتم و اما علی را مردی بسیار محتاط دیدم و طمعی به او نبردم پس رو به حمزه کردم و دیدم مردم را ســـخت می زند

هنگامی که از کنارم گذشت پایش را بر کرانه رود نهاد و لغزید و افتاد[٥] من نیز نیزه خود را تکان دادم و به پهلویش انداختم و در پهلویش فرو رفت از مثانه اش بیرون آمد و خونی شد و افتاد به او نزدیک شدم و شکم او را شکافتم و کبدش را برداشتم و آن را به هند بردم لعنت الله بر آن به او گفتم این کبد حمزه است.

(تَفسِيرُ القُمِّي ج١، ص – ١١٦)

٦- همانا ما این خانه را حج گزارده‌ایم.

مولای ما امام صادق (عليه السلام) فرمود: هنگامی که آدم منه السلام از مِنا روانه شد، فرشتگان در اَبطح او را ملاقات کردند و گفتند: ای آدم، حجّت قبول باد؛ بدان که ما همانا این خانه را دو هزار سال پیش از آنکه تو آن را حج گزاری، حج گزارده‌ایم.

(مَن لَا يَحضُرهُ الفَقِيه للصَّدوق ج٢، ص – ٢٣٠)

---

[٥] در منابع تاریخی اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت چنین آمده که غزوه احد در دامنه کوه احد در شمال مدینه منوره روی داده است و آن منطقه کوهستانی خشک و سنگلاخی است نه حاصلخیز و نه دارای رودخانه دائمی هیچ منبع تاریخی معتبر از وجود نهر یا جریان آبی دائمی در محل وقوع نبرد احد یاد نکرده است

۷- پس آبش را از مسجد کوفه فرو برد، همان‌گونه که آب از مسجدش آغاز شده بود.

از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، گفت: ابن سنان برایم روایت کرد، از مفضل بن عمر منهم ال سلام، گفت: نزد ابی عبدالله امام صادق (عليه‌السلام) رفتم و گفتم: من م شتاق غَری (نجف) هستم. فرمود: دلیل ا شتیاقت به آنجا چیست؟ گفتم: دو ست دارم امیرالمؤمنین (عليه‌السلام) را زیارت کنم. فرمود: آیا فضـــیلت زیارت او را می‌دانی؟ گفتم: خیر ای فرزند رسول خدا، پس آن را به من بیاموزید

فر مود: هر گاه خواســـتی ا میرا لمؤ منین (عليه‌السلام) را ز یارت کنی، بدان که تو زائرِ اســـتخوان های آدم، بدنِ نوح، و پیکرِ علی بن ابی طا لب هســـتی. گفتم: هما نا آدم در سراندیب در م شرق (محل طلوع خور شید) فرود آمد، و گمان می‌کنند (یا ادعا دارند) که اســـتخوان‌هایش در بیت الله الحرام اســـت؛ پس چگونه اســـتخوان‌هایش به کوفه رســـیده است؟

فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی به نوح (علیه الســـلام) در حالی که در کشـــتی بود، وحی فرستاد که هفت دور خانه (کعبه) را طواف کند. پس همان‌گونه که خدا به او وحی کرده بود، خا نه را طواف کرد. ســـپس تا زانو هایش در آب فرود آمد و تابوتی را که ا ستخوان‌های آدم در آن بود، بیرون آورد. پس تابوت را به درون ک شتی حمل کرد تا آنکه هر قدر که خدا می‌خواست، خانه را طواف نمود

سپس به دروازه کوفه، در مرکز مسجد آن، وارد شد. پس در آنجا بود که خداوند تعالی به زمین فرمود: «آبت را فرو بَر». پس زمین آبش را از مسجد کوفه فرو برد، همان‌گونه که آب از مسجدش آغاز شده بود. و گروهی که با نوح در کشتی بودند، پراکنده شدند.

پس نوح تابوت را برگرفت و آن را در «غَری» (نجف) دفن نمود؛ و آن، قطعه‌ای از کوهی است که خداوند بر آن با موسی سخن گفت، و عیسی بر آن تقدیس نمود، و ابراهیم را بر آن خلیل برگرفت، و محمد را بر آن حبیب برگرفت، و آن را مسکن پیامبران قرار داد.

و به خدا سوگند، پس از دو پدرِ پاکش، آدم و نوح، هیچ‌کس گرامی‌تر از امیرالمؤمنین (عَزَّ عِزُّهُ) در آن ساکن نشد.

پس هرگاه جانب نجف را زیارت کردی، استخوان‌های آدم، و بدن نوح، و پیکر علی بن ابی طالب (عَزَّ عِزُّهُ) را زیارت کن؛ چرا که تو زائرِ پدران نخستین، و محمدِ خاتم پیامبران، و عليِ سرور اوصیا هستی.

همانا زائرِ او، هنگام دعایش، درهای آسمان به رویش گشوده می‌شود؛ پس از کسب خیر غافل مباش (یا: در خواب مباش). (کَامِلُ الزِّیَارَاتِ، ص – ۹۰)

٨- تواضعِ جودی؛ و آن کوهی است نزد شما.

از ابی بصیر روایت است که گفت: در آن سالی که مولایمان امام صادق (عَزَّعَزَّهُ) رحلت فرمود، بر مولایمان امام کاظم (عَزَّعَزَّهُ) وارد شدم و گفتم: فدایت شوم؛ چرا شما قوچی ذبح کردید و فلانی شتری نحر کرد؟

فرمود: ای ابا محمد؛ همانا نوح در کشتی بود و آنچه مقرر بود در آن قرار داشت. کشتی مأمور بود و خانه کعبه را طواف کرد، و آن همان طواف نساء است، و نوح راهِ آن را رها کرد.

پس خداوند عزّ وجلّ به کوهها وحی فرستاد که: «من کشتی بنده ام نوح را بر یکی از شما کوهها فرود خواهم آورد.» پس کوهها سربرافراشتند و گردنکشی کردند، اما «جودی» - و آن کوهی است نزد شما - تواضع ورزید. پس کشتی با سینه‌اش به کوه برخورد کرد.

امام فرمود: پس نوح در آن هنگام گفت: (يَا مَارِيْ أَتقِنْ)، و آن به زبان سریانی یعنی: (ای پروردگار، اصلاح فرما یا: استوار ساز).

ابی بصیر گفت: گمان کردم که ابوالحسن (عَزَّعَزَّهُ) با این مَثَل به خودشان تعریض (کنایه) می‌زند..(الكَافِي، ج۲ ص -١٢٤)

۹- جودی همان فرات کوفه است.

از مفضـل بن عمر (سـلام بر او) روایت اسـت که گفت: مولای ما امام صـادق (عَزَّعَزَّهُ) پس از حدیثی طولانی، در حالی که دربارهٔ کشـتی نوح و آنچه بر او گذشـت سـخن می‌گفت، فرمود: کشتی خانه کعبه را طواف کرد، سپس بر «جودی» قرار گرفت؛ و آن، فرات کوفه است. پس به ایشان گفتم: همانا مسجد کوفه قدیمی است؟ فرمود: آری، و آن نمازگاه پیامبران است (الكافي ج۸ ص۲۸۱)

۱۰- مسجدِ نخستینِ کوفه که آدم آن را پایه‌گذاری کرد.

از هشام خراسانی، از مفضل بن عمر منه السلام روایت است که گفت: در کوفه نزد ابی عبدالله امام صـادق (عَزَّعَزَّهُ) بودم، در آن ایامی که بر ابوالعباس سـفاح وارد شـده بود. هنگامی که به «کناسه» رسیدیم، فرمود: عمویم زید در اینجا به دار آویخته شد. سپس به راه ادامه داد تا به «طاق الزّیاتین» رسید؛ و آن، انتهای بازار سراجین (زین‌سازان) است

پس فرود آمد و فرمود: فرود آی، همانا این مکان، مسجدِ نخستینِ کوفه بوده که آدم آن را خط‌کشی کرد، و من خوش ندارم که سواره وارد آن شوم. مفضل گفت: گفتم: پس چه کسی آن را از نقشهٔ اصلی‌اش تغییر داد؟ فرمود: نخستینِ آن، «طوفان در زمان نوح» بود،

سپس یاران کسری و نُعمان آن را تغییر دادند، و پس از آن، زیاد بن ابی سفیان آن را تغییر داد.

گفتم: آیا کوفه و مســجدش در زمان نوح هم وجود داشــتند؟ به من فرمود: آری ای مفضل، و منزل نوح و قومش در روستایی در نزدیکی فرات، در سمت غربی کوفه بود

و فرمود: و نوح مردی نجار بود. خداوند عزّ وجلّ او را پیامبر قرار داد و برگزید. و نوح نخستین کسی بود که کشتی‌ای ساخت که بر روی آب روان شود. امام فرمود: و نوح در میان قومش نهصـد و پنجاه سـال درنگ کرد و آنان را به سـوی خداوند عزّ وجلّ دعوت می‌نمود، اما او را ریشخند کرده و مسخره می‌کردند. پس چون چنین از آنان دید، بر آنان نفرین کرد و گفت: {پروردگارا، بر روی زمین از کافران هیچ دیّاری مگذار. همانا تو اگر آنان را واگذاری، بندگانت را گمراه می‌کنند و جز نسـل فاجر و بسـیار کافر، به دنیا نمی‌آورند}. نوح - ۲۷-۲۶

پس خداوند عزّ وجلّ به نوح وحی فرسـتاد که: کشـتی بسـاز و آن را بزرگ بنا کن و در ساختنش شتاب کن. پس نوح با دست خود کشتی را در مسجد کوفه ساخت و چوب را از راهی دور می‌آورد تا آنکه از آن فراغت یافت.

مفضل منه السلام گفت: سپس سخن ابی عبدالله (عَزَّعَزَّهُ) هنگام زوال خورشید قطع شد. پس ابوعبدالله برخاست و نماز ظهر و عصر را به جای آورد. سپس از مسجد بیرون

رفت و به سمت چپ خود برگشت و با دستش به محل «دارالدارین» –که محل خانهٔ ابن حکیم و همان فراتِ امروزی است– اشاره کرد و به من فرمود: ای مفضل؛ در اینجا بت‌های قوم نوح: یَغوث، یَعوق و نَسر نصب شده بودند

سپس به راه افتاد تا بر مَرکبش سوار شد. گفتم: فدایت شوم؛ نوح در چه مدتی کشتی خود را ساخت تا آنکه از آن فارغ شد؟ فرمود: در دو «دَور». گفتم: دو «دَور» چقدر است؟ فرمود: هشتاد سال. گفتم: همانا عامّه می‌گویند: آن را در پانصد سال ساخت. فرمود: هرگز؛ چگونه چنین باشد در حالی که خداوند می‌فرماید: {و وحی کردیم}؟

مفضل گفت: گفتم: پس مرا از این فرمودهٔ خداوند عزّ وجلّ: {تا آنکه چون فرمان ما دررسید و تنور به جوشش آمد} خبر ده؛ مکان آن کجا بود و چگونه بود؟ فرمود: آن تنور، در خانهٔ پیرزن مؤمنه‌ای در پشتِ قبله، سمت راستِ مسجد بود. گفتم: پس آنجا، مکانِ زاویهٔ «باب الفیل» امروزی است.

سپس به ایشان گفتم: و آیا آغازِ جوشش آب از آن تنور بود؟ فرمود: آری، همانا خداوند عزّ وجلّ دوست داشت که به قوم نوح نشانه‌ای (آیه‌ای) بنمایاند. سپس خداوند تبارک و تعالی باران را بر آنان فرستاد که به شدت می‌بارید، و فرات طغیان کرد و همهٔ چشمه‌ها نیز جوشیدند. پس خداوند آنان را غرق نمود و نوح و کسانی را که با او در کشتی بودند، نجات داد.

گفتم: نوح چه مدت در کشــتی ماند تا آب فرو نشــســت و از آن خارج شــدند؟ فرمود: هفت شبانه‌روز در آن ماندند، و هفت دور خانه کعبه را طواف کرد، سپس بر «جودی» -که همان "فرات کوفه" است- قرار گرفت.

گفتم: همانا مسجد کوفه قدیمی است؟ فرمود: آری؛ و آن نمازگاه پیامبران است. و همانا ر سول خدا هنگامی که به آ سمان «اسراء» داده شد، در آن نماز گزارد. پس جبرئیل به او گفت: ای محمد؛ این مســجد پدرت آدم و نمازگاه پیامبران اســت؛ پس فرود آی و در آن نماز بگزار. پس فرود آمد و در آن نماز گزارد، سپس جبرئیل او را به آسمان بالا برد.

(الكافي، ج ۸، ص – ۲۸۱)

این روایات گواهی می دهند بر آنکه حرکت و دعوت ســید ما آدم علیه الســلام از کوفه بوده نه مکه همانگونه که میان مردم مشهور است و خداوند قادر است جغرافیا و زمین و زمان را تغییر دهد و مردم از آن غافل اند

و این حدیث ضیاع بنی اسرائیل در صحرا مثالی روشن از وقوع چنین امری است

از ابو حمزه از ابو جعفر علیه السلام نقل شده که چون موسی علیه السلام آنان را به زمین مقدس رساند به ایشان گفت داخل شوید در آن زمین مقدسی که خدا برای شما نوشته و پشت نکنید که بازنده خواهید شد

و چون معلوم اســت که خدا آن زمین را برای ایشــان نوشــته بود گفتند ای موســی در آن قومانی گرد آمده اند که جبّارانند و ما وارد آن نخواهیم شــد تا آنان از آن خارج شــوند و اگر از آن خارج شوند ما داخل می شویم

دو مرد از آنانی که از خدا می تر سیدند به ایشان گفتند داخل شوید از درِ آن در که چون وارد شوید غالب خواهید شد و بر خدا توکل کنید اگر مومنید

آنان اما گفتند ای مو سی ما هر گز وارد آن نخواهیم شد تا آنان در آن با شند پس برو تو و پروردگارت بجنگ اگر چه ما در اینجا نشسته ایم.

مو سی گفت پروردگارا من جز بر خود و بر برادرم تسلط ندارم پس میان ما و قوم فاسق فاصله انداز

چون آنان از داخل شدن به آن امتناع کردند خدا آن زمین را برایشان حرام کرد و در نتیجه چهل سال در زمینی به وسعت چهار فراسخ سرگردان شدند تا اینکه گم شدند در زمین پس بر قوم فاسق مایه تأسف مباشید. (البرهان، ج۲، ص۲٦٦)

پس از عطاء بن یسار، از ابی سعید روایت است؛ که ر سول خدا (عَزَّعَزَّهُ) فرمود قطعاً از سنت‌های کسانی که پیش از شما بودند، وجب به وجب و ذراع به ذراع، پیروی خواهید کرد. تا جایی که اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شوند، شما نیز وارد آن خواهید شد

پس گفتیم: ای رسول خدا، منظورتان «یهود و نصاری» است؟

پیامبر فرمودند: «پس جز آنان چه کسی؟» (المُستَدْرَكُ عَلَى الصَّحِيحَينِ لِلنَّيسَابُوْرِي).

وجه دوم: حضور ایشان با ذات و صورتشان

همانا آنچه سرور ما سلمانِ بابمنه السلام توصیف نمود، چیزی جز آشکارسازیِ قدرتِ مولای ما امیرالمؤمنین (جلّ فی علاه) نبود؛

پس مولای ما باب، سرورمان محمد (عزّعزّه) را دید که در کنار مولای خویش بر منبر عظمت نشسته بود، و همگیِ اهلِ مراتب گرداگرد او صف کشیده بودند. و همچنین دشمنان او از «اضداد» (ضدها) از فرزندان شجرهٔ خبیثه از بنی‌امیه و قریش نیز حاضر بودند.

و سخن در اینجا آن‌گونه نیست که جاهلانِ عوام می‌پندارند؛ بلکه همانا آنچه مولا امیرالمؤمنین (عزّعزّه) آشکار ساخت، برای عمومِ بینندگان نبود؛

بلکه آن، لطیفه‌ای از بیان بود که آن را به اولیای برگزیده‌اش از خردمندان و صاحبان بصیرت اختصاص داد. و احادیث سروران ما (عزّعزّه) تکرارِ وقوعِ این امر را بیش از یک بار تبیین کرده‌اند. و آن را جز کسی که ایمانش را یکسره خالص کرده و آنکه کفرش را یکسره خالص نموده، نمی‌بینند.

۱- گروهی از فرشتگان فرا رسیدند و رسول خدا (ﷺ) نیز در میان آنان بود

از مفضل بن عمر منه السلام روایت است که: مولای ما امام صادق (ﷺ) پس از حدیثی طولانی که میان سلمان منه السلام و عمر بن خطاب (لعنه الله) دربارهٔ عجایب مولای ما امیرالمؤمنین (ﷺ) رد و بدل شد، فرمود: عمر گفت: ای سلمان، نزد من شگفتی‌های بسیاری از علی است و فضل او را انکار نمی‌کنم. سلمان گفت: از آنچه دیده‌ای، چیزی برایم بازگو کن.

عمر گفت: بله ای اباعبدالله، روزی با پسر ابی‌طالب دربارهٔ امری مربوط به خمس خلوت کرده بودم. او سخنم را قطع کرد و از نزد من برخاست و گفت: سر جایت بمان تا نزد تو بازگردم؛ چرا که کاری برایم پیش آمده است.

پس خارج شد و طولی نکشید که بازگشت، در حالی که بر لباس‌ها و عمامه‌اش غبار بسیاری نشسته بود. به او گفتم: تو را چه شده است؟ گفت: گروهی از فرشتگان روی آوردند و رسول خدا (ﷺ) نیز در میان آنان بود که آهنگِ شهری در مشرق به نام «جیحون» را داشتند. پس خارج شدم تا بر آنان سلام کنم، و این غبار به خاطر شتاب در راه رفتن بر من نشست.

من از روی شگفتی خندیدم تا جایی که به پشتم افتادم (بر قفای خود افتادم). گفتم: مردی که مُرده و پوسیده است، و تو ادعا می‌کنی که هم‌اکنون او را ملاقات کرده و بر او سلام کرده‌ای؟ این واقعاً از عجایب است.

پس او خشمگین شد و به من نگریست و گفت: آیا مرا دروغگو می‌شماری ای پسر خطاب؟ گفتم: خشمگین مشو؛ و به بحثی که در آن بودیم بازگرد، چرا که این امری است که شدنی نیست..

امام فرمود: علی گفت: پس اگر او را به تو نشان دهم، طوری که هیچ چیز از آن را انکار نکنی، آیا از آنچه گفتی از خدا آمرزش می‌طلبی؟ گفتم: آری. گفت: با من برخیز

پس با او تا حومهٔ مدینه خارج شدم. گفت: چشمانت را ببند. پس چشمانم را بستم؛ او سه بار دستش را بر آن‌ها کشید. سپس گفت: چشمانت را بگشا... پس گشودم؛

ناگهان، به خدا سوگند ای اباعبدالله، «رسول خدا (عزّوجلّ)» را در میان گروهی از فرشتگان دیدم که هیچ‌یک از آنان بر من ناشناس نبودند (یا: همه را شناختم). به خدا سوگند، متحیّر ماندم و به او می‌نگریستم. چون نگاهم طولانی شد، به من گفت: آیا او را دیدی؟ گفتم: آری. گفت: چشمانت را ببند... پس بستم؛ سپس گفت: چشمانت را بگشا... پس گشودم؛ (و ناگهان نه چشمی در کار بود و نه اثری[٦].

[٦] و اینجا میبینیم که ضد این ماجرا را با چشم خود می بیند

(نَوَادِرِ المُعجِزَاتِ لِلطَّبَرِي الشِّيعِيِّ، ص – ٥٠)

٢- رسول خدا عَزَّعَزُّهُ را در خراسان دیدم.

از حسین بن علی الوشاء، از ابی الحسن الرضا (عَزَّعَزُّهُ) روایت است که فرمود: در خراسان به من فرمود رسول خدا عَزَّعَزُّهُ را در اینجا دیدم. (بَصَائِرُ الدَّرَجَاتِ، ص – ٢٩٤)

٣- آیا دوست داری اباعبدالله (عَزَّعَزُّهُ) را ببینی؟

حسین بن محمد بن عامر، از معلی بن محمد بن عبدالله، از بشیر، از عثمان بن مروان، از سماعة بن مهران برایم روایت کرد که گفت: نزد ابی الحسن (عَزَّعَزُّهُ) بودم و نشستنم نزد ایشان طولانی شد. پس فرمود: آیا دوست داری اباعبدالله (عَزَّعَزُّهُ) را ببینی؟ سماعه گفت: به خدا سوگند دو ست دا شتم. فرمود: برخیز و وارد آن اتاق شو. پس وارد اتاق شدم و ناگهان دیدم ایشان ابوعبدالله (عَزَّعَزُّهُ) هستند که نشسته اند. (بَصَائِرُ الدَّرَجَاتِ، ص – ٢٩٦)

٤- تو را چه شده که با خود سخن می‌گویی و آرزو می‌کنی که اباجعفر را ببینی؟

و این «سماعه، غواص علوم آل محمد (عليهم‌السلام)» است که سرورمان جعفر «الرفیع الأعلی عزّ وجلّ» را می‌بیند

از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از سماعه روایت است که گفت: بر ابی عبدالله (عليه‌السلام) وارد شدم در حالی که با خود سخن می‌گفتم. ایشان مرا دیدند و فرمودند: تو را چه شده که با خود سخن می‌گویی و آرزو می‌کنی که اباجعفر را ببینی! گفتم: آری. فرمود: برخیز و وارد اتاق شو؛ پس وارد شدم و ناگهان ایشان «ابوجعفر (عليه‌السلام)» بودند. (بصائر الدرجات ص ٢٩٥)

و فرمود: گروهی از شیعیان حسن بن علی پس از شهادت امیرالمؤمنین (عليهما‌السلام) آمدند. پس امام حسن از آنان پرسید: آیا امیرالمؤمنین را اگر ببینید، می‌شناسید؟ گفتند: آری. فرمود: پس پرده را بالا بزنید.. پس آن را بالا زدند؛ ناگهان امیرالمؤمنین را در برابر خود دیدند، بی‌آنکه او را نشناسند. (در حالی که او را به‌خوبی شناختند)

و امیرالمؤمنین (جلّ جلاله) فرمود: آن‌کس از ما که می‌میرد، در حقیقت مرده نیست، و آن‌کس از ما که باقی می‌ماند، حجتی بر شماست. (بَصَائِرُ الدَّرَجَاتِ، ص- ٢٩٥)

۵ – در میان شما مُرد، اما «به خدا سوگند او هم‌اکنون چون زندگان نفس می‌کشد.

شعبی گفت: روزی بر رشید هجری وارد شدم، پس گفت: برای حج خارج شدم و با خود گفتم: باید پیمانم را با امیرالمؤمنین تجدید کنم. پس به خانهٔ مولایم علی (عَزَّعَزَّهُ) آمدم.

پس به شخصی گفتم: برایم جهت ورود بر امیرالمؤمنین اجازه بخواه. گفت: آیا او نمرده است؟ گفتم: او در میان شما مرده است، اما به خدا سوگند، او هم‌اکنون چون زندگان نفس می‌کشد.

پس آن شخص گفت: حال که «راز آل محمد» را دانستی، داخل شو. رشید گفت: پس بر امیرالمؤمنین (عَزَّعَزَّهُ) وارد شدم و ایشان مرا از چیزهایی که در آینده رخ خواهد داد، آگاه ساخت

پس شعبی به او گفت: اگر دروغ می‌گویی، لعنت خدا بر تو باد. و این خبر به زیاد ابن ابیه رسید؛ پس زیاد در پی رشید هجری فرستاد، پس زبانش را برید و او را بر درِ خانهٔ عمرو بن حریث به دار آویخت. (المَجرُوحِینَ، ج۱/ ص۲۹۸ابنُ حَبانَ)

٦- آیا به داوری رسول خدا (ﷺ) میان من و تو راضی نمی‌شوی؟

از ابان بن تغلب، از ابی عبدالله امام صادق (ﷺ) روایت است که مولای ما امیرالمؤمنین (ﷺ) با ابوبکر (لعنه الله) روبرو شـد و بر او احتجاج (اقامه دلیل) نمود، سـپس به او فرمود: آیا به داوری رسول خدا میان من و تو راضی نمی‌شوی؟

ابوبکر گفت: چگونه به او دست یابم؟

پس امیرالمؤمنین دستش را گرفت و به مسجد قبا آورد، که ناگهان رسول خدا (ﷺ) در آنجا بود. پس پیامبر علیه ابوبکر قضاوت (حکم) کرد

ابوبکر هراسان بازگشت و عمر را ملاقات نمود و ماجرا را به او خبر داد. عمر گفت: تو را چه شده؟ آیا از جادوی بنی‌هاشم خبر نداشتی؟ (بَصَائِرُ الدَّرجَاتِ، ص - ٢٩٤م).

٧- هیچ‌یک از مؤمنان کشته نشد مگر آنکه بازخواهد گشت.

محمد بن طیار برای ما روایت کرد، از ابی عبدالله امام صـادق (ﷺ) دربارهٔ این فرمودهٔ خداوند عزّ وجلّ: (و روزی که از هر امتی، گروهی را برمی‌انگیزیم)،

پس فرمود: «هیچ‌یک از مؤمنان کشته نشد مگر آنکه باز خواهد گشت تا به مرگ طبیعی بمیرد، و هیچ‌یک از مؤمنان به مرگ طبیعی نمرد مگر آنکه باز خواهد گشت تا کشته شود. (مُختَصرُ البَصَائِر، ص١٢٦)

٨- هنگامی که مولای ما امیرالمؤمنین (عَزَّعَزُّهُ) حاضر شود، «اِسم»، «باب»، «ایتام» و «مراتب قدس» او نیز خواهند بود.

روایت شده است که مولای ما امیرالمؤمنین (عَزَّعَزُّهُ) در هنگام ظهورش در مکه و مدینه؛ «اِسم»، «باب»، «ایتام»، «نُقَباء»، «نُجَباء»، «مختصّون»، «مخلصون» و هرکس از عالمیان که از آنان پیروی کرد، به او اشاره می‌کنند، و به سوی او رهنمون می‌شوند، و کسانی از عالَم بشر- را که به آنان پیوسته‌اند، به او می‌شناسانند، و آنان را وصیت می‌کنند که از شناختِ (معرفت) مولایشان امیرالمؤمنین (عَزَّعَزُّهُ) منحرف نشوند، و اینکه گمراهی و طغیان، آنان را به ضلالت نکشاند

و اینکه آنچه با چشمان خود از «تلبیس» و «استتار» می‌یابند، و آنچه را بنی عبد شمس از اخبار و آیات تحریف کرده‌اند، آنان را دگرگون نسازد؛ و این از آن چیزهایی است که قلب‌ها و دیدگانتان آن را نمی‌پذیرد، به سبب آنچه از صورت‌پردازی (تصویر) و دگرگونی می‌بینید. «او از آنچه ستمکاران می‌گویند، بسی برتر و والاتر است.

زیرا مولای شما آفریننده هر آفریده، و پدیدآورنده هر صورت، و کُشنده هر مقتول، و روزی‌دهنده هر مرزوقی است؛ وزنی در برابر وزنی (الرِّسَالَةُ النُّورِیَّةُ فِي الذَّاتِ العَلِيِّ)

در این دو وجه، که تفصیل آن گذشت، برای کسی که راه هدایت را بجوید، و به ریسمان ولایت چنگ زند، و گوش خود را بر «وِشایة» (سخن‌چینی/ بدگویی) ببندد، و قلب خود را بر راه‌های گمراهی (غِوایة) فرو بندد، کفایت است.

و منظورم از «وشایة» چیزی جز «عِلم الرِجالِ» ناصبیِ خبیث نیست، و راه‌های گمراهی (مسالک الغوایة) چیزی نیست جز اکاذیبِ فقهای «مقصِّره»؛ همان‌هایی که «علم الاصول» و «علم الحدیث» نامیده شد. پس آفرین بر فروتنان (المخبتین) که سخن را می‌شنوند و از نیکوترینِ آن پیروی می‌کنند

! و آفرین بر تسلیم‌شدگان (المسلمین) که از میانِ حدیث، دشوارترینِ آن را می‌شنوند..

درود خدا بر آنان باد تا زمانی که فر شته‌ای برای خدا سجده می‌کند، و تا زمانی که بابی (درگاهی) در بهشت طنین می‌اندازد!

اَلطَّاعَةِ مَتَیَ تَقُوْمُ اَلسَّاعَةُ

١-آغازِ سخن سلمان و توصیف او از احوال مجلس و حاضران

«باب الله الأعظم» ؛ سلمان بن بهیر خُدَری فارسی منه السلام روایت کرد:

بر محضرـ مولایم (جلّ ذکره) وارد شدم، در حالی که ایشان در مسجد خود در کوفه نشسته بود و پشتش را به محراب تکیه داده بود. و بر سمت راستِ ایشان، «اِسم الأعظم» (عَزَّعَزَّهُ) محمد رسول الله، و بر سمت چپِ ایشان حسن، و در برابرشان حسین (عَزَّعَزَّهُ ما)، و محمد بن حنفیه (علیه السلام) نشسته بودند.

و گرداگرد ایشان از مهاجرین و انصار، مردم بسیاری حضور داشتند -که ما نام‌هایشان را از بیم طولانی شدن کلام، خلاصه کردیم- از جمله: مقداد بن اسود کِندی، ابوذر جندب بن جناده غفاری، عبدالله بن رواحه انصاری، عثمان بن مظعون نجاشی، قنبر بن کادان دَوسی، ابوالهیثم مالک بن تَیهان اَشهَلی، سعد بن مالک انصاری، جابر بن عبدالله انصاری، مصعب بن عمیر خزرجی، و نوفل بن حارث؛ و بسیاری دیگر از انصار و مؤمنین (علیهم الصلاة والسلام).

و گروه‌هایی از غیرِ آنان، و از بنی‌امیه، بنی‌هاشم و بنی‌قریش. و بسیاری از مردم گرداگرد ایشـان نشـسـته بودند و نورش بر تمام کرانه‌ها (آفاق) چیره گشـته بود. و مولایم آنان را موعظه می‌کرد و به خیر هدایت می‌نمود و از شر بازمی‌داشـت، و آنان برای مولای ما (جلّ جلاله) «تهلیل» و «تکبیر» می‌گفتند.

و پیوسـته نور مولایم از زمین به آسـمان بالا می‌رفت تا آنکه تمام اقطار عالم را، از مشرـق دنیا تا مغربش و از جنوب (قِبله) تا شـمالش، فرا گرفت. و سـلمان (سـلام بر او) گفت: سپس من به سوی آسمان نگریستم و ناگهان مولایم را دیدم که بر عرش خویش[۷] نشسته است و فرشتگانِ گرامی و بزرگ (علیهم السلام) گرداگرد اویند؛ و آنان بر همان حالتی بودند که در زمین بودند.

پس چون مولایم را در این عظمت دیدم، برای او به سجده افتادم و سلام گفتم و تهلیل و تکبیر و تمجید و تعظیم نمودم؛ سپس سرم را بلند کردم و گفتم: پاک و منزهی ای مولای من، چه سریع است قدرت تو

---

[۷] همانا آنچه سرور ما سلمانِ باب (سلام بر او) توصیف نمود، چیزی جز آشکارسازیِ قدرتِ مولای ما امیرالمؤمنین (جلّ فی علاه) نبود؛

پس مولای ما الباب، سرورمان محمد (ص) را دید که در کنار مولای خویش بر منبر عظمت نشسته بود، و همگیِ اهلِ مراتب گرداگرد او صف کشیده بودند. و همچنین دشمنان او از «اضداد» (ضدها) از فرزندان شجرهٔ خبیثه از بنی‌امیه و قریش نیز حاضر بودند.

و سخن در اینجا آن‌گونه نیست که جاهلانِ عوام می‌پندارند؛ بلکه همانا آنچه مولا امیرالمؤمنین (عزّ عزّه) آشکار ساخت، برای عمومِ بینندگان نبود؛ بلکه آن، «لطیفه‌ای از بیان» (نکته‌ای باریک) بود که آن را به اولیای برگزیده‌اش از خردمندان (اولی الألباب) و صاحبان بصیرت اختصاص داد

۲- آغازِ سخن امیرالمؤمنین و ابتدای خطبهٔ ایشان

گفتم: پاک و منزهی ای مولای من، چه سریع است قدرت تو

پس فرمود: خدایی جز من نیست ای سلطان. آنچه در نهان‌ها (ضمائر) است می‌دانم. مرا به شناخت حقیقی‌ام بشناس (آن‌گونه که حق معرفت من است). من آنم که هیچ مکانی از من خالی نیست ای سلطان. هرکجا مرا بجویی، می‌یابی‌ام.

من حاضرِ موجودم. نه غایب می‌شوم و نه از مکان و هستیِ (کیان) خود دگرگون می‌گردم[۸] ای سلطان. و آنچه در ضمیر توست می‌دانم، و من دانایِ نهان‌ها و دگرگون‌کنندهٔ دل‌ها و دیدگانم. و من لطیفِ آگاهم و من بر هر چیزی توانا هستم..

حمد و ثنا از سوی تمامیِ آفریدگان، از آنِ من است. من آغازگرِ آفرینش و بازگردانندهٔ آنان تا روز موعود هستم. کارها به سوی من بازمی‌گردد. و منم آنکه کتابِ نوشته شده در طومارِ گشوده را نازل کردم. من صاحبِ «بیت المعمور» هستم.

---

[۸] سُئِلَ اَلْمَوْلَی الصَّادِقُ عَزَّ عِزُّهُ، فَقِيلَ: يَا سَيِّدَنَا؛ يُقَالُ لِلْمَعْنَى ظُهُورَاتٌ ذَاتِيَّةٌ وَمِثْلِيَّةٌ؟، فَقَالَ لَهُ: كُلُّ ظُهُوْرَاتِ المَعْنَى بِالذَّاتِ لَا بِالأَمْثِلَةِ وَالصِّفَاتِ، فَالأَمْثِلَةُ وَالصِّفَاتُ كُلُّهَا مُحَمَّدِيَاتٌ، وَلَمْ يَظْهَرْ الأَزَلُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِيْ كَوْرٍ مَا وَدَوْرٍ مَا وَوَقْتٍ وَزَمَانٍ مَا؛ إِلَّا بِالذَّاتِ بِأَنْزَعٍ بَطِينٍ وَهُوَ الحَقُّ المُبِينُ، وَمِنْ خَوَاصِّ الدُّعَاءِ أَنْ يُقَالَ: يَا مَنْ لَمْ يَزَلْ عَنْ كَيَانِهِ وَإِنْ ظَهَرَ لِعِيَانِهِ. از مولای ما امام صادق (عزّ عزّه) پرسیده شد، پس گفته شد: ای سرور ما؛ آیا گفته می‌شود که «معنی» (ذات الهی) ظهورات ذاتی و مِثلی (نمادین) دارد؟

پس به او فرمود: تمام ظهورات «معنی» با «ذات» است، نه با «اَمثله» (نمونه‌ها) و «صفات». چرا که امثله و صفات همگی «محمدی» هستند.

و «اَزَل» (جلّ ثناؤه) در هیچ (کَوْر)، (دَوْر)، وقت و زمانی ظهور نکرده است؛ مگر «با ذات» در قالب «اَنزَع بَطین» (لقب امیرالمؤمنین) و اوست «حقّ مُبین» و از ویژگی‌های خاص دعاست که گفته شود: «ای آن‌که از «کیان» (هستیِ ذاتی) خود زایل نشد (یا: جدا نشد)، هرچند که برای دیدگان (عِیان) آشکار گشت.

کتاب المَعارِفُ للشابِّ الثِّقةِ

و علمِ ســاعت (قیامت) نزد من اســت، که آن را جز من کســی نمی‌داند، و آنچه در رَحِم‌هاست می‌دانم ای سلمان. آیا حاجتی داری که از آن بپرسی؟

گفتم: مولای من، تو دانای نهان‌ها و دگرگون‌کنندهٔ دل‌ها هستی. و تو شنوا و بینایی

ســپس گفتم: مولای من، حمد و شــکر از آنِ توســت. آیا بنده از کســی جز مولایش درخواست می‌کند؟

-

۳-پرسش مولای ما سلمان دربارهٔ روزها و آغاز دنیا

سپس مولایم فرمود: ای سلمان، از آنچه قصد داری و می‌خواهی بپرس تا تو را پاسخ گویم؛ و من دانای نهان و آشکار، آن عزیزِ حکیم هستم ای سلمان

پس گفتم: مولای من، آیا از شما دربارهٔ آغاز دنیا بپرسم؟ و دربارهٔ نخستین روزی که در آن آسمان‌ها و زمین را آفریدی؟ و اینکه پایان آن تا کدام روز خواهد بود؟

و «یوم المعلوم» چیســت؟ و «یوم التکاثر» چیســت؟ و «یوم التغابن» چیســت؟ و «یوم الفصل» چیست؟ و «یوم الوعید» چیست؟ و «یوم الدین» چیست؟ و «یوم القیامة» که همان «یوم المشهود» است، چیست؟ و «یوم الساعة» چیست، ای مولای من؟

مولا (عزّ وجلّ) فرمود: آری؛ من تو را از همهٔ این‌ها خبر می‌دهم و آگاهت می‌سازم ای سلمان. و تو را به طاعت از من و شناختِ من سفارش می‌کنم؛ و این وصیتی است برای تو و برای همگیِ بندگان از امروز تا روز موعود، تا روز ساعت، ای سلمان.

٤- خطبه و آغازِ سلام بر «اِسم»، «باب» و «مراتبِ قدسِ» او

سپس مولایم (عَزَّعِزُّهُ) بر منبر برآمد و فرمودای مردم، امروز شما را از علمی آگاه می‌سازم که جز بندگان مخلصِ من، کسی بر آن اطلاع نیافته است.

سپس فرمود: «حمد خدایی را که به نعمتِ او نیکی‌ها به اتمام می‌رسد، و به رحمتِ او برکات تمام می‌گردد، و به قدرتِ او حکمت‌ها آشکار می‌گردد، و به حکمتِ او آفریده‌ها کامل می‌گردد؛

و اوست منزه از همگیِ شباهت‌ها ، و از تمامیِ نعوت و صفات؛

آن ظاهری به حکمتِ خویش، آن باطنی به قدرتِ خویش، و آن وصف‌شده به ذاتِ خویش.

آن منزه از همگیِ مُحدَثات؛ صفاتی که آن را بر «اِ سم» خویش و مخلوقان ر شد کننده اش واقع ساخته است.

و برکاتِ آغازینِ او و درودهای پاکِ او، بر اِسم او (محمد عَزَّعِزُّه) باد؛ آن اسمی که از نورِ ذاتش ابداع شده، و غایتِ تجلیاتِ او، و جایگاه ارادهٔ او، و نخستین حکمتِ او، و ظرفیت (امکان) قدرتِ او، و پدیدآورندهٔ فطرت‌های او ست. و او ست پدیدآورندهٔ فطرت‌ها، و صاحبِ قَدَر (سرنوشت)، و آفرینندهٔ خلق و بشر

و اوســـت «اِســـم اعظم» (نامِ بزرگ)، و «حجابِ اَقدَم» ، و آن خانهٔ والا، شریف و گرامی‌ترین اســت. و اوســت عرشِ بلندپایه، و نورِ گرامیِ رفیع . و کرسـیِ گسـترده، و روشــناییِ درخشــان . و برقِ ربایندهٔ درخشــنده. و آن نورِ متصــل به «معنی» و غایت و مولای خویش ؛ آن نوری که از او جدا نگشـــت، آنگاه که او را آشـــکار ســـاخت. و آن نوری که او را به فضل و نعمت، و به شکوه و کرامت، مخصوص گردانید.

سپس سلام از «اِسم اعظم» و «حجابِ اَقدَمِ قدیم» و «بیتِ مُقیم» ، بر برترینِ آفریدگانش و نخستینِ مصنوعاتش؛ «بابِ کریم» (سلمان منه السلام) و «صراط مستقیم»؛ آن بابی که او را از نورِ نورِ خویش آفرید، و او را به سُرورِ خویش تأیید نمود، و او را «بابِ» خویش و نخستینِ جویندگانش قرار داد.

و برترین درود و سلام بر پنج «یتیمِ» گرامیِ بزرگ باد، و بر «مختصّین» ، صاحبانِ نعمت، و بر «مخلصین»، صاحبانِ فهم، و بر «ممتحنین» ا ستوار ؛ آنان که ذخیرهٔ عالَمِ کبیر نورانی هستند؛ درود و سلام بر آنان باد.

و بر کسانی که پس از آنان می‌آیند، از عالَمِ پایین (سُفلانی)، چه بشری و چه نورانی، آنان که صاحبان فضل و برتری در میانِ «مقرّبین» و «کَروبیّین» ، و «روحانیین»، و «سائحین» ، و «مستمعین» ، و «لاحقین» هستند؛ درود و سلام بر آنان باد، و بر مؤمنانی که پس از آنان می‌آیند. آمین.

٥- اختراع«اِسم» و واگذاریِ تمامِ امور به او، و آفرینشِ «باب» و قرار دادنِ امور بر او

بدان ای سلمان که همانا نخستین چیزی که از نورِ ذاتم آشکار ساختم، و آن نوری به هم‌پیوسته (رتق) بود. که آن را شکافتم (فتق)، و او را «محمد»، حمد المحمود، و «حجابِ موجود» نامیدم.

و او را فرمان دادم که «باب» را و کسانی را که پس از او می‌آیند، از عالَمِ نورانی و عالَم‌های پایین ، بیافریند. و تمام امور را به او واگذاردم. و همهٔ نام‌ها را به او آموختم، مگر ابلیسِ کافرِ ملعونِ منکِر

او از عبادت و طاعت و اقرار و سجود سر باز زد. پس از آن، لعنت را بر او نازل کردم و او را در آتشِ شعله‌ور جاودانه ساختم. این را بدان ای سلمان، ولیکن برای هر یک از شما، مقامی معین است..

و بدان که نخستین نوری که در دنیا آشکار ساختم ، همان نورِ «اِسم» من است؛ آن اسمی که از نورِ ذاتم اختراعش نمودم. و نخ ستین ک سی که از آن نور آفریده شد، تو بودی ای سلمان!

و به او (به ا سم) فرمان دادم که تو را «جبرائیل امین» بنامد... و تو را «بابِ سرِّ» خویش، و پیروِ فرمانِ خویش، و مَعدنِ وحیِ خویش، و نخستینِ فرستادگانش، و راهنمایِ خلقش قرار دهد؛

و هدایتگر شان به سوی راه حق و را ستی ، و بازدارنده شان از پیرویِ اهلِ کفر و شک و شرک و عناد، و برگرداننده‌شان از زشتی و ناپسندی و تباهی.

و به او فرمان دادم که شـما را با هر دو عالَم و فرشـتگان مقرب، مدد رسـاند. و تو را قرار دادم که آنان را از نورِ خودت مدد ر سانی؛ آن نوری که «اِ سم» من تو را بدان مخ صوص گردانید. و نورِ تو، نورِ اوست؛ پس هر دو به یک نورِ واحد بازگشتید.

این را بدان ای سلمان، ولیکن برای هر یک از شما، مقامی معین است. و شما را چنان قرار دادم که در ملکوت اعلی، «تهلیل»، «تسبیح»، «تکبیر» و «تمجید» گویید.

و به او فرمان دادم که زمینِ پایین را بیافریند، و در آن کوه‌ها و مکان‌هایی اسـتوار ، و دریاهایی لبریز ، و رودهایی روان خلق کند. و او از آن آب شـیرینِ گوارایِ پاک، و نیز آبِ شورِ تلخِ ناگوار پدید آورد.

سپس همانا من بر «اِ سم» خویش تجلی نمودم؛ پس او در برابر هیبتِ من و برای تجلیل از قدرتم، به سجده افتاد.

سپس همانا من «اِسم» خویش را فرمان دادم که بر تو ای سلمان، و بر عالَمین (دو جهان)، و بر کسانی که پس از آنان می‌آیند از فرشتگانی که در آسمانِ بلند و زمینِ پایین هستند، و بر آنچه در آن (زمین) است از رودها، دریاها، آب‌ها و کوه‌ها، تجلی کند.

و من هیبت را بر «اِســم» خویش افکندم، و «اِســم» من نیز هیبتش را بر تو افکند ای سلمان!.

پس من نخستین کسی بودم که به «اِسم» خویش نگریستم، و «اِسم» من به تو نگریست، و تو به عالَمین نگریستی، و عالَمین به زمین و آنچه در آن بود نگریستند.

پس در آن هنگام، زمین به لرزه درآمد ، و کوه‌ها به تزلزل افتادند ، و دریاها به موج آمدند ، و رودها طغیان کردند ، و آب‌ها درهم آمیختند و با یکدیگر ممزوج شــدند. پس در آن هنگام، آب شیرین با آب شور درآمیخت.

ســپس همانا من «اِســم» خویش را فرمان دادم که به زمین بگوید: «آرام گیر!» پس آرام گرفت.

سپس همانا من او (اسم) را فرمان دادم که به تو فرمان دهد که به زمین فرود آیی و مُشتی از آن برگیری و «عالَمِ مزاج» را از آن بیافرینی.

و آن، روز «یکشنبه» بود، و آن نخستین روزی است که دنیا را در آن آفریدم؛ و آن روز به شخصِ«اِسم اعظم» من است. این را بفهم ای سلمان.

٦- توصیفِ عالَمِ مزاج

اما آمیختگیِ آب شیرین با شور؛ یعنی آمیختگیِ مؤمن با کافر.

پس آنچه در مؤمن یافت می‌شود از دانش، فهم، ادب، هیبت، وقار، نور و برهان آشکار؛ آن از آب شیرین است

و آنچه در مؤمن یافت می‌شود از شک، کفر، طغیان، دروغ، بهتان، حرام‌خواری، و کشتنِ نفسی که کشتنِ آن را بدون جرمی حرام کردم؛ اصلِ آن از آبِ تیرهٔ گل‌آلود است.

و آن، به شخصِ دومی[٩] است؛ و آبِ شیرینِ گوارا، شخصِ آن تویی ای سلمان!

٧- ندای «اِسم» در اَظِلّه

سپس همانا من «اِسم» خویش را فرمان دادم که تو را ندا دهد، و آن بندگان را در عالمِ ذَرّ ندا دهد، و آنان را به اقرار به الوهیتِ من فرا خوانَد و مرا به آنان بشناساند، و بگوید: «آیا پروردگار شما نیستم؟» و به من اشاره کند.

[٩] عمر بن خطاب

و آن، در عالمِ ذَرّ، «یوم الأظلّة» بود؛ و آن «یوم المعلوم» است و آن نخستینِ روزهاست. و او (اِسم) به من متصل است و از من جدا نیست، و میان من و او نه فرقی و نه فاصله‌ای است. و او به شخصِ سرورمان محمد (ﷺ) است

پس چون «اِسم» من آنان را ندا داد، به آنان گفت: «آیا پروردگار شما نیستم؟!» پس کسانی که ایمان آوردند و حق را شناختند؛ و من صلاحِ آنان را می‌خواستم، پس اقرار به من، و به آنچه «اِسم» من به آن اشاره کرد، را به آنان الهام نمودم. و اشارهٔ او به من بود[١٠]. هنگامی که آنان را ندا داد، گفتند: «بَلی» (آری)، یعنی: ایمان آوردیم و تصدیق کردیم. و سخنِ آنان حق است و اما کسانی که «بَلی» گفتند، در حالی که مکر و کدورت (تیرگی) و کفر بر آنان چیره گشته بود، پس آن روز را تکذیب کردند. و اقرارشان به زبانشان بود و انکار در دل‌هایشان بود[١١]

سپس همانا من «اِسم» خویش را فرمان دادم که آنان را به اطاعت من وادارد؛ پس آنان در اطاعت من و اطاعت «اِسم» من ایستادند، در حالی که ارواحی بدون پیکر بودند.

---

[١٠] و اشارهٔ او به من بود :«یعنی اینکه او خود، پروردگارشان و ندا دهندهٔ آنان در عالم اَظِلّه بود

[١١] ﴿سَيَقُولُ لَكَ ٱلْمُخَلَّفُونَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَآ أَمْوَٰلُنَا وَأَهْلُونَا فَٱسْتَغْفِرْ لَنَا ۚ يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِى قُلُوبِهِمْ ۚ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ لَكُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًۢا ۚ بَلْ كَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًۢا ١١﴾. الفتح

پس آنکه ایمان آورد، بر ایمانِ خویش باقی ماند، و آنکه در قلبش غل و انکار بود، بر انکارِ خویش باقی ماند. و پیو سته در همهٔ «اَکوار» و «اَدوار» منکر باقی ماندند. این را بدان ای سلمان!

٨- روز هبوط، و روز تکاثر، و روز آشکار ساختنِ «اِسم» و اِطلاقِ صفات بر او

پس هنگامی که هبوطِ آنان را به سرایِ پایین اراده کردم، به منظور آبادانیِ آن سرا، و اِتمامِ حجت بر خلق، و جدا ساختنِ مؤمنان از کافران؛ و آن، «روز تکاثر» بود؛

و آن، روزی بود که «اِسم» خویش را در آن آشکار ساختم، و نورِ او از نورِ من فزونی یافت (تکاثر یافت)، و نورِ تو از نورِ او فزونی یافت ای سلمان. و در آن روز[١٢] انوار فزونی گرفتند، و در آن روز دریاها لبریز گشتند و اقطار گسترده شدند.

پس «اِسم» خویش را «واحد» نامیدم، زیرا در آن روز، نامها و صفات و جایگاهِ پدیده‌ها (محل المحدثات) را بر او واقع کردم. و او نیز آن‌ها را بر تو اِطلاق نمود ای سلمان!

و بدان ای سلمان، همانا «اِسم» من، از من چیزی را مشاهده کرد که تو مشاهده نکردی. و تو از «اِسم» من چیزی را مشاهده کردی که عالَمین مشاهده نکردند. و همانا برای هر یک از شما، مقامی معین است. و برای هر یک، منزلتی در مراتب نورانی و مراتب پایین (سفلیه) است.

---

١٢ آن روز: یعنی روزِ ندای «اِسم» در عالمِ اَظِلّه «عالم ذَرّ

و بدان ای سلمان، همانا نخستین روزی که دنیا را در آن آفریدم، روز «یکشنبه» بود؛ زیرا همگیِ نام‌ها، روزها و تمامِ رخدادها (احداث) بر «اِ سم» و بر تو ای سلمان و بر عالمَین، و سپس بر تمامِ آفریدگانِ پایین (سفلیه) پس از آفریدگان نورانیه، واقع گشت.

۹- سخنی دربارۀ «ذات» و تفسیر آیۀ «اللهُ نورُ السَّماواتِ وَالأرض».

و بدان که ذاتِ من، اصلِ (سرچشمۀ) هر غایت و ظهوری است .

و بدان که بر ذاتِ والایِ من، نه نام‌ها و اوصـــاف، و نه محدودیت و نه پدیده‌ها (احداث) واقع نمی‌شود .

و بدان که «ذات» به هم‌پیو سته (رتق) ا ست؛ و سایر انوار از نورِ آن م شتق شده‌اند. و شاهدِ این سخن، این فرمودۀ من است .

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ ۖ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ ۖ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ ۚ نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ ۗ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ ۗ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ ۳۵ النور.

گفتم: مولای من، تفسیر این آیه چیست؟

مولای ما (عَزَّعِزُّهُ) فرمود: بدان ای سلمان که «الله» همان «اِ سم» ا ست که آن را از «رَتق» (به هم‌پیو ستگی) شکافتم (فتق نمودم). و او ست آن «الله» که نورش، آ سمان‌ها و زمین است..

و بدان که «آسمان‌ها» همان «عالم کبیر» هستند، و «زمین» همان «عالم صغیر» است. و «اِسم»، نورِ آنان است .

و بدان که «مصباح» همان «اِسم» است، و «زجاجه» همان «باب» است، و «کوکب دُرّی» همان «یتیم اکبر» است، و «شجره» همان «ذات» است

و نورِ همگان از نورِ آن روشنایی می‌گیرد؛ و آن (ذات) نه دگرگون می‌شود و نه زایل می‌گردد و سایر انوار از آن آشکار می‌شوند و در آن پنهان می‌گردند .

ای سلمان؛ بدان که هر نوری از آن آشکار شود، همانا از نورِ آن ا ست. و نورِ آن، «اِ سم» من ا ست ای سلمان. و باقیِ انوار، تو و «عالمین» هستید و آنان که پس از ایشان می‌آیند؛ همگی از نورِ «اِسم» من مدد می‌گیرند. این را بدان ای سلمان !

و اما «ذات»، آن « صورتِ دیدنی» ا ست که نه به شمار می‌آید و نه احاطه می شود. و من آن «غیبِ دست‌نیافتنی» هستم که نه با چشم درک می‌شوم و نه در مکانی محصور می گردم .

و همانا آن (صورت)، چیزی است که من به وسیلهٔ آن برای «أنس بخشیدن» بر آنان ظاهر می‌شوم، و در آن، بدون زوال، از آنان پنهان می‌شوم.

و همانا آنان را چیزی جز انکار و نپذیرفتنشان از من محجوب نساخت. و من آن «آشکار» در میان آنان و آن «نهان» از آنان هستم. و من خدای آسمان‌ها و زمین‌ها هستم.

و من آن «ظاهرِ به ذات» در قالب «انزع بطین» هستم. و من «اِسم» خویش را از آن (ذات) و در درون آن اختراع گردم.

و او را «فَقَط» «الرَّخْش العظیم»[۱۳] و «اَلْبَرُّ اَلرَّحِیْمُ» نامیدم. هیچ‌کس جز من به آن (ذات) منفرد نگشت

و هر «برقی که از آن آشکار شود، «تبسم» من است؛ این را بشناس. و آن، همان «فتق» (شکافتن) از «رتق» (به هم‌پیوستگی) است ای سلمان !

---

[۱۳] الرَّخْش «(اَلرَّخْشُ): پدیدآورندهٔ (آغازگرِ) حرکت از ذاتِ خویش است .و »التَّرَخُّش «(اَلتَّرَخُّشُ) به معنای «حرکت کردن» است».یترخّشون و لهم رَخْشَة»: یعنی حرکت و «انفعال» (برانگیختگی/ واکنش))» .رَخَشَ» (رَخْش): یعنی لرزید و مضطرب شد

و این واژه در اینجا در بارِ معنایِ لفظیِ عبارت، به «اسم فاعلی» اشاره دارد که با انگیزهٔ «انفعال» (برانگیختگی) و «حرکت» (برخاسته) از قدرتِ ذاتِ خویش و جبروتِ قهر (بَطش) خویش، در جنبش است؛ آن‌که با قوت و شدت فرامی‌گیرد . و آن، نقطهٔ مقابلِ نامِ «البرّ الرحیم» (نیکوکارِ مهربان) است.

پس منزه است او، آن حق، مولای ما علی (جلّ جلاله) که به تنهایی صاحب جبروت و ملکوت و عزت و عظمت و کبریاء است.

۱۰- ظهورات مولا به واسطۀ اسماء جهت شرافت بخشیدن، و فرود آمدن آدم از بهشت و رانده شدن ابلیس.

پس هنگامی که به این نام‌ها نامیده شـــدم؛ آنها را بر «اِســـم» خویش در «ملأ اعلی» واقع نمودم. و به واســـطۀ آنها، او (اِســـم) در گنبدهای «جانّیه» به نام «البرّ الرحیم» خوانده می‌شد؛ و اوست «الله» و اوست «اِسم الذات» .

و آن، نامِ چهارم در این جایگاه ا ست؛ و آن، نخ ستینِ نام‌ها برای «ذاتِ عالیه» ا ست که من به واســـطۀ آن ظاهرم؛ و نیز در هفت قبه ذاتی (القباب الذاتیة)؛ و آنها «قبه های های تعریف» هســـتند؛ که نخســـتینِ آنها «قبهِ آدم» اســـت. و آنها قبه های «أنس‌بخشـــی» برای «اسماء»، «ابواب» ، «عالمین و برای سایر آفریدگان هستند.

و پیو سته برای آنان در «ا سماءِ مِثلیّه» از زمان آدم تا قبه ی محمد، ظاهر شدم. و «اِ سم» خویش را در میان آنان... به «هفت نام ذاتی»... مخ صوص گردانیدم؛ از جمله نام‌هایی که او را بدانها نامیدم و او را در طول دوران از آدم تا محمد بن الحسن الحجة، بدانها مخصوص ساختم .

و بدان ای سلمان، همانا من برای خلقم، همانندِ خودشان ظاهر شدم تا حجت را تمام کنم و دعوت را بر همگیِ خلق آشکار سازم .

سپس همانا من «اِسم» خویش را فرمان دادم که بار دیگر ندا دهد؛ برای آبادانیِ دار السفلانیه، و تا خلق را به سوی آن فرود آورم. پس او ندا داد و به آنان گفت: «آیا پروردگار شما نیستم؟

پس کسانی که به ندای نخست ایمان آوردند و تصدیق کردند؛ گفتند: (تو پروردگار و معبود مایی)

و کسانی که دل‌هایشان کافر شد و گمان‌هایشان به شک افتاد؛ مانند بار نخست، از اقرار سکوت ورزیدند، و بر انکارشان نسبت به «صورتِ اَنزَعیّه» باقی ماندند.

همان صورتی که من در آن، برای «أنس بخشیدن» به آنان، در همگیِ قبه ها، الأکوار، الأدوار، زمان‌ها و عصرها، ظاهرم .

و در آن ای سلمان، به واسطهٔ «اِسم» خویش، در قالبِ همگیِ نام‌ها ظاهر شدم. و همگیِ زبان‌ها و همگیِ لغت‌ها را به او آموختم .

و به واسطهٔ او در پنجاه و چهار نام ظاهر گشتم؛ در هر نامی، او را در زیرِ درخششِ نورِ ذاتِ خویش پنهان ساختم .

و به واسطهٔ آن‌ها (آن نام‌ها)، برای شرافت بخشیدن به او، ظاهر می شوم؛ تا اینکه همگیِ نام‌ها را به او بیاموزانم، و تا اینکه همگیِ معجزات را در هر «گنبد» (قُبّة) به دستِ او جاری سازم .

سـپس همانا من او (اِسـم) را فرمان دادم که بندگان را به سراىِ پايين (الدار السـفلانية) فرود آوَرَد، و آيات را بر آنان تلاوت کند، و آنان را از عذاب و انتقام‌ها برحذر دارد، و معجزات را برايشان آشکار سازد .

پس او آن را انجام داد (و براى آنان، همانندِ خود شان و همانندِ صورتشان ظاهر گشت)، و آنان را مژده داد و بيم داد. پس، آنکه ايمان آورد، ايمان آورد و آنکه انکار کرد، انکار ورزيد .

و آن، روزى بود که خداوند تعالى در آن آدم را آفريد و همهٔ نام‌ها را به او آموخت. و در آن روز، آنها را بر فرشـتگان عرضـه کردم و فرشـتگان را فرمان دادم که براى او سـجده کنند.[١٤]

و در آن روز ابليس را آفريدم، و نامش «سِـنديائيل» بود[١٥]. و در آن روز از سـجده سر باز زد ، و من او را «شيطان رجيم» و «عزازيل» و «ابليسِ لعين» ناميدم .

و به او گفتم: «از آن بيرون شـو که همانا تو رانده‌شـده‌اى ، و همانا لعنت بر تو باد تا روز جزا

١٤ و آن را بر فرشتگان عرضه کرد که براى او سجده کنند آن صورتى که براى آنان در آن ظاهر شد همانند صورت خودشان بود

[١٥] آنچه از اين کلام لطيف (دقيق) برمى‌آيد، آن است که ابليس پيش از آنکه لعنت شود، نامى ستوده به نام سنديائيل داشته است. سپس، پس از آنکه نافرمانى کرد و از فرمان سجود سرپيچى نمود (فسق ورزيد)، عزازيل ناميده شد.

و در آن روز، ابلیس آدم را فریفت تا آنکه از درختی که مولای تو او را از آن نهی کرده بود، بخورد.

۱۱- پاسخ به اهل کوفه دربارهٔ حقیقتِ آدم و حوا، و داستان هابیل و قابیل

ای سلمان در آن روز آدم از بهشت بیرون آورده شد و رانده شدن برای ابلیس بود و گفتم از آنجا بیرون شو که تو رانده شده نکوهیده و دورماندهای و سزاوار نیست که در آن تکبر کنی بیرون شو که از فروتنان هستی و بیرون کردن و نکوهش بر ابلیس واقع شد و بر آدم هیچ یک از آنها واقع نشد زیرا نور او از نور من بود

و در آن روز حوا را از نور آدم بیرون آوردم و او تویی ای سلمان و در آن روز آدم مرا خواند و به من توسل جست پس بر او بخشیدم و پس از آنکه از من حجاب شده بود بی هیچ فاصلهای بر او تجلی کردم و در آن روز از گناه آدم قابیل را آفریدم و در آن روز قابیل پندا شت که هابیل را ک شته ا ست و در آن روز لعنت را بر او فرود آوردم و ک شتن را بر شیطان واقع ساختم پس اهل کوفه و مخالفان در این کار چه می‌گویند ای سلمان؟

گفتم: مولای من، شما در این باره سزاوارتر و داناترید. و همانا مخالفان می‌گویند که ابلیس پیش از آدم آفریده شد، و اینکه آدم به آسمان بالا نرفت و از اهل آن نیست .

و اینکه هابیل قربانی‌ای تقدیم کرد و آتش را به تســـخیر درآورد تا آن را بخورد. و اینکه قابیل از هابیل بزرگتر بود و قربانی‌ای تقدیم کرد، اما آتش آن را نخورد. و قابیل گمان برد که هابیل ساحر است و قابیل او را از روی رشک به قتل رساند ای مولای من .

پس مولای ما فرمود: اهل کوفه و مخالفان با این سخنشان دروغ گفتند ای سلمان. لعنت بر آنان باد. و سخن خدا را، که من آن را بر او (اِسم) نازل کردم، رد نمودند[١٦] .

آیا نشنیدند آنچه را به «اِ سم» خویش گفتم و در کتابِ عزیزم به آن اختصاص دادم و به آنان گفتم: ﴿همانا خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید﴾. آل عمران – ۳۳

و بدان ای سلمان، همانا آدم از نورِ من است. او را پیش از آنکه آسمانی برافراشته و زمینی گسترده باشد، پدیدار ساختم. و او را به انوارِ شعشعانیه مخصوص گردانیدم، و او را به «اسماءِ مِثلیّه» نامیدم.

و این «اِسم»، نخستین نام در «گنبدهای ذاتی» (القباب الذاتیة) است. و در این قبه، او را «محمد» نامیدم و در آخرالزمان نیز «محمد» خوانده می‌شود .

[١٦] ایشان لعنت شدند و آنچه را بر او نازل کرده بودم به خدا بازگرداندند یعنی آنچه را بر محمد ستوده نازل کردم رد کردند پس الله خود محمد است

و اما حوا، پس او همان «باب» است که «اِسم» خویش را فرمان دادم تا او را بیافریند. پس او را آفرید و او را «جبرئیل» نامید. و او تو هستی ای سلمان .

و در این قبه، تو به این نام خوانده خواهی شد: ﴿ابا شعیب محمد بن نصیر﴾. و سایر انوار از تو منشعب می گردند .

۱۲ - ظهورِ «اِسم» به صورتِ تأنیث در قالبِ «فاطر»، و ظهورِ محسن

ای سلمان، و اما «فاطر»؛ پس او صورتِ «اِسم» من است که به واسطهٔ او در قالب تأنیث ظاهر گشت.

و از او صورتِ حسن و حسین برجوشید ، و آن «فطرة الله» است که خداوند خلقش را بر آن فطرت بخشید. و از او «محسن» «سرّ خفی» ظاهر گشت.[١٧]

[١٧] «فاطر» یعنی «صورتِ اسم من که به واسطهٔ او در قالب تأنیث ظاهر گشت»

ایشان همان بانویِ بزرگوار، «امّ ابیها» (مادرِ پدرش) است؛ آن بانویی که قرونِ نخستین بر مِحورِ معرفتِ او چرخیدند، و آن بانویی که خلایق از دستیابی به کُنه معرفتش بازداشته (فُطِم) شدند، و آن بانویی که هیچ موجودی پاک نگشت مگر به ولایتِ او، محبتِ او و محبتِ فرزندانش؛

«مادرِ حسن، مادرِ حسین و مادرِ محسن»، و «گوهرِ محمد»، یعنی «صدیقهٔ کبری»، فاطمهٔ زهرا؛ که عزتش بزرگ، نامش مقدس و شُکوهش والا باد .

۱۳- ظهور هابيل و حقيقتِ ماجرای او با قابيل

و اما هابيل؛ او مولای توست که با تو سخن می گويد. نه دگرگون شدم و نه زايل گشتم؛ لکن در اين «اِ سم» به صورتِ پنداری در چشمان بينندگان ظاهر شدم، به منظورِ اثباتِ دعوت و آشکار ساختنِ حجت بر همگیِ آفريدگان .

و اما «قربان»، همان «قرب» به معرفتِ من است. و اما «آتش»، همان آتشی است که موسی از جانب طور اَيمَن ديد. و آن صبغة الله است ﴿و چه کسی خوش‌رنگ‌تر از خدا ست؟﴾. و در ظهورِ آن ، انوار در زيرِ درخششِ نورش پنهان می شوند. و آن «ذاتِ عاليه» (ذات والا) است که «اِسم» من در زيرِ درخششِ نورش پنهان می‌شود. و همچنين «اِسم» نيز «باب» را در زيرِ درخششِ نورِ خويش پنهان می‌سازد.

و بدان که «قتلِ نکوهيده» را من بر «ضِدّ» واقع ساختم. و من آنم که نه دگرگون می‌شوم ، نه زايل می‌گردم و نه تغيير می‌کنم. در آنچه پنهان کردم، ظاهر شدم؛ و در آنچه ظاهر کردم، پنهان گشتم. قدرت مولای خويش را بشناس ای سلمان .

و اما قربانیِ «ضِدّ» (لعنت بر او)؛ آن عنادی از سوی او با من، و انکاری نسبت به قدرت من، و نپذيرفتنی نسبت به معرفت من بود. و همانا «ذبح» در همگیِ روزگاران بر او واقع گشته است .

و همانا نخستین شخصی که از نورِ خویش ظاهر ساختم، آدم بود؛ و او سرورمان محمد است و نورِ او از نورِ من جدا نمی‌گردد .

١٤- آغازِ «اِسم» و «باب»، و ظهورِ «اِسم» در «باب» برای شرافت‌بخشی

و بدان ای سلمان، که همانا سرورمان محمد مخلوق نیست بلکه خالق است. و نخستین چیزی که آفرید، تویی ای سلمان!

و اوست که تو را «جبرئیل» نامید، و تو را در عالَمین گسترد (یا مدد رساند) و تو را به آن دو مخصوص گردانید. و تو را چنان قرار داد که آنان را از نورِ خویش مدد رسانی، و آنان از آن (نور تو) کسبِ نور می‌کنند .

و همانا تو را در «یوم الدین» آفرید؛ و آن «یوم الموعود» است. و او تو را خبردهنده (مُنَبِّیء)، راهنما (مُرشِد) و هدایتگر (مَهدیّ) برای عالَمین به سوی معرفتِ من قرار داد .

و همانا «یوم الفصل» ، همان «اِسم» من است؛ و آن، روزی است که «اِسم» در آن پنهان گشت و به واسطۀ تو آشکار شد . و آن، روزِ ظهور و غیبتِ اوست .

و در آن روز، من بر «اِسم» خویش، بدون جدایی از او، ظاهر شدم و او را ندا دادم، پس پاسخ گفت. و به من گفت: (تو تویی، هرگونه که بخواهی ظاهر می شوی. تویی آن‌که نه دگرگون می‌شود و نه زایل می‌گردد (و لا تزول). و تو بر هر چیزی توانایی. و تویی آن بلندمرتبه، بزرگ، برتر؛ ای علی، ای عظیم

پس هنگامی که از او، بدون هیچ فرق و فا صله‌ای، غایب شدم - در حالی که در آن روز به واسطهٔ او ظاهر بودم – و یوم الفصل، میقات (وعده‌گاه معین) بود.(وَكَانَ يَوْمُ اَلْفَصْلِ مِيْقَاتَاً)

و در آن روز، همگیِ امور و داوری در میانِ همهٔ آفریدگان را به «اِســم» خویش واگذار نمودم .سپس همانا «اِسم» من در آن روز، در تو ظاهر گشت ای سلمان. و تو را به اطاعت از من و از او، از آن روز تا «یوم الساعة»، فرمان داد. این را بدان ای سلمان!

و در آن روز، تو را همچون فرمانبرداری سرگشته نگاه دا شتم. و «اِسم» من از تو، بدون زوال، پنهان گشت ای سلمان؛ و برای تو، بدون انتقال، ظاهر شد .

پس چون او را در آن ظهور نگریســتی و به او گفتی: (لا إله إلا ...)، و تو می‌خواســتی بگویی: (تو تویی، و خدایی جز تو نیست و معبودی جز تو نیست .

پس «اِسم» من به تو گفت: (فراتر از من، غایتی است و من پایین‌تر از او هستم .و اشارهٔ او به من بود تا مرا به تو بشناساند. پس چون مرا شناختی، برایم به سجده افتادی .

و «عالمین» با تو و همگیِ فرشتگان سجده کردند. پس آن روز «میقات» نامیده شد.

ســپس تو و همگیِ فرشــتگان سرتان را بلند کردید و گفتید: (تو خدای ما و معبود ما هســتی، ای علی، ای کبیر، ای متعال). و به همین جهت، آن را در کتاب عزیز نازل کردم و گفتم: (همانا یوم الفصل، میقات بود.

۱۵–تفسیر آیهٔ «یوم الفصل» و بیانِ نام‌های کواکب و نجومِ محمود و مذموم

سپس همانا مولای ما (عزّ وجلّ) به من فرمود: ای سلمان، اهل کوفه دربارهٔ این آیه چه می گویند؟

گفتم: مولای من؛ می گویند همانا «فصل» روزی است که هنگامِ نزدیکیِ قیامت، مرگ به سراغشان می‌آید. و اینکه مردی همانند خودشان برایشان ظاهر می شود و در «صور» می‌دمد، و از دَمِشِ او خلایق می‌میرند. و اینکه در آن روز، این آسمان شکافته می‌شود و از آن آبی همچون منی (نطفه) فرود می‌آید و خلایق همچون روییدنِ سبزی، از زمین می‌رویند. و می گویند در آن روز، کوه‌ها راه می‌روند و همچون راه رفتنِ خلق، حرکت می‌کنند. و می گویند همانا جهنم خانه‌هایی است و در آن آتش و مردمان هستند.[۱۸]

و بدان ای سلمان، همانا «یوم الفصل» روزی است که مولای تو حق را از باطل، و نور را از ظلمت جدا می سازد. و آن، روزی است که من در آن به واسطهٔ «اِسم» خویش ظاهر می‌شوم. و «اِسم» من بندگان را ندا می‌دهد و آنان را بیم می‌دهد. و من به واسطهٔ او

[۱۸] مولا (جلّ علاه) بهشت و دوزخ و روز رستاخیز (نشر) و حساب را نفی نکرده است؛ بلکه ایشان تفسیری را که به مرادِ او (عزّ عزّه) نزدیک‌تر است، اراده نموده است. و اگر در کلام سروران ما (جلّ علاهم) امثالِ این تفاسیر یافت شود، همانا آن برای عامهٔ مردم و به اندازهٔ عقولشان است و اما تفسیرِ بالاتر (فی الأعلی)، همان چیزی است که مولا (جلّ علاه) برای اولیای خاصِ خود اراده می کند

«ظاهر» (آشکار) و در عین حال از منکران «غایب» هستم. پس بدین جهت، آن روز «میقات» (وعده‌گاه) نامیده شد.

و بدان که «دمیدنِ صور» همان ندای «اِسم» است. و آن «صورِ فراگیر» همان «اِسم» من است

و در آن روز، او به آسمان و زمین می‌گوید: (خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم). و آن دو آسمان و زمین همان «عالَمِین» (دو جهان/ مراتب) هستند، و آنان همان «کوه‌ها» هستند.

و اما گشوده شدنِ آسمان به صورتِ درها (أبواباً) در این امر؛ پس «آسمان» تویی ای سلمان.

و در آن روز، تو به همگیِ زبان‌ها سخن می‌گویی و معجزاتِ بسیاری آشکار می‌سازی. و مؤمنان تو را تصدیق می‌کنند و منکران انکار می‌ورزند.

و آنان پیوسته از روز ظهور تا روز بعث و نشور (رستاخیز)، بر انکارِ خویش باقی ماندند..

و اما «صور»؛ بدان ای سلمان که آن، ساختۀ (یا: بنایِ) هیچ معماری نیست، بلکه همانا «حجابِ ذات» (پردۀ ذات) است.

و بدان که خورشـید و ماه، و سـتارگانِ سـیار ، و همگیِ سـتارگان ؛ در زیرِ لوایِ ذاتِ والایِ من هستند. و آنان در قبضۀ من و تحتِ طاعتِ من هستند.

و بدان که همانا «خورشیدِ ستوده»از نورِ «ذات» برجوشید و ماه و کواکب، و هر کس که منزلتی و درجه‌ای دارد، به اندازۀ علمش؛ منزلت و بلندیِ درجه‌اش تعیین می گردد.

مگر آنکه «اقتباس» «عالمین» از «باب» است، و اقتباسِ «باب» از «اِسم» است، و اقتباسِ «اِسم» از نورِ ذاتِ من ا ست که از من جدا نمی گردد. و آن ، ظاهرِ من ا ست و من باطنِ آنم. این را بدان ای سلمان

و بدان که همانا «خورشیدِ نکوهیده» همان «طلا» است، و آن به شخصِ «ضِدّ اول» است

و «ماه نکوهیده» همان «نقره» است، و آن به شخصِ «دومی» است.

و «زحلِ نکوهیده» همان «بتر» است، و آن به شخصِ «سومی» است.

و «مشتریِ نکوهیده»، و آن به شخصِ «چهارمی» است.

و مریخِ نکوهیده همان آهن اسـت، و زهرۀ نکوهیده همان مس اسـت، و عطاردِ نکوهیده همان سرب است.

و سنگ‌های نکوهیده، مانند یاقوت و الماس و عقیق ، و همهٔ سنگ‌های سخت ، آنان به شخصِ آن «نُه گروهِ مفسد» (التسعة الرهط المفسدین) هستند؛ که لعنت و خشم تا روز جزا بر آنان باد.

و اما برق و خورشید و ماه و سایر انوار؛ آنان از ذاتِ والای من مشتق شده‌اند و ستوده هستند؛

زیرا اهلِ آسمان‌های نورانی، هیچ نکوهشی (ذمّ) بر آنان واقع نمی شود؛ چرا که آنان از ذاتِ من ظاهر می‌شوند و در آن پنهان می گردند. و «فلکِ عظیم» بر آنان احاطه دارد، و آنان نوری واحد هستند.

ولیکن برای هر یک از آنان، مقامی معین یا درجه‌ای به اندازهٔ استحقاقی که از نزد من دارد، مقرر است.

١٦ – بیانِ جایگاهِ وقوعِ «ذم»، و توصیفِ حالِ مؤمنان و کافران تا هنگام ظهورِ قائم

ای سلمان، بدان که همانا «ذم» (نکوهش) بر مفسدانی واقع می شود که در «سرای پایین» هستند. و مؤمن در دارِ دنیا، در آن گناه می‌کند. و کافر، عذابش در آخرت، در «مَسُوخیت» است.[١٩]

[١٩] مولا (عزّ عزّه) در اینجا تأکید می‌کند که همانا مؤمن در همین دنیا بر گناهش محاسبه (یا: مؤاخذه) می‌شود، اما کافر در آخرت محاسبه می گرددهمچنان که در روایت آمده است؛ از مولای ما امام رضا (عزّ عزّه) که مردی نزد ایشان آمد و به او گفت: آیا شما می گویید کسی که در قلبش محبت علی و فرزندانش باشد، داخل آتش نمی‌شود؟مولا فرمود: آری. مرد گفت: حتی اگر فاسق باشد؟ مولا فرمود: خداوند او را در دنیا به بلایی مبتلا می‌کند و در حالی که پاک شده

اما «عالِّین» (مراتب نورانی)، از نوری به نوری، و از برجی به برجی، و از مقامی به مقامی منتقل می‌شوند. و آنان نوری واحد هستند و چشم برهم‌زدنی از عبادت من غافل نمی‌شوند. و جایگاهشان در«ملأ اعلی» و بهشت‌های نعیم و آن مقامِ والایِ گسترده است .

پس اگر «سرای پایین» را اراده کنند، به فرمانِ من به سوی آن فرود می‌آیند و آنچه می‌خواهند در آن انجام می‌دهند. و هر یک از برادرانِ مؤمنشان را که بخواهند، می‌بینند، و بر آنان سلام می‌کنند و با آنان همنشین می‌شوند، در حالی که هیچ‌یک از اهالی زمین آنان را نمی‌شناسد .

ولیکن اهل زمین به واسطهٔ آنان مسرور می‌گردند ، و در اثرِ حضور شان در مکان‌های اهل زمین، بلاها از آنان زایل می‌گردد. و بدان ای سلمان، که آنان جز بر کسی که صفایِ او نزدیک گشته باشد، نمی‌آیند تا او را از سرایِ پایین رها سازند. و آنان جز برای اصلاحِ بندگانِ مخلصِ من فرود نمی‌آیند .

است، به آخرت می‌رود. مرد گفت: و اگر آن بلا رخ ندهد؟ مولا فرمود: هنگام غسل دادنش با آب سرد، آن آب بر او تبدیل به آتش می‌شود، پس پاک به نزد ما می‌آید

مرد گفت: و اگر آن هم رخ ندهد؟ مولا فرمود: خداوند قبرش را بر او چنان تنگ می‌کند (فشار می‌دهد) تا پاک به نزد ما آید

مرد گفت: و اگر آن هم رخ ندهد؟ مولا (عزّ عزّه) فرمود: «به کوریِ چشم تو (علیرغم میل تو)، برایش شفاعت می‌کنیم

و بدان ای سـلمان، که همانا مؤمن هرگاه عملِ خویش را برای من و برای برادرانِ مؤمنِ عارفِ خود خالص گرداند، و در دارِ دنیا با آنان به نیکی (بالحسـنات) رفتار کند، و بر تقوا مواظبت ورزد و پرهیزگار شود پس به «ملأ اعلی» و «مقام رفیع» صعود می‌کند و به درجهٔ «لاحقین» (پیوستگان) می‌پیوندد. پس این، رتبهٔ مؤمنِ عارف است. این را بدان ای سلمان!.

اما رتبهٔ کافرانِ منکِر (الجاهدین)؛ پس هرگاه از عذابی خارج شـوند، آنان را به عذابی دیگر بازمی‌گردانم؛ پس از «نسخ» به «فسخ» ، و از «فسخ» به «مسخ» ، و از «مسخ» به «رسـخ» ، و از «رسـخ» به «وسـخ» ، و از «وسـخ» به «قش» ، و از «قِشـاش» به «غبارِ پراکنده» (هباء منثور) در بُنِ درختان ، و از «غبار» (هباء) به «عدم» منتقل می‌شوند.

و پیوسته آنان را در عذاب وارد می‌سازم، از امروز تا روز قیامت و «ساعت»؛ و آن «روز قیام قائم» است.

و آن، روزی است که «اِسم» من، محمد بن الحسن الحجة (عَزَّعَزُّهُ)، در آن ظاهر می‌شود. و او به شخصِ آن روز ا ست ای سلمان! و او ولیِّ مؤمنان و عذاب‌دهندهٔ کافران ا ست. و شاهدِ این سخن، این فرمودهٔ من است:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۖ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ۗ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴾. البقرة – ٢٥٧

و بدان ای سلمان، که همانا او «ندا دهنده» (المنادی) است؛ و او «مژده‌دهنده» (البشیر) و «بیم‌دهنده» (النذیر) و «دعوت‌کننده» (الداعی) است. و او آخرینِ این امتِ پاک است. زیرا آغازِ این سطرِ اعظم، محمد است و پایانش محمد است. و همگی نوری واحد هستند.[٢٠]

١٧ – تفسیر آیهٔ «وَتَرَى الْجِبَالَ» (و کوه‌ها را می‌بینی) و اهمیتِ حقوق برادران

ای سلمان؛ من تو را از این فرموده‌ام خبر می‌دهم: ﴿همانا تو کوه‌ها را می‌بینی و آنها را ساکن می‌پنداری، در حالی که همچون گذشتنِ ابرها می‌گذرند﴾؛

[٢٠] ز مولای ما امام صادق (عزّ عزّه) روایت است که فرمود
«آفرینشِ ما یکی است، و علمِ ما یکی است، و فضلِ ما یکی است، و همگیِ ما نزد خداوند تعالی واحد (یکی) هستیم
«ما دوازده تن، این‌چنین گِرداگِرد عرش پروردگارمان (عزّ وجلّ) هستیم، و این آغازِ آفرینشِ ماست نخستینِ ما محمد است، و میانهٔ ما محمد است، و آخرینِ ما محمد است. الغیبة، نعمانی، ص ٨٨
و مولای ما زین العابدین (عزّ عزّه) فرمود» :همهٔ ما یکی هستیم از نوری واحد، و روحِ ما از امرِ خداست؛ نخستینِ ما محمد است، و میانهٔ ما محمد است، و آخرینِ ما محمد است، و همهٔ ما محمد هستیم. إلزام الناصب، ج ١، ص ٤٤

پس آنان همان «عالَمِین» (مراتب جهان) هستند که در «ملکوت اعلی» شناورند. و «فلکِ محیط» آنان را از مشرق دنیا تا مغربش، در یک شب می‌چرخاند، و به مکان‌هایشان بازمی‌گردند، گویی که از مکان‌هایشان تکان نخورده‌اند.

و در وجهی دیگر: همانا «کوه‌ها» همان «علما» از میان مؤمنان هستند. و آنان کسانی هستند که در زمین سیر می‌کنند و برادرانِ مؤمنِ خود را زیارت می‌کنند. پس بر آن سرزمینی که در آن فرود می‌آیند، رحمت و برکت نازل می‌کنند؛

همانندِ ابری که بر زمینِ خشک نازل می شود و آن زمین زنده می‌گردد. و اینچنین، مؤمنْ برادرِ مؤمنِ خویش را زنده می‌کند و بر او رحم می‌آورد. پس خوشا به سعادتِ آنکه قدرِ مؤمن را بداند و شروطِ حق او را به جای آوَرَد. و وای، سپس وای، بر کسانی که در ادای حقوق برادرانِ مؤمنِ خویش کوتاهی می‌کنند .

پس هرگاه فردی بدون عذر در حقِ برادرش کوتاهی کند؛ من « ضِدّی» (د شمنی) را بر او مسلط می‌کنم که بر او چیره شود و به سبب آن کوتاهی که در حقوق برادرانش کرده، از او انتقام گیرد.

و بر آن بنده خشم می‌گیرم و در دارِ دنیا، سختی‌ها (المِحَن)، بلاها (النِّقَم)، فقر، امراض و بیماری‌ها (الأسقام) را بر او نازل می‌کنم.

تا آنکه از برادرش طلبِ گذشت کند (یستقیل) و او نیز وی را ببخشد (یسامحه). پس اگر او را ببخشـــد، آن بلا را از او برمی‌دارم. و اگر او را نبخشـــد، او را در «قُمصـــان» (کالبدها/ تناســخ) تکرار می کنم (أکرّره) و در آن کالبدها، خواری (الذل) و بیچارگی (المسکنة) را به او می چشانم.

و آن بنده پیو سته در این امور گرفتار ا ست تا آنکه با برادرانِ مؤمنِ خویش نیکی کند، و با نیتِ صادقانه، با آنان خیر و نیکی به جای آوَرَد.[۲۱] .

و هیچ‌کس چیزی را از کسی دیگر دریغ نداشت که او را به یاری بخواند؛ پس من دعا را از آنان می‌پذیرم و توبهٔ آنان را قبول می کنم و عذاب و عقاب را از آنان برمی‌دارم.

و اگر چنین نکند و کافر را بر مؤمن مقدم بدارد، و کافر را دوســت بگیرد و مؤمن را به خاطر دنیا دو ستی رها کند؛در آن هنگام، نـصیبش را از «معرفت» قطع می کنم، و گرمی و سردیِ آهن را به او می چ شانم، و او را به «مَ سُوخیت» بازمی گردانم، و دیگر برای او بازگشــتی به ســوی معرفت باقی نمی‌ماند و از گروه کافران خواهد بود و این، ســزای کســی اســت که در حقوق برادرانش کوتاهی می کند و در پیگیریِ منافعِ آنان ســستی

[۲۱] از مولای ما امام صادق (عزّ عزّه) روایت است

»آگاه باشید که همانا مؤمن بر عهدهٔ مؤمن شروطی دارد که شش موردِ آن آشکار است

نخست: او را با خود برابر دانی و به اومواسات کنی؛ دوم: او را ارشاد کنی و هدایت نمایی؛ سوم: بر خطای او صبر کنی و او را راضی نمایی؛ چهارم: او را یاری کنی؛ پنجم: او را تسلی دهی ؛ ششم: او را بزرگ شماری و از رنجاندن او بپرهیزی..

آگاه باشید بدان که هر کس برادر خود را رودربایستی دهد برآورده شدن نیازش دشوار می‌شود؛ و هرکس او را اندوهگین سازد، از راهِ رشدِ (هدایتِ) خویش کور گرد. مجمع الاخبار

می‌ورزد و رازِ آنان را پیوسته برای جاهلان فاش می‌سازد. پس من او را از آن عذاب رها نمی‌کنم .و بدان ای ســـلمان؛ همانا علما از میان مؤمنان، که اهل تقوا و پرهیز کاری، و دارایِ یقینِ صــحیح و اعتقادِ درســتِ اســتوار بر تقوا و ایمان باشــند؛آنان در درجهٔ انبیا خواهند بود، و سکونتگاهشان بهشت‌های نعیم است؛ آنگاه که بندگان را هدایت کنند و آنان را به معرفت و ایمان فرمان دهند. و آن عالِم، در «مقامِ رفیعِ اَعلی» (جایگاه والایِ برتر) خواهد بود

۱۸- سخنی دربارهٔ مؤمنان و حقوقِ آنان

و بدان ای ســلمان، که هر گاه علمای مؤمن در مکانی واحد گرد آیند و دربارهٔ توحیدِ من یاد کنند ؛ آن روز «میقاتی» (وعده‌گاهی) شریف خواهد بود. و من در میان آنان حاضر، ناظر و موجود هستم می‌شنوم و می‌بینم، و رحمتم را بر آنان نازل می‌کنم و خطاکارانشان را می‌آمرزم، و برکات در میانشان فزونی می‌یابد.و آنان کسانی هستند که آنان را به این منزلت مخصــوص گردانیدم و دربارهٔ آنان (در حقِ آنان) این آیه را نازل کردم : ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَـَٔابٍ ٢٩﴾ الرعد

ای سلمان، همانا مؤمنانِ اهلِ عمل و اهلِ حق ، «میخ‌های کوه‌ها» (أوتاد الجبال) هستند. هرکس قدرِ مؤمن را بشناسد، من قدرِ او را بر دیگران می شناسانم ، و شأنِ او را بلند

می‌گردانم، و میزانش را سنگین می‌سازم. و حکمت را بر دستِ او آشکار می‌سازم و او را از مقبولان قرار می‌دهم..

و هرکس قدرِ برادرِ مؤمنِ خویش را نشناسد، و با جان و مالِ خویش حقِ او را ادا نکند ؛ قطعاً «ضِدّی» (دشمنی) را بر او مسلط خواهم ساخت که بر او چیره شود و سینه‌اش را تنگ گرداند، تا آنکه در کارِ خویش سرگردان شود، و قدرش ضایع گردد، و شأنش نزد همگان فرو افتد .

۱۹ – سخنی دربارۂ «صورتِ نورانی» و «ذاتِ اَنزَعیّه»

و بدان، همانا آن... «ذاتِ منزه از اوصاف و صفات» است... و آن، همان «صورتی» است که من به آن ظاهرم.

و آن، «درخت زیتون» است، و آن «سدرة المنتهی» است؛ زیرا همگیِ انوار از آن برخاسته و به سوی آن بازمی‌گردند .

و شاخه‌های آن... «دوازده سطرِ امامت» هستند. و آنان خانه‌های من هستند، و آنان عرش و کرسیِ گسترده هستند. و آنان ظاهرِ من هستند و من باطنِ آنانم ای سلمان!

آیا ندانستی که من گفتم: ظاهرِ من «امامت» و «وصیت» است، و باطنِ من «غیبی» است که درک نمی‌شود؟

زیرا ظاهرِ من به شکلِ «صورتِ نورانیِ دیدنی» است. و من غیبی هستم که نه درک می‌شوم، نه احاطه می‌شوم و نه محصور می گردم .

و من آن « ظاهرِ» بدونِ مِثل (همتا) و آن « حاضرِ» بدونِ زوال هستم. و من منزه از «صورتِ جسمانی» و از «تشبیه» و «تحدید» (محدودسازی) هستم.

و هیچ‌کس جز من به این «ذات» منفرد (یگانه) نگشت. و آن، صورتِ نورانیِ اَنزَعیّهٔ من است. و از آن، «اِسم» خویش را آغاز کردم. و «اِسم» من تو را آغاز کرد ای سلمان!

و تو « عالمین» را آغاز کردی. و آنان از تو آغاز شدند (بُدوا) و در تو بازمی‌گردند (یعودوا). و آن (ذات) بر همگیِ شما حکم می‌رانَد و در فلکِ (سپهرِ) خویش شما را می‌چرخاند.

و آن، صورتِ من است که من به واسطهٔ آن ظاهرم و در درون آن باطنم. و من باطنِ آنم و آن ظاهرِ من است ای سلمان !

و من آنم که در «نا سوت» حلول نمی‌کنم. و نه غایب می شوم، نه و صف می شوم و نه دگرگون می گردم .

پس هرکس مرا تشبیه کند (همانند سازد)، یا مرا تجزیه کند (دارای جزء بداند)، یا مرا به مثالی مَثَل زند، همانا کافر شده است. این را بدان ای سلمان!

و بدان که من «معنایِ معانی» و «پروردگارِ مثانی» هستم. و من «غایتِ قصوی» و «نهایتِ کُبری» هستم. و من آنم که نه دگرگون می‌شوم و نه زایل می‌گردم. من نابودکنندهٔ قرن‌ها پس از قرن‌ها هستم.

۲۰- ردّی بر اهل کوفه دربارهٔ این سخنشان که امیرالمؤمنین بشر است، و بیانِ سخن و حقیقت

پس اهل کوفه و مخالفان دربارهٔ من چه می‌گویند؟

گفتم: «مولای من، شما در این باره از من سزاوارتر و داناترید. می‌گویند: همانا تو بشری همچون آنان هستی؛ می‌خوری و می‌آشامی و ازدواج می‌کنی. و اینکه فاطمة الزهراء همسر توست، و اینکه حسن و حسین فرزندان تو هستند.

مولای ما (عزّ و جلّ) فرمود: «ای سلمان، اهل کوفه و مخالفان در آنچه گفتند، دروغ گفتند؛ و مرا پیش از این قُبّة انکار نمودند. و من به آنان داناترم. و منم آنکه عذاب و عقوبتِ سخت را به آنان می‌چشانم.

و منم آنکه دل‌هایشان و دیدگانشان را کور ساختم. و آنان را از معرفتِ خویش، و معرفتِ «اِسم»ام، «باب»ام، و «اهلِ مراتبِ قُدس»ام محجوب نمودم. و گمان‌های مخالفانِ کافر، پوچ و باطل گشت.

آیا نشـــنیدند آنچه را من در کتابِ عزیزم بر «اِســـم» خویش، محمد، گفتم؟ پس او به آنان فرمودُ: ﴿وَأَنَّهُۥ تَعَـٰلَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا ٱتَّخَذَ صَـٰحِبَةً وَلَا وَلَدًا ۳﴾ الجن.

و بدان که « سفیهان» (ناخردان) همان « شیاطین» ه ستند. و آنان ک سانی ه ستند که من درباره‌شان گفتم ﴿خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَعَلَىٰ سَمۡعِهِمۡ وَعَلَىٰٓ أَبۡصَـٰرِهِمۡ غِشَـٰوَةٞ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ﴾ البقرة.

و بدان ای سلمان، که همانا من آن «معنایِ قدیم» هســتم که برای «حُجُب» ، «اَبواب» و «اهلِ مراتبِ قُدس» خویش، در «صــورتِ دیدنیِ اَنزَعیّه» ظاهر گشــتم؛ و برای ســایرِ خلق، به شکل امثالِ آنان (همانند آنان) ظاهر شدم.

و من آن «منفرد (یگانه) به ذاتِ عالیه» هستم. و من آنم که در جسدی «تجسّد» نمی‌یابم، و در عددی «تجزیه» نمی‌پذیرم. و من آن «واحدِ اَحَد» هستم. «نه زاده‌ام و نه زاده شده‌ام. و هیچ‌کس همتای او نبوده است .

و همانا من برای آنان به به صــورت مأنوس ظاهر شـــدم تا حجت را بر آنان تمام کنم و دعوت را بر آنان واجب گردانم.

و بدان که من «فاطرِ» فطرتِ خویشم؛ همان فطرتی که خلقم را بر آن فطرت بخشیدم. و آن، صورتِ «اِسم» محمدیِ من است.

و همانا حسن و حسین و سایرِ «اسماء»، نوری واحد هستند. و آنان از نورِ ذاتِ من اقتباس می‌کنند. و من به آن (ذات) منفرد (یگانه) هستم. این را بدان ای سلمان!

پس هرکس بگوید: که من خوردم و نوشـــیدم و ازدواج کردم (نکاح کردم) و فرزندی دارم، و اینکه تجزیه (تبعّض) و بخش‌پذیر (تجزّؤ) می‌شوم، یا اینکه در جسدهای ناسوتی (مادی) وارد شدم؛ همانا کافر شده و انکار ورزیده است.

و از حق روی گردانده ، و با آنچه «اِســـم» من در همگیِ «اَکوار» ، «اَدوار» ، «اَزمنه» و «اَعصار» آورده، مخالفت کرده است.

و آنان از شنیدنِ آنچه «اِ سم» من در «یوم الأظلّة» به آن دعوت کرد و ندا داد، کر و لال گشته‌اند. و آن، نخستین ندا بود.

و آنان را از انکار و نپذیرفتن ، بدون اینکه عذری داشته باشند، برحذر داشت. و به آنان گفت: همانا این، آفریدگارِ شـــما (باری)، معبودِ شـــما، خالقِ شـــما، روزی‌دهندهٔ شـــما، زنده‌کنندهٔ شما، میرانندهٔ شما، پروردگارِ شما، پروردگارِ پدرانِ نخستینِ شما، پروردگارِ پدرانِ پسینِ شما، و پروردگارِ همگیِ آفریدگان است.

پس از آن روز[٢٢]، آنکه ایمان آورد، ایمان آورد و بر اقرار و ایمانِ خویش باقی ماند و منکران، از همان روز مرا انکار کردند. و بر انکار (إنکار)، نپذیرفتن (جحد)، کفر و طغیانِ خویش باقی ماندند

و به «شـجرهٔ خبیثهٔ ملعونه» [٢٣] چنگ زدند؛ همان درختی که آنان را در همگیِ روزگاران گمراه می‌سازد.

و در آن گمراهی، جهنم جایگاهشان گشت، و چه بد بازگشتگاهی است. و در آنجا، بدترین عذاب و سخت‌ترین عقوبت خواهد بود.

٢١–درخت خبیثه «سَکَد»، و کیفرِ کسی که «صورتِ اَنزَعیّه» را انکار کرد

و بدان ای سلمان، که همانا «درخت خبیثه» همان «سَکَد» (لعنت بر او باد) است.

پس این کیفر برای کسی است که معرفت مرا انکار کرد، و با فرستادگانم مخالفت ورزید، و با اولیایم دشمنی کرد، و نعمت‌هایم را نپذیرفت، و با دشمنانم دوستی نمود؛

پس در هر روزِ «میقات»، عذابی از نوع سر بریدن (ذبح)، پوست کندن (سلخ)، شکستن (کسر)، پختن (طبخ)، خفه کردن (خنق)، سوزاندن (حریق)، غرق کردن،

[٢٢] روزنِدَاءِ اَلِاسمِ فِي اَلأَظِلةِ "عَالَمُ الذرِّ"
[٢٣] سکد(عمر) ملعون

ریخته شدن در بوته‌های گداخته، و سنگ شدگی (رَسخ) در سنگ‌ها و معادن به آنان می‌رسد.

و به چرکِ نهانگاه‌ها، و کِرمِ سرکه، زالو، مگس، پشه، مورچه، ملخ و در سایرِ خاشاک و ریزه‌ها (قِشاش) بازگردانده می‌شوند، تا آنکه به «غبارِ پراکنده» (هباء منثور) در ریشه ی درخت تبدیل شوند.

سپس همانا من آنان را در اجسادِ «مسخ» بازمی‌گردانم و آنان را به آنچه از عذاب در آن بودند، تکرار می‌کنم (بازمی‌گردانم). و ﴿هرگاه پوست‌هایشان پخته شود (بسوزد)، پوست‌های دیگری را جایگزین آن می‌کنیم﴾[٢٤]؛ تا در آن، عذاب سوزان را به آنان بچشانم؛ به سزای آنچه انجام می‌دادند ای سلمان!

در این امر و امثال آن، کیفری است برای دشمنان ما و دشمنان شیعیان ما؛ زیرا شیطان – که همان «سَکَد» است، لعنت بر او و پیروانش باد– بر دشمنان ما احاطه نمود.

آیا سخن مرا خطاب به خودشان در آن آیه نشنیدند؟ در حالی که «اِسم» من آنان را برحذر می‌دارد و به آنان می‌گوید: ﴿ای بنی‌آدم، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمنی آشکار است؟ و اینکه مرا بپرستید؛ این راهی مستقیم است﴾

[٢٤] ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِنَا سَوۡفَ نُصۡلِيهِمۡ نَارٗا كُلَّمَا نَضِجَتۡ جُلُودُهُم بَدَّلۡنَٰهُمۡ جُلُودًا غَيۡرَهَا لِيَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمٗا ٥٦﴾. النساء

و بدان ای سـلمان، هرکس «اولی» و «دومی» و «سـومی»[٢٥] را بپرسـتد، و بر پرسـتش و دیانتِ آنان پایدار مانَد، و راهِ آنان را بپوید؛ او را به آتشِ سوزان می‌افکنم و او را به‌سختی درهم می‌کوبم.

٢٢- پاداشِ آن‌کس که ایمان آورد و حقیقتِ صراطِ مستقیم

ای سلمان؛ هرکس مرا آن‌گونه که شایستهٔ شناختِ من است بشناسد، و مرا بپرستد و برای «اِسـم» من سـجده کند، و آهنگِ «باب» مرا نماید، و به ما ایمان آورد؛ از مؤمنانِ عارف خواهد بود.

و من آنان را بر صراطِ مسـتقیم سـالک می‌گردانم، و آنان را در بهشـت‌های پرنعمت ساکن می‌کنم، که در آن جاودانند تا روز «ساعت»، تا روزِ ظهورِ قائم «محمد بن الحسن الحجة (عَزَّ عِزُّهُ)»

و بدان ای سلمان، که همانا «صراط» از شمشیر تیزتر و از مو باریک‌تر است.

و بدان که «صراط مستقیم» همان شناختِ من به ذاتِ من است؛ و آن، حقیقتِ «اِسم» من و «باب» من و «اهلِ مراتبِ قُدسِ» من است.

---

[٢٥] أبَا بَكرٍ وَعُمرَ وَعُثمان

پس هرکس این چیزها را بشناسد، و «اهل نور» را در جایگاه‌ها و مراتبشان برپا دارد و مرتبه‌ای را از جای خود تغییر ندهد؛ پس از «اهل صفا» و صالحان خواهد بود.

و به درجهٔ «لاحقین» ملحق می‌شود و برای او درجه‌ای در «اعلی علیّین» خواهد بود.

و شاهدِ این امر در گفتارِ من دربارهٔ اوست: ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَـٰبَ ٱلۡأَبۡرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ١٨ وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا عِلِّيُّونَ ١٩ كِتَـٰبٌ مَّرۡقُومٌ ٢٠ يَشۡهَدُهُ ٱلۡمُقَرَّبُونَ ٢١ إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ٢٢﴾. المطففین

۲۳- حقیقتِ کتابِ ابرار و عِلّیّین

و بدان ای سلمان، که همانا «کتابِ ابرار»، همان «سید محمد» است.

و «عِلّیّین»، همان «ذاتِ عالیه» است که من به آن ظاهرم و باطنِ آنم.

و «ابرار»، همان «عالَمین» (علیهم السلام) هستند؛ و تو نخستینِ آنان هستی ای سلمان و باقی در رتبه‌ای پایین‌تر از تو هستند، و برای هر یک از آنان مقامی معین است.

و شاهدِ این امر، گفتارِ من به آنان بر زبانِ «اِسم»ام در کتاب عزیز است: و برخی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی بالا بردیم (برتری دادیم)

و تو ای سلمان، شریف‌ترینِ درجات هستی؛ هرکس از تو پیروی کرد، از رستگارانی بود که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.

پس آنان ک سانی ه ستند که بر طاعت و عبادت برای من، و برای «اِ سم» من، و برای تو ای ســلمان؛ و نیز بر پایداری بر معرفتِ من از روی تحقیق و بر روشِ اهلِ صــدق ، قیام کردند.

٢٤- حقیقتِ عباداتِ ظاهری و شناختِ باطنِ نماز

و تو را سفارش می‌کنم ای سلمان که مؤمنان را به اطاعت از من و از «اِسم» من سفارش کنی، و اینکه آنان را به برپاییِ نماز، پرداختِ زکات، مداومت بر روزه، و حجِ بیت الله الحرام فرمان دهی.

و آن (حج)، معرفتِ «اِســم» من اســت. و روزه، «نگاهداریِ این سرِّ عظیم» از اباحه (فاش کردن برای نااهلان) اســت، و باطنِ آن، «ذاتِ صــامت» اســت؛ و این باطنِ روزه است. و زکات، تو هستی ای سلمان و باطنِ آن جبرئیل است.

و معرفتِ حج در وجهی دیگر؛ عبارت اســت از: مداومت بر انجامِ نیکی‌ها ، و برپاییِ اوقات بر طریقِ حق، و ترکِ بدی‌ها، و انجامِ خیرات با مؤمنان. ای سلمان، اگر نیکی‌ای دیدی، آن را با آنان انجام ده، و اگر بدی‌ای دیدی، آن را از آنان دور ســاز، و آنان را از انجامِ زشتی و از انجامِ فحشاء و منکر بازدار و آنان را پند ده، باشد که پرهیزگاری پیشه کنند .

و اما برپاییِ نماز با شروطِ آن؛ عبارت اســت از معرفتِ «اشــخاصِ واجب» [۲۶] و آن هفده رکعت است. و آنان چهار شخص هستند و ایشان‌اند: محمد، فاطر، حسن، حسین

و نوافل، سی و چهار رکعت ا ست و باطنِ آن «اِ سم» من ا ست؛ و اگر صد هزار هزار رکعت هم باشند، همگی یک چیز واحد هستند و آن «سید محمد» است.

زیرا انوار از نورِ او مدد می‌گیرند و او از نورِ «ذات» مدد می‌گیرد؛ همان ذاتی که من به واسـطهٔ آن ظاهرم. این را بدان ای سـلمان و مؤمنان را فرمان ده که «اشــخاصِ» آن را بر اساس حقیقت برپا دارند، و شخصی را بر کسی که از او بالاتر است مقدم ندارند و آنان را از مراتبشان پایین نیاورند که در این صورت به آنان ستم کرده‌اند .

و وای، ســپس وای بر ســتمکاران در اینکه اشــخاصِ آن را بر اســاسِ حقیقت و تحقیق بشناسند ای سلمان

گفتم: مولای من، اگر باطنِ آن را شناختند، آیا ظاهرِ آن –که شما آنان را به انجامش امر فرمودید– از گردنشان ساقط می‌شود؟

مولای ما (عَزَّ عِزُّهُ) فرمود اگر آن اشخاص را شناختند، و بر انجامِ آن با تقوا و پرهیزگاری مداومت ورزیدند، و «صورتِ اَنزَعیّهٔ نورانیه» را شناختند و شکی در آن و در قدرتی که

---

[۲۶] اشخاصِ فَرض» (واجب) –که هفده رکعت است–؛ در تفصیلِ باطنِ «اشخاصِ نماز«

ابوشعیب منه السلام فرمود: پنج نماز عبارتند از: محمد، فاطر، حسن، حسین و محسن (کتاب المثال و الصورة)

آ شکار نمودم ندا شتند، و اینکه باطنِ «اِ سم» مرا بـ شنا سند؛ همان ا سمی که از نورِ ذاتم ابداعش کردم و آن را «الله» نامیدم.

۲۵- ذاتِ من از هستیِ (کیان) خود دگرگون نمی‌شود، و من مولای تو، آن «معنای قدیم» و باطنِ آن هستم

و بدان ای سلمان، که همانا ذاتِ من از هستیِ خود دگرگون نمی‌شود و من مولای تو، آن «معنای قدیم» و باطنِ آن هستم.

و من به واسطهٔ آن ظاهرم، و من آن غیبی هستم که درک نمی شود و احاطه نمی گردد. و من سایرِ نعت‌ها و صفات را بر «اِسم» خود واقع ساختم.

و منم آن متفرد و مجرد به ذات. و من غایتِ غایاتم و سایرِ غایات پایین‌تر از من هستند. و اگر صد هزار هزار غایت با شند، همگی «اِ سم» من، محمد، هـ ستند. و من باطنِ اویم، و سایرِ انوار پایین‌تر از اویند و اصلِ آنها از اوست.

هر گاه مؤمنان حقیقتِ آن را بشناسند، و آنچه را که در ظاهر و باطن بر آنان واجب است انجام دهند؛

پس در آن هنگام، نماز و روزه و حج و زکاتشـــان را از آنان می‌پذیرم، و به شرط اینکه مرا به «اِســـم»ام بشـــناســـند؛ همان اســـمی که از نورِ ذاتم ابداعش کردم و او.. «ســید محمد».. است. و او «الله» و «بیت» و «حجاب» است.

و سایر انوار به وا سطهٔ او برپا شدند؛ زیرا او صاحبِ هر خانه و هر منزلی ا ست. و او عرشِ بلندمرتبهٔ من، و کرسیِ گستردهٔ من است. و او «ماه رمضان» است و او «ماه صیام» و هدایتگرِ مردمان است.

پس هرکس باطنِ او را بشناسد و رازِ او را از دشمنانش پنهان دارد ؛ در تمامِ روزگارش روزه‌دار بوده است، و همانا ماه رمضان را، که قرآن را در آن نازل کردم، شناخته است.

و قرآن، همان «اِسم» من است، و ظهورِ او برای آنان در قالب ندا دادن (هشدار) به «اعذار» (اتمام حجت/ عذرها) در سایرِ ظهورات در «اَکوار» و «اَدوار» است ای سلمان.

زیرا هرکس رازِ ما را فاش سازد و قدرتِ ما را انکار کند و با شیطان –که همان « سَکَد» ا ست– دو ستی ورزد، از زیانکاران ا ست. و آنان همان «مُبذِّرین» هستند که در حقشان گفتم: همانا اسراف‌کاران برادران شیاطین بودند.

٢٦ – سرانجامِ آن‌کس که انکار ورزید و از راهِ «اضداد» پیروی نمود

بدان ای سلمان؛ همانا هنگامی که من با معجزات و قدرت ظاهر می‌شدم، او نادانی می‌ورزید و انکار می‌کرد و مردم را گمراه می‌ساخت، و به آنان می‌گفت: «این جادوگری دروغگوست .

و من او را عذاب می‌کنم و او را به «مَســوخیت‌ها» ، «مَنکوحات» و «مَذبوحات» بازمی‌گردانم. و با همهٔ این‌ها، او ایمان نیاورد؛ زیرا او گمراهِ گمراه‌کننده، و طغیانگرِ طغیان‌ساز است .

و «اولی» می‌خواست که به من ایمان بیاورد، اما او وی را به کفر و طغیان بازمی‌گرداند

پس چون سزاوار عذاب و سرانجامِ شوم گشتند، در آن هنگام «اولی» مرا خواند ، اما من دعایش را اجابت نکردم، و دیگر ایمانشان پس از کفر، سودی به حالشان نبخشید.

و شــاهدِ این امر، گفتارِ من دربارهٔ اقرارِ آنان در آغازِ انکارشــان اســت، آنگاه که «اولی» گفت : يَٰــــوَيۡلَتَىٰ لَيۡتَنِي لَمۡ أَتَّخِذۡ فُلَانًا خَلِيلٗا ٢٨ لَّقَدۡ أَضَــلَّنِي عَنِ ٱلذِّكۡرِ بَعۡدَ إِذۡ جَآءَنِيۗ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِلۡإِنسَٰنِ خَذُولٗا ٢٩

و همانا من این آیه را بر «اِســم» خویش نازل کردم تا به وســیلهٔ آن، آنان را بیم دهد و از عذاب بر حذر دارد، و به آنان بگوید: «روزی که آدمی آنچه را با دســتان خود پیش فرستاده می‌بیند، و کافر می‌گوید: ای کاش خاک بودم.

و آن، «روزِ ساعت» است؛ و آن «روزِ قیامت» و روزِ ظهورِ قائم (عَزَّعَزّهُ) است. و در آن روز، کافر آرزو می‌کند که خاک باشد .

پس در آن روز، ایمانِ ستمکاران سودی به حالشان ندارد و برایشان عذابی دردناک است و آنان «اولی» و «دومی» و «سومی» هستند، و هر کس که از راهِ آنان پیروی کند و به حقیقتِ آنان و بر شریعتِ آنان تمسک جوید.

پس خشم و عذاب تا روز جزا بر آنان باد؛ زیرا آنان دشمنان ما و دشمنانِ خاندانِ نبوت در مسیرِ برپاییِ طاعت هستند.

۲۷ – ذاتِ عالیه، و نام‌های نیکوی آن

و اما «مؤمن، مُهَیمِن، عزیز، جبّار، متکبّر، خالق، بارِئ، مُصَوِّر»؛ پس این‌ها نام‌های نیکوی من هستند که آنها را بر «اِسم» خویش واقع ساختم ؛ همان اسمی که آن را از نورِ ذاتم ابداع نمودم.

و اوست آن‌که فرمانش دادم تا خلق را بیافریند و مردمان را پدید آورد . و آن، آفرینشِ «اهلِ مزاج» و بشر است؛ زیرا نخستین چیزی که او آفرید، تو بودی ای سلمان، و تو نخستین آفریدهٔ «رحمان» هستی.

و «رحمان» اِسم من است و او .. «سید محمد».. است. و از او صورتِ «فاطر»، و حسن، و حسین، و «محسن» –که ظاهر به «سرِّ خفی» است– برجوشید.

و آنان «یک نورِ واحد» هستند.. و آنان از نورِ ذاتِ من هستند.. و سایرِ انوار از نورِ ایشان اقتباس می‌کنند.

و بدان که ذاتِ عالیۀ من، از کیان خود نه دگرگون می‌شـود و نه زایل می‌گردد. و آغازِ سایرِ انوار از آن است، و «اهلِ مراتب» به سوی آن بازمی‌گردند.

ای سلمان؛ آیا در آسمان چیزی جز خورشید، ماه، ستارگان، برج‌ها، منزلگاه‌ها و دَرَجات وجود دارد؟ و نیز آن «فلکِ محیط» که بر همگیِ آنان احاطه دارد و آنان را می‌چرخاند، و در شب و روز به فرمان و قدرتِ من، آنان را تدبیر می‌کند؟

و به وا سطۀ آنان برج‌ها شناخته می شوند و آنان خانه‌های من هستند. و به وا سطۀ آنان روزها، ماه‌ها و سال‌ها شناخته می‌شوند.

و آنان تدبیرکنندگانِ هستی و هر آنچه در آن از مخلوقات است، هستند. و آنان «ساعت» و دقیقه‌ها و درجات هسـتند. و آنان نخل، انگورها، انجیر، زیتون و انار هسـتند. و آنان رودها، شکوفه‌ها، برگ‌ها، میوه‌ها و شاخه‌ها هستند.

و اما «درخت» (شـجره)، همان «ذات» اسـت و من باطنِ آنم. و همگیِ اینان از آن آغاز می‌شوند و در آن بازمی‌گردند.

و آنان از نوری واحد هسـتند که از معدنی واحد مشـتق می‌شـوند، لکن برای هر یک، درجه‌ای به اندازۀ استحقاقش از نورِ ذاتِ من است.

و «ذاتِ عالیه»؛ من همانم و او من است ؛ زیرا آن ظاهرِ من است و من باطنِ آنم.

و به واســطهٔ آن ظاهر می‌شــوم و در آن پنهان می‌گردم و میان ما نه فرقی اســت و نه فاصــله‌ای. و برای غیبتِ من زوال و انفصــال و انتقالی نیســت. دیدگان را درمی‌یابم و دیدگان مرا درنمی‌یابند، و من لطیفِ آگاهم.

سایرِ انوار را در زیرِ تلألؤ نورِ ذاتم پنهان می سازم، و من غایب نمی شوم و از مکانی به مکان دیگر منتقل نمی‌گردم.

و همانا برای بندگان به «نورانیت» و «بشریت» ظاهر شدم، برای انس بخشیدن به خلق ، به جهتِ اثباتِ حجت و روشن ساختنِ دعوت.

و حجتِ من بر خلق، در همگیِ «اَکوار» و «اَدوار» و زمان‌ها و عصرها، پیوسته برقرار بوده اســت؛ تا ایمان آوَرَد آنکه ایمان می‌آوَرَد و کافر شــود آنکه کافر می‌شــود، از امروز تا روز قیامت.

و آن «روز ساعت» است که ناگزیر از آن است (چاره‌ای از آن نیست). و آن روزِ ظهورِ قائمِ مهدیِ آرزوشــده، حجتِ منتظَر؛ قائمِ عصر و زمان اســت، و او «محمد بن الحســن الحجة (عَزَّ عِزُّهُ)» است.

و «یوم الوعید» ، و آن روزِ « شاهد» و «مشهود» است، و در آن حق آشکار می‌گردد و باطل نابود می‌شود.

پس هرکس حقیقتِ این روز را بشناسد، به سوی معرفتِ من و صحتِ ایمان به من و به «اِسم»ام و «باب»ام و «مراتبِ قُدس»ام راهنمایی می‌شود.

۲۸- آنچه بر مؤمن واجب است تا از «اهل صفا» باشد

پس هرگاه مؤمن آن را بشناسد، تمام دین را شناخته است. و مؤمن در معرفتِ من شدیدترین محبت را خواهد داشت، تا آنکه او را از رنج‌ها رهایی بخشم.

و شرط آن است که ایمانش صادقانه باشد، و در ظهور من و در غیبت من شک و تردیدی نداشته باشد، و نه در عجز (آنچه ناتوانی می‌پندارد) من و نه در معجزۀ من تردیدی نکند؛ و بداند که تقصیر بر «ضِدّ» واقع است.

و همانا معجزات، قدرتِ من هستند. و من از هر چیزی منزهم و وصف نمی شوم و من بر هر چیزی توانایم .

پس هرگاه مؤمن این را بداند ؛ ایمانش صحیح گشته، یقینش استوار شده، و دین و شأنِ او اصلاح می‌گردد. و از مؤمنانی خواهد بود که در حقشان گفتم : ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، و باغ‌های فردوس منزلگاهشان بود، که هرگز از آن درخواست انتقال نمی‌کنند. بگو: اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرکب شود، پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد، دریا پایان می‌پذیرد، هرچند همانند آن را به کمک

بیاوریم. بگو: من تنها بشری همچون شمایم که به سویم وحی می‌شود، و هیچ‌کس را در عبادت پروردگارم شریک نمی‌سازم.

ای سلمان؛ مؤمنِ عارفی که مرادش آن ا ست که از اهل صفا با شد، باید باتقوا و پاکیزه (نقی)، و خالص از عیب‌ها با شد؛ نیتش را برای مولایش در همهٔ امور خالص گرداند. و در نزد او غیبت، سخن‌چینی ، حسادت، فساد و کینه نباشد.

پس هرگاه بر این حالت باشـــد؛ از «اهل صـــفایِ مخلص» خواهد بود که خداوند بر آنان نعمت بخشیده، و چشمه‌های حکمت را در دل‌هایشان گشوده است. پس آنان یاری‌گرِ شیعیان من و پیروان حقیقتِ من خواهند بود.

پس هرگاه مرا آن‌گونه که شایستهٔ شناخت است بشناسند، به این درجه نائل می‌شوند، و از کسانی خواهند بود که ایمان آوردند و ایمانشان را نیکو گردانیدند.

و آنان کسانی هستند که من با این آیه مژده شان دادم، و «اِسم» خویش را فرمان دادم که بدانچه به او امر کردم، آنان را بـشارت دهد؛ و بگوید: «مولایم مرا به این آیه فرمان داد»؛ و آن آیه این است[27]»:یاری‌ای از سوی خدا، و پیروزی‌ای نزدیک؛ و مؤمنان را بشارت ده ای محمد

[27] ﴿يَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ وَيُدۡخِلۡكُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةٗ فِي جَنَّٰتِ عَدۡنٖۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٢ وَأُخۡرَىٰ تُحِبُّونَهَاۖ نَصۡرٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَتۡحٞ قَرِيبٞۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٣﴾. الصف

و این بشارت برای مؤمنانی است که از «روزِ ذَرّ» ایمان آوردند؛ و آن هنگام که آنان را ندا داد و گفت: «آیا پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، ایمان آوردیم و تصدیق کردیم که همانا آن‌کس که ما را به سوی او می‌خوانی، آفریدگار (باریِ) ماست.

و این اقرار از سوی «عالمِین» و کسانی که پس از ایشان می‌آیند از اهلِ صفایِ مؤمن بود؛ همانانی که بر ایمانشان پایدار ماندند (ایمانشان را به اتمام رساندند). و ایشان کسانی هستند که من در این آیه مژده شان دادم، و آنان را -نه سایرِ مخلوقات را- به آن مخصوص گردانیدم..

۲۹- هرکس مرا در اینجا انکار کرد، در آنجا نیز انکارم کرده است؛ و کیفرِ کافران

و اما کسانی که کافر شدند، نزد من بشارتی برای آنان نیست، جز عذاب و لعنت و «تِرداد» (بازگردانده شدن/ تکرار در اجساد) و عقوبتِ سخت ؛پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم و آنها را به پشت سر بازگردانیم، و آنان را لعنت کنیم همان‌گونه که اصحاب سبت را لعنت کردیم.[۲۸]

چنانکه در حقشان گفتم: و آنان کسانی هستند که در این آیه به ایشان گفتم: «بوزینگانی رانده‌شده باشید.

---

[۲۸] ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ ۚ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ٤٧﴾. النساء

و لعنت را بر کافرانی قرار دادم که با فرمان من مخالفت کردند، و قدرت مرا انکار نمودند، و «معنویت» (مقامِ معنا بودنِ) مرا نپذیرفتند (جحد کردند)، و فرستادگانم را تکذیب کردند، و با اولیای من دشمنی ورزیدند و با دشمنانم دوستی کردند. پس آنان کسانی هستند که بر ایشان خشم گرفتم و برایشان عذابی بزرگ است ای سلمان این، کیفرِ کسی است که «صورتِ اَنزَعیّهٔ نورانیِ ذاتیِ عالیهٔ» مرا انکار کند.

و بدان ای سلمان، هرکس مرا در «روزِ ندا» انکار کرد، انکارِ او تا روز بعث و نشور (رستاخیز) ادامه خواهد یافت؛ و آن، روزِ ظهورِ قائم (سلام بر او) است.

و آن روزی است که او خلق را در آن برمی‌انگیزد و اوست که آنان را زنده کرد و اوست که آنان را به فرمان و قدرتِ من می‌میراند. و اوست که آنان را در زمین می‌پراکند (نشر می‌دهد) و به سوی او بازگردانده می‌شوند ای سلمان

هرکس مرا در اینجا شناخت، در آنجا نیز مرا شناخته است؛ و هرکس مرا در اینجا انکار کرد، در آنجا نیز انکارم کرده است. و من به آنان و به انکارشان داناترم، و من دانای نهان‌ها هستم ای سلمان!

و بدان که من هرگونه که بخواهم و چنان‌که اراده کنم، ظاهر می‌شوم و من «ظاهر» و من «باطن» هستم، و من «اول» و من «آخر» هستم، و من بر هر چیزی توانا هستم.

۳۰- سخنی دربارهٔ شناختِ او جلّ جلاله

ای سلمان، هرکس بگوید که من در چیزی یا از چیزی هستم؛ پس همانا از شناختِ من کور گشته، و قدرت مرا انکار نموده، و ذاتِ مرا نپذیرفته و به من کافر شده است.

و ندانسته که من پدیدآورندهٔ اشیاء، و آغازگرِ آفرینش، و بازگردانندهٔ آنان، و حسابرسِ آنان، و کیفردهندهٔ آنان، و بازگردانندهٔ اعمالشان به سوی خودشان هستم؛

عملِ اهلِ بهشت به سوی اهلِ آن، و عملِ اهلِ آتش به سوی اهلِ آن. و با هر چیزی، طبقِ عملش رفتار می‌کنم و من نسبت به بندگان ستمکار نیستم، «و ما به آنان ستم نکردیم، بلکه آنان خود به خویشتن ستم می‌کردند.

ای سلمان؛ سوگند به عزت و جلالم، کفرِ گنه‌کار آنگاه که مرا نافرمانی کند، مرا اندوهگین نمی‌سازد؛ و طاعتِ مؤمن آنگاه که مرا اطاعت کند، مرا شاد نمی‌گرداند.

همانا من هر عملی را به صاحبش بازمی‌گردانم، و هم‌وزنِ ذره‌ای از عملِ کسی را ضایع نمی‌سازم

و همانا کسی که نیکی به نزد من آورد، پس برای او ده برابرِ آن است، و کسی که بدی آورد، جز به مانندِ آن جزا داده نمی‌شود.بدان ای سلمان؛ پس هرکس با یکی از مؤمنان

نیکی کند، او را به ده برابرِ آن پاداش می‌دهم، و بدی را به یکی مانندِ آن.و اما «حســنه»، همان معرفتِ من و معرفتِ فرزندم «حسن» است؛ دومین شخص از آن «سَطرِ مُعَظَّم»[۲۹] و از او تا حسن عسکری، ده «مظهر» برای «اِسمِ معظّمِ» من «محمد بن عبدالله» هستند، که اولِ ایشــان و آخرِ ایشــان، محمد بن الحســن الحجة القائم المهدی المنتظر؛ قائمِ عصر و زمان است.

۳۱- رخدادها و احوال جهان پیش از ظهورِ شریف و پس از آن

و او[۳۰] ظاهر نمی‌شود تا آنکه نشانه‌ها در زمین و در میان سایر مخلوقات آشکار گردد.

و در آخرالزمان، از عجایب و هراس‌ها و شــومیِ کردارها پدید آید، و اعمال به پســتی گراید؛ از زشتی‌ها (فواحش)، ستم، تجاوز، دروغ و بهتان.

و برکت کاســتی گیرد و رحمت رخت بربندد (بالا رود)، و خیانت بســیار شــود و امانت‌داری اندک گردد، و درختان بسیار شوند اما میوه‌ها کم گردند، و بسیار می‌کارند و اندک درو می‌کنند.

پس در آن هنگام، وسواس فزونی یابد، و مردم فاسد شوند، و حیا از میان مردمان رخت بربندد، و اقوام نافرمانی کنند و حاکمان ستم ورزند، و زمین از جور و تجاوز لبریز گردد،

---

[۲۹] «سَطرِ مُعَظَّم» (سَطرِ بزرگ): همان «سَطرِ امامت» است، و آنان امامان (جلّ علاهم) هستند؛ چرا که امیرالمؤمنین (عزّ عزّه) در وجود ایشان است) .ایشان اویند، و او ایشان است .. جز آنکه ایشان ایشان‌اند، و او اوست.(

[۳۰] منظور مهدی قَائِمُ است

و مردم دانش و قرآن را ترک گویند، و در طغیان بیفزایند، و فراموشی بر آنان چیره شود. و من بر آن مردم خشم می‌گیرم، و منم آن «علیِّ دَیّان»

و در آن روز، مرگ ناگهانی و سرکشی رخ دهد، و بیشتر شان با شمشیر و نبرد کشته شوند، و نیستی در میانشان بسیار گردد، و از دنیایشان به آرزویی نر سند، و دیانات را ترک گویند، و امانت‌ها کم شود، و خیانت‌ها و آزارها بسیار گردد، و بلاها فرود آید.

و قاضیانی باقی مانند که به شرع و انصاف حکم نمی‌کنند، بلکه حکمشان با دروغ و رشوه است. و عالمانی باقی نمانند که فتوا دهند، مگر به حلال شمردنِ آنچه خدا حرام کرده است؛ و شبهات بر آنان وارد می‌شود ای سلمان!

و در آن زمان، مردم علم، قرآن، دین و ایمان را به لقمه نانی که می‌خورند، یا جرعه آبی که می‌نوشند، یا علتی که آن را برمی‌گزینند ، می‌فروشند.

و آنان کسانی هستند که آیات مرا به بهایی اندک می‌فروشند؛ پس تجارتشان سودی نکرده و برایشان عذابی دردناک -و گفته شده عظیم- است.

ای سلمان؛ در آن زمان در دینشان کوتاهی می‌کنند، و گناهان را دوست می‌دارند و طاعت را دوست نمی‌دارند، و از «روزِ ساعت» هراسی ندارند.

آنان بر کفر مقیم‌اند ، و اسرار مرا فاش می‌کنند، و نه از خشم من می‌هراسند و نه از عذاب و عقوبتِ سخت می‌ترسند.

پس آنان کسانی هستند که خدا را فراموش کردند، پس خدا خودشان را از یادشان برد؛ و برایشان عذابی بزرگ است در حالی که نمی‌فهمند.

و در آن «دَوْر» ، زنده به مرده حسادت می‌ورزد، و دل‌ها سخت می‌گردد و عیب‌ها بسیار می‌شود. و مردم دینشان را جز به مسخره و بازیچه نمی‌گیرند، و نصیحتِ خیرخواهان را نمی‌پذیرند، در حالی که از پروردگارشان غافل‌اند.

پس وای، سپس وای بر اهل آن زمان؛ و آنچه از قحطی، گرانی، گرسنگی، بلا و مرگ با طاعون بر آنان فرود می‌آید.

و بیشتر شان نمی‌میرند مگر آنکه کافرند و بر غیرِ آیین ا سلام از دنیا می‌روند. و خواری در دنیا و عذاب در آخرت نصیبشان است. آنان همان ستمکاران‌اند. پس از اهل آن زمان به مولایت پناه ببر ای سلمان!

در آن وقت؛ زمین از جور و ظلم لبریز می‌گردد، و در آن هنگام شهرها ویران می‌شود، و بندگان رها (بی‌سرپرست) می‌شوند، و به من کفر ورزیده می‌شود در حالی که میعاد (بازگشت) به سوی من است.

و من در کمین آنان هستم ای سلمان؛ نه دینی برایشان می‌ماند، نه پیمانی و نه اعتقادی.

پس هرگاه آن «امر» ظاهر شود و اطاعت اندک گردد، همانا «ساعت» نزدیک شده است، و پایانِ آن «دَوْر» نزدیک گشته است.

و هنگامِ آشکار شدنِ محمد بن الحسن الحجة فرا می‌رسد، و او را فرمان می‌دهم که زمین را از عدل و بردباری (حلم) پر کند، همان‌گونه که از جور و ظلم پر شده است.

و در آن زمان ای سلمان؛ مرده در قبرش انس می‌گیرد، و حیوانات وحشی با انسان‌ها انس می‌گیرند.

و انسان‌ها با گرگ‌ها، درندگان و سایر وحوش و مارها، و جنبندگان زمین و خزندگان انس می‌گیرند.

و گوسفند با گرگ انس می‌گیرد، و پرندگان با یکدیگر و با انسان‌ها انس می‌گیرند.و سایرِ خیرات و برکات بازمی‌گردد، و دانۀ گندم چنان بزرگ می‌شود تا اینکه به اندازۀ تخم‌مرغ می‌گردد.

و در آن زمان، هیچ‌یک از مخلوقات باقی نمی‌ماند مگر آنکه به زبانِ عربیِ آشکار (مبین) سخن می‌گوید.و خداوند را تسبیح می‌گویند؛ از همگیِ گیاهان و درختان، و وحوش و پرندگان، و شن و سنگریزه و سنگ‌ها. تا آنجا که اگر کافر به کنارِ دیواری، یا کنارِ اتاقی، یا کنارِ درختی بیاید؛

آن دیوار یا درخت به سخن می‌آید و به کسی که مؤمن است یا از مردانِ قائم است، می‌گوید؛ پس او را ندا می‌دهد و به او می‌گوید: به من نزدیک شو ای ولی خدا و دشمن خدا را بکش.

پس این، روزِ قصاص و گرفتنِ حق از کافر است ای سلمان. و این «روزِ ساعت» است. و در آن زمان، کافری بر روی زمین باقی نمی‌ماند. و زمین هر آنچه از گنج‌ها و ذخایر در شکم خود دارد، بیرون می‌افکند (قذف می کند)، و فقیری بر روی زمین باقی نمی‌ماند.

۳۲- توصیفِ قائم ابن الحسن (عَزَّعَزَّهُ) و حقیقتِ احوالِ یارانِ قائم

این امر در ظهورِ محمد بن الحسن الحجة جاری است؛ و او نخستینِ «حجاب‌ها» و «نام‌ها» ست، و او آخرینِ آنها ست. و آنان نوری هستند که از من جدا نمی شوند، و آنان یک نورِ واحدِ یگانه‌اند.

و اوست نخستین چیزی که از نورِ ذاتم آغاز کردم ، و اوست که به فرمان من در آخرالزمان از «اُنبوب» (لوله/ مجرای نور) در «کشتی‌ای» از نورِ من ظاهر می شود، و تو آن کشتی هستی ای سلمان!

و به سوی «بیت الحکمة» می‌آید، از فضایِ سرزمین‌های هند و فضای[۳۱] دریای محیط ، از جانبِ کوه «سراندیب»؛ و مردانش با او هستند، و آنان سیصد و سیزده مرد هستند.

و مردانش با او هستند و آنان سیصد و سیزده مرد هستند. و آنان از کسانی‌اند که برگزیدمشان، و آنان برگزیدگانِ «عالَمین» هستند. و منم که آنان را به این منزلت، و به ظهور همراه با «اِسم»ام در آخرالزمان، مخصوص گردانیدم.

---

[۳۱] «جوّ» در اینجا از سنخِ فضاهایی است که مجموعۀ افکار و باورها، آن را تعیین و متمایز می‌سازد.

و آنان کسانی هستند که در آغازِ پیدایش در «ملأ اعلی» بودند، و آنان کسانی هستند که روزِ ندا در «عالمِ ذَرّ» بودند، و آنان کســانی هســتند که در «روز اَظِلّه» دعوت‌کننده را اجابت کردند.

ای سلمان، و من تو را از باطنِ این امر خبر می‌دهم؛ اما «اُنبوب» ، همان ظهوری است که از باطنِ «ذات» ظاهر می‌شــود. و «دریای محیط»، همان ذاتِ من اســت که بر ســایرِ انوار احاطه یافته است.

و همانا «کوهِ اعظم» همان «اِســم» من اســت، و «بیت الحکمة»، و «روز ســاعت»؛ و آن «روزِ قائم» اســت. و او «دعوت‌کننده» (داعی)، و «ندادهنده» (منادی)، و «مژده‌دهنده» (بشیر) و «بیم‌دهنده» (نذیر) است. و او در حالی ظاهر می‌شود که بر اسبی از نور سوار است و در دستش شمشیری از نور دارد.

و بدان ای سلمان، که همانا آن «اسب» تو هستی، و سوارِ بر آن «اِسم» من است. و اما شمشیر، «فرمان» (اَمر) من است که آن را پدیدار ساختم و قدرتِ من است که به آن ظاهر گشتم.

اما مردانِ او، اشرافِ «عالمِ کبیر» هستند. و آیا همراهِ «اِسم» من، جز کسانی که آنان را از نورِ خویش آفرید، کسی هست؟

پس هرکس جز این بگوید، با ما مخالفت ورزیده، و همانا معجزاتی را که برای خلق در همگیِ «اَکوار» و «اَدوار آشکار کردم، انکار نموده است)فاصله در متن اصلی(

گفتم: مولای من، مرا از مقامشان خبر ده؛

مولای ما (عَزَّعِزُّهُ) فرمود: ای سلمان، مقامِ آنان در «ملکوت اعلی» و «مقامِ فسیح» است.

و آنان بر عبادتِ من قائم‌اند ، و چشم برهم‌زدنی از آن غافل نمی شوند، از آغازِ پیدایش تا روز قیامت، و گفته شده ساعت.

و منم آن‌که آنان را آفریدم و منم آن‌که آنان را بازمی‌گردانم و من بر هر چیزی توانا هستم، و من به هر چیزی دانا هستم، و من علّام الغیوب هستم.

و منم آن‌که به رحمتِ خویش آنان را در جنّات النعیم ساکن کردم، و به قدرتِ من توانایی دارند و در آن متنعم‌اند[۱] و اگر دوست بداری، قطعاً آنان را به تو نشان می‌دهم، در همین وقت ای سلمان

گفتم: مولای من، نعمتِ تو شاملِ حال من است و گواهی می‌دهم که تو بر هر چیزی توانا هستی!

۳۳- آشکار ساختنِ (کشفِ) احوالِ «عالمَین» برای سلمان، و چینِ شرقی و غربی

سپس همانا مولایم (عَزَّعَزُّهُ) فرمود: ای سلمان، به من نزدیک شو؛ پس به سوی مولایم نزدیک شدم. ایشان دستش را بر چهره‌ام کشید و به من فرمود: به آسمانِ والا بنگر.

پس نگریستم و مولایم را دیدم که بر عرشِ خویش نشسته است، و نورش تمامِ اقطار و آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آنهاست، پر کرده است.

و بر سمت راستِ ایشان، سید محمد بن عبدالله (عَزَّعَزُّهُ)، و در برابرش حسن و حسین (عَزَّعَزُّهُما)، و محمد بن حنفیه بودند و گرداگرد او مردانِ قائم.

و فرشتگان و اهلِ آسمان‌ها همگی برای آفریدگارمان و مولایمان «امیر النَحل» (جلّ وعلا) تسبیح و تهلیل و تقدیس می‌گفتند؛ در حالی که او میانشان به حق داوری می‌کرد، و آنان را در تدبیرِ هستی و تقسیمِ روزی‌ها برای بندگان فرمان می‌داد.

سپس همانا مولایم (عَزَّعَزُّهُ) به سوی من نگریست و به من فرمود: ای سلمان، به مردانِ قائم بنگر پس نگریستم و ناگهان مردانی را دیدم که پیش از آن وقت، نیکوتر از آنان را ندیده بودم؛ نه از اهل آسمان‌ها و نه از اهل زمین، و نورشان دیدگان را خیره می‌ساخت.

سپس همانا مولایم فرمود: قدرتِ مولایت را بنگر که چه سریع است ای سلمان! گفتم: مولای من، حمد و ستایشِ نیکو تورا ست؛ بسیار منزه و مقدسی، پروردگارِ فرشتگان و روح.

سپس همانا مولایم فرمود: ای سلمان، به سمت راستِ خود بنگر؛ پس نگریستم و ناگهان دنیایی وسیع دیدم، و در آن اقوامی بودند که در سایرِ دنیا بیشتر از آنان ندیده بودم.

و آنان یکرنگ، یک‌شکل و یک‌لباس بودند، و همگی لباسی سفید در سفیدِ صاف (خالص) بر تن داشتند، و به سخنی گفتگو می‌کردند که هیچ‌کس نمی‌دانست چه می‌گویند.

پس گفتم: مولای من، این مرد مان کیستند؟ به من فرمود: ای سلمان، آیا آنان را نشناختی؟ گفتم: مولای من، من دانشی نسبت به آنان ندارم پس مولایم به من فرمود: ای سلمان، بدان که اینجا سرزمینِ چینِ شرقی است، و این قوم اهلِ آن هستند.

و بدان ای سلمان؛ که این قوم، کاری جز تسبیح و تقدیس ندارند، و قوتِ آنان ذکرِ من است، و شغلشان عبادت است.

و آنان برادرانِ تو هستند ای سلمان، و آنان را از نورِ تو آفریدم. این را بدان ای سلمان!

و آنان به تو اقتدا می‌کنند، و آنان همان «عالَم کبیرِ نورانیِ پنج‌هزار» هستند، و تو نخستینِ آنان هستی ای سلمان!

سپس همانا مولایم (عَزَّ عِزُّهُ) به من فرمود: به سمت چپِ خود بنگر؛ پس نگریستم و ناگهان دنیایی بزرگ‌تر و باعظمت‌تر از آن دنیا دیدم، و در آن مردمانی بیش از آن قوم

بودند، و به زبانی غیر از زبانِ آن قوم سخن می‌گفتند. و همگی لباسی سبز در سبز بر تن داشتند، و همگی دیدگانشان را به سوی مولایم (عزّ وجلّ) دوخته بودند.

پس گفتم: ای مولای من، این شهر چیست؟ و این عوالم چه هستند؟ و این قومی که در آن هستند، کیستند؟

پس مولایم فرمود: اینجا سرزمینِ «چینِ غربی» اســـت، و قومی که در آن هســـتند، عِدّهٔ (شمارِ) «عالم صغیر» هستند که در رتبه پایین‌تر از تو هستند.- و همچنین قوتِ آنان تهلیل و تسبیح است، و شغلشان عبادتِ من است، که چشم برهم‌زدنی از آن غافل نمی‌شوند. این را بدان ای سلمان!

پس گفتم: مولای من، منزهی تو، چه بزرگ است شأن تو

سپس در برابرِ مولایم به سجده افتادم، و سایر فرشتگان و سایر مخلوقاتی که دیدمشان، برای او سجده کردند.

٣٤- برخی از نشانه‌های ظهورِ شریف

پس همانا مولایم (عَزّعَزُّهُ) فرمود: سرت را بالا بگیر ای سلمان!

پس سرم را بالا گرفتم، و ناگهان دیدم در پیشگاه مولایم در مسجدش در کوفه هستم، و مهاجرین و انصار گرداگرد اویند، گویی که از جایم تکان نخورده‌ام

سپس مولایم فرمود: بنگر که قدرت و حکمتِ مولایت چقدر سریع است!

و من به قائم و مردانش نگریستم، و به اهل چین و مکان‌های‌شان نگریستم، و به حاملان عرش، و اهل آسمان‌های هفتگانه و آنچه از فرشتگان مقرب در خود داشتند، نگریستم.

پس گفتم: مولای من، حمد و ثنا و سپاس از آنِ توست؛ چقدر قدرتت عظیم است! و چقدر مشیتت بزرگ است.

پس به من فرمود: ای سلمان، من آنم که در آسمان‌ها حکم می‌رانم، چنان‌که مرا دیدی؛ و من آنم که در زمین حکم می‌رانم، چنان‌که مرا می‌بینی.

و اما قائم؛ هرگاه وعدهٔ من فرا رسد، محمد بن الحسن الحجة (عَزَّعَزُّهُ) با مردانش (علیهم الصلاة و السلام) ظاهر می‌شود. و نشانهٔ ظهور او، همان حدیثی است که ذکرش گذشت. و هرگاه آن وقایع در دنیا در آخرالزمان رخ دهد، همانا ظهور قائم نزدیک شده، و «ساعت» نزدیک گشته است.

و در آن عصر؛ خورشید سه روز پیاپی از مغرب طلوع می‌کند، و ماه در شب اولِ ماه، از مشرق طلوع می‌کند در حالی که به اندازهٔ ماه شب چهاردهم است.

و اوضاع از چهار رُکن آن بر تمامیِ خلق سخت می‌گردد، و این به سببِ بدیِ اعمال‌شان است. و من به آنچه انجام می‌دهند داناترم. پس خلق از شدتِ رنجی که می‌کشند، خدا را می‌خوانند و این به فرمان من است.

پس ندادهنده‌ای از جانب من ندا می‌دهد و می گوید: ظاهر شـــو ای ولی خدا، ای فرزند ولی خدا، و با شمشیرت زمین را از قوم کافران پاک گردان.

و روزِ ندا، روزی مطلق (فراگیر) ا ست؛ تا آنکه به فرمان من، همهٔ خلق آن را بـ شنوند، و ک سی از اهل آ سمان‌ها و زمین باقی نمی‌ماند مگر آنکه آن را می شنود. پس در آن هنگام دل‌های بندگان شـــاد می گردد. و این امر رخ نمی‌دهد مگر پس از آنکه تمام آن احوالی که ذکرش گذشت، ظاهر شود ای سلمان!

سپس بعد از آن، «اِ سم» من محمد، چنان‌که برایت گفتم، به فرمان من ظاهر می شود. و اهل هند و سِند و فارس، و اهل خراسان و شاسان، و قم و کاشان و کَروین، و قزوین و روم و ترک، و خَزَرج و اِفک را می‌ک شد. و دیار بکر و قلعه‌های روم را ویران می سازد، و سایر مشرکان را می‌کشد تا آنکه در آن زمان کافری بر روی زمین باقی نماند.

و به سوی مکه رهسپار می شود و پشت خود را به حرم تکیه می‌دهد و در میان خلق، به طاعت و ایمان و اقرار به یگانگیِ من ندا می‌دهد؛ پس کسی که به من ایمان آورد، او (قائم) به او اقرار می‌کند ، و ک سی را که کافر شود و گردنک شی کند، می‌ک شد. و در آن روز، قومِ کافران در سراسر زمین پنهان نمی‌مانند و امرشـــان بر صـــاحبِ آن روز پوشـــیده نمی‌ماند.

سـپس بعد از آن، مردانش را فرمان می‌دهد که به «حجرهٔ نبوت» بیایند و آن را حفر کنند (نبش قبر کنند). پس «اِسم» من سید محمد (عَزَّعَزّهُ) را در آن نخواهند یافت، و «اولی» و «دومی» (لعنت و عذاب بر آنان باد) را در آن می‌یابند.

پس آن دو را به رویشان کشان‌کشان به سوی بقیع بیرون می‌برند. و قائم شاخه از نخلی پوسـیده می‌آورد و آنان را فرمان می‌دهد که آن را بشـکافند، پس آن را می‌شـکافند. در آنجاست که مردم، بیش از آنچه در آغازِ زمان گمراه شدند، گمراه می‌گردند.

و کسانی که کافر شدند و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است و مخالفان، می‌گویند: «او آنان را جز از روی سـتم و حسـادت مصـلوب نکرد؛ چرا که دید حقانیتِ آنان در مرگشان ظاهر شد، نه در زندگی‌شان.

پس در آن هنگام، «اِسم» من محمد بن الحسن، به آنچه در نهانِ (ضمیر) مخالفان است و آنچه گمان‌ها و نیت‌هایشان در بر دارد، آگاه می‌گردد ای سلمان!

پس به سـوی آنان فرود می‌آید و بر آنان بانگ می‌زند و به ایشـان می‌گوید ای گروهِ فرومایگان؛ اینان بت‌های شـما و طاغوت‌های شـما هسـتند که آنان را بر خاندانِ نبوت مقدم می‌داشتید.

و آنان شما را گمراه می‌کنند و به بیراهه می‌کشند و شما را از راهِ نجات و حق بازمی‌گردانند؛ در حالی که شما به آنان چنگ زده‌اید و آنان را جدای از آفریدگار (باری) و خالقتان می‌پرستید. پس وای، سپس وای بر شما ای مخالفان!

پس امروز سوزانده می‌شوند و شما نیز سوزانده می‌شوید، چنان‌که در سایرِ "اَکوار" و "اَدوار" سوزانده شدید. و آتش‌ها شما را می‌سوزاند و بادهای هوس شما را بر باد می‌دهد و به مکانی دور و ژرف (سحیق) پرتاب می‌کند. سپس بعد از آن، آنان را در بقیع می سوزاند و خاکستر شان را در هوا بر باد می‌دهد، و هر کس را که در آن روز به آن دو ایمان آورده باشد، می‌کشد ای سلمان!

و زمین را از قومِ کافران پاک می‌گرداند و کافری را بر روی زمین باقی نمی‌گذارد و در آن روز ای سلمان، زمین به زمینی دیگر دگرگون می‌شود.

و در آن روز، آسمان درهم پیچیده می شود؛ همچون درهم پیچیدنِ طومار برای نو شتن و اینچنین آن را بازمی‌گردانیم؛ این وعده‌ای است بر ما، که بی‌تردید انجامش خواهیم داد[۳۲]. و در آن روز، همه چیز برای آنان آشکار می‌گردد و چیزی بر من پوشیده نمی‌ماند.

---

[۳۲] آیه ۱۰٤ سوره انبیاء

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ ۚ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ ۚ وَعْدًا عَلَيْنَا ۚ إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ

٣٥- ظهوراتِ مولا (عَزَّعِزُّهُ) و نام‌های او و مراتبِ قدسِ او در گنبدها (قِباب) و زبان‌های گوناگون

و من آن «حاضرِ موجود» در هر مکان هســتم. و منم آن‌که در «ذاتِ ازلیِ» خویش، با «صــورتِ دیدنی‌ام» (مرئی)، هفتاد و یک «حجاب» پیش از آدم ظاهر شــدم؛ و در هر حجابی، با لغت و زبانی خاص.

و به «اِسم» خویش، همهٔ زبان‌ها و همهٔ صنایع را آموختم و من و «اِسم» من، از همهٔ صنایع و ابزارها و از همهٔ امور بی‌نیازیم؛ و همانا تنها برای آبادانیِ هســتی (کیهان)، و اثباتِ حجت بر همهٔ خلق، و الزامِ دعوت بر بندگان، برای تو ظاهر گشتم.

و بدان ای سلمان، که چون در آن حجاب ظاهر شدم، «اِسم» من از من جدا نشد، و تو از «اِسم» من جدا نشدی.

و همچنین «اهلِ مراتب» و مؤمنان و مخالفان و کافران، به فرمان من در آن «گُنبَدها» (قِباب) ظاهر می‌شــدند. و منم آن‌که برای اثباتِ حجت بر منافقان، برای آنان ظاهر شدم.

و آن گنبدها را به غیر از «نام‌های تعریف» نامیدم، و آنها عبارتند از: گنبدهای «جانّ»، «جِنّ»، «حِنّ»، «بِنّ»، «طُمّ»، «رُمّ» و «یونان» و این گنبدهایی که پیشــتر گذشــت، گنبدهای «بَهمَنیّهٔ جانّیّه» نامیده می‌شوند.

و اما گنبدهایی که در آنها از زمان آدم تا محمد ظاهر شــدم، آنها «گنبدهای اِنس» هســتند؛ زیرا «اِسم» در آنهاست، و آنها گنبدهای «تعریف» (شناساندن) و «تأنیس» (أنس‌بخشی) هستند.

و اهل هر «گُنبَد» (دوره/ عصر)، زبان و صنایعی داشتند که به واسطهٔ آن ظاهر می‌شدند و به آن انس می‌گرفتند. و مؤمنان در آن مرا می‌پرســتیدند و منکرانِ کافر مرا در آن انکار می‌کردند.

و امر چنین گذشت تا آنکه آدم در نخستین گنبدهای «تأنیس» ظاهر گشت. و همانا او و نوح و ابراهیم در قالب زبانِ سریانی ظاهر شــدند. و یعقوب و موســی و هارون در زبانِ عبرانی ظاهر گشتند.

و یعقوب و فرزندانش «سَطرِ اَعظَم» بودند، و آنان خورشیدها و ماه‌ها و ستارگان‌اند.

و اما آن یازده ســتاره‌ای که او در خواب دید؛ و من تو را از حقیقتِ آنان خبر می‌دهم ای سلمان!

(نخســتینِ آنان ســعد بن عباده انصــاری، خلیفه بن قیس حنظلی، عمر بن کعب کندی، مالک بن جنان جهنی، و ربیعه بن وهب نجدی، حصین بن عمر احمری، صامت بن عباده خزرجی، طلحه بن عمر حاقوی، و مرداس بن قیس کعبی، وهب بن ربیعه باهلی، طیبه بن عامر انصاری).

پس اینان همان «یازده ستاره‌ای» هستند که آنها را در خواب دیدی، و آنان کسانی هستند که در ســایرِ گنبدها ظاهر شــدند. و همانا یعقوب و فرزندانش، همان «سَــطرِ امامت» هستند.

و اما داوود و لقمان و سلیمان، زبانشان یونانی بود. و زبان عیسی و دانیال و اسکندر رومی بود، و آن زبانِ رومیان و ارمنیان و قبطیان و گرجیان (کَرَج) اســت. پس این‌ها زبان‌هایی است که عیسی و دانیال و اسکندر به واسطهٔ آن ظاهر شدند.

و من امروز در میان شما در «ذاتِ خود»، در این «قبه ی محمدیِ عربیِ ها شمی» ظاهرم؛ و من علی بن ابی‌طالب، «اَنزَعِ بَطین» هســتم. و «اِســم» خویش را محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب نامیدم، و قرآن عظیم را در این زبانِ عربی آشکار ساختم.

و تو را ســلمان نامیدم و تو را از اهل فارس بیرون آوردم و تو را «باب» خود قرار دادم، چنان‌که در سایرِ گنبدها بودی.

و بدان ای ســلمان، که منم آن‌که ســایهٔ آن را گســتردم، و فلکِ آن را جاری ســاختم، و خورشیدش را نور بخشیدم، و ماهش را روشن ساختم، و ستارگانش را مسخر کردم، و عرششش را برافراشتم، و کرسی‌اش را وسعت دادم، و لوحش را آفریدم و قلمش را جاری ساختم.

و منم آن‌که فرشتگان مقرب و پیامبران و فرستادگان و اهل آسمان‌ها و زمین‌ها را آفریدم.

و منم آن‌که روزی‌هایشان را مقدر کردم و عمرهایشان را تا سرآمدی معین تعیین نمودم.

و منم آن که آنان را پدید آوردم در حالی که ارواحی بودند، و بر آنان «اَشباح» (پیکرها/ کالبدها) پوشانیدم، و آنان را در رحم‌ها فرود آوردم و در بدن‌ها ساکنشان ساختم. و من زنده‌کنندهٔ آنان، و میرانندهٔ آنان، و برانگیزندهٔ آنان، و پراکنده‌کنندهٔ (نشر-دهندهٔ) آنان، و عذاب‌کنندهٔ آنان، و هلاک‌کنندهٔ آنان هستم.

و من پروردگار پیشینیان و پروردگار پسینیان و پروردگارِ همگیِ خلایق هستم. پس هرکس مرا شناخت و به من ایمان آورد، نجات یافت؛ و هرکس غیرِ مرا دوست داشت (ولایتِ غیر مرا پذیرفت) و از معرفتِ من روی گرداند، هلاک شد و در آتش سقوط کرد.

۳۶- شناخت[۳۳] روز ها و آسمان و زمین

و بدان ای سلمان؛ همانا من تو را از آنچه بوده و آنچه خواهد بود خبر دادم، و من تو را از آنچه هم‌اکنون هست خبر می‌دهم ای سلمان! پس گفتم: مولای من، نعمتِ تو شامل حال من است و تو بر هر چیزی توانایی.

[۳۳] در اینجا پاسخی است به پرسشِ مولاییان سلمان دربارهٔ ایام و چگونگیِ (حالِ) آغازِ دنیا در فصل سوم

مولایم (جلّ و علا) فرمود: ای سلمان، من تو را از روزهایی که ذکرشان گذشت آگاه می‌سازم، و حقیقتِ .آنها را برایت توصیف می‌کنم، و تو را به «اشخاص»، باطن و ظاهرِ آنها می‌شناسانم

و بدان ای سلمان، که «یوم المعلوم» همان سید محمد است و «یوم التکاثر» همان سید محمد است .و «یوم التغابن» همان سید محمد است.

و «یوم الفصل» ، و آن روزی است که حق از باطل جدا می‌شود، و آن روزِ غیبت و ظهور در سید محمد است، آن هنگام که «اِسم»ام را کنار زدم.

و ظهورِ من در او از زمان آدم تا سید محمد؛ و ظهورِ من به واسطهٔ او برای شرافت بخشیدن به او بود، بدونِ هیچ محدودیت (احصار) و احاطه‌ای. و من آن «ظاهرِ موجود» هستم و من آن «باطنِ» بدونِ پوشیدگی هستم.

و «یوم الوعید» سید محمد است و «یوم الدین» سید محمد است و «یوم القیامة» و «ساعت» و «شاهد» و «مشهود» همگی اوست؛ و او سید محمد بن الحسن الحجة است، و او محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است. و بدان که سایرِ عیدها و روزها و ماه‌ها و اوقاتی که در آنها خیرات و معجزات ظاهر می شود؛ همگی او همان سید محمد ا ست. زیرا سایرِ انوار از نورِ اوست و او از نورِ ذاتِ من است. و من «نور الأنوار» و «سرّ الأسرار» و «قمر الأقمار» و غایتِ حجاب‌ها و نازل‌کنندهٔ کتاب‌ها هستم.

و «ذات» صـورتِ من اسـت و «امر» قدرتِ من، و او «اِسـم» من اسـت و من آن «امر» هستم؛ و تو از امرِ «اِسم» من هستی که او را به آن فرمان دادم ای سلمان!

و سـایر انوار از نورِ اوسـت و او از نورِ ذاتِ من اسـت؛ همان ذاتی که من باطنِ آنم و آن ظاهرِ من است

ای سلمان، همانا همگی از یک نورِ واحد هستند و تفاوتی میانشان نیست.

و بدان که «ساعت» آمدنی است و شکی در آن نیست، و اینکه خداوند کسانی را که در گورها هسـتند برمی‌انگیزد؛ و منظور از گورها، همان «کالبدهای ناسـوتی» (اجسـاد بشری) است.

و در آن روز، «شـیعیانِ مؤمنِ من به صـورتِ ارواحِ نورانیِ پاک بازمی‌گردند»؛ بدون تیرگی و بدون تاریکی؛ به سببِ مشاهدهٔ من آنان را، و مشاهدهٔ آنان مرا؛ به خاطرِ صحتِ ایمانشان و اثباتِ اعتقادشان به من، تیرگی را از آنان برمی‌دارم ای سلمان!

و همانا سایرِ نعت‌ها و نام‌ها و صفات را بر «اِسم» خویش واقع ساختم؛ همان اسمی که تو را از نورِ خود آفرید. و تو «عالَمِین» را به فرمانِ من -که «اِ سم» خود را د ستور دادم تا تو را در آن فرمان دهد- از نورِ خود پدیدار ساختی ای سلمان!

هرگاه مؤمن این مقدار از معرفتِ مرا بشناسد؛ از عارفانی خواهد بود که آنان را بر سایرِ خلق برگزیده‌ام. و اگر بر انجامِ خیر با برادرانش مداومت ورزد و بر تقوا و پرهیزگاری استقامت کند؛

او را از «پیراهن های بشری» (تناسخ در کالبد ها) رهایی می‌بخشم ، و «تِرداد» (بازگشت/ تکرار) در «مَسوخیت» را از او برمی‌دارم، و او را از ترکیبات و تنگیِ قالب‌ها نجات می‌دهم. و او از کسانی خواهد بود که بر آنان نعمت بخشیدم؛ از صدیقان و شهیدان و صالحان، ای سلمان!

و اما روزی که ستمکار بر دستان خود می‌گزد و می‌گوید: «ای کاش با پیامبر راهی را برگرفته بودم»؛ روزی که کافر در عملِ خود می‌نگرد و بر پرستشِ شیطان پشیمان می‌شود، و از عذاب و علت رهایی نمی‌یابد.

و اما آسمانی که درهم پیچیده می‌شود، و زمینی که به غیرِ آن تبدیل می‌گردد؛ و آنان «اولی» و «دومی» هستند. چرا که آنان هرگاه در آسمان نام «اهلِ نور» را -که من آنان را بدان نامیدم- می شنیدند؛ برای آن نام‌ها آسمانی در برابرش برپا می‌کردند و خود شان را به آن می‌نامیدند.

ای سلمان، بدان که تویی «آسمانِ عالَمین»، و مقداد «زمینِ تو» ست..؛ زیرا تو او را از نورِ خود آفریدی.

و اما آن آسمانی که درهم پیچیده می شود و زمینی که دگرگون می‌گردد؛ ا شاره ا ست به ورودِ دشـــمنانم به «مَســـوخیت»، و انتقالشـــان از قالبی به قالبی، و از عذابی به عذابی. و هرگاه از آن خارج شوند، به آن بازگردانده می‌شوند. این وعده‌ای است بر ما، که همانا با دشمنانمان در سایرِ روزگاران (دهور) و گنبدها (قِباب) انجام‌دهندهٔ آن بودیم ای سلمان!

و همانا ..این آسمان، ذاتِ من ا ست.. که من باطنِ آنم و من به وا سطهٔ آن ظاهرم. و همانا بر ســـایرِ انوار برتری یافته اســـت (سَـــمت). و آن، صـــورتِ من اســـت که نه دگرگون می‌شود، نه زایل می‌گردد و نه تغییر می‌پذیرد.

٣٧- بیانِ بهشت و دوزخ و روز قیامت

و آن (بهشت)، همان بهشتی ا ست که پهنایش به و سعتِ آ سمان‌ها و زمین ا ست و برای پرهیزگارانی آماده شده که نیکی می‌کنند و بر تقوا و پرهیزگاری مواظبت دارند.

پس هرگاه نیت‌هایشـــان خالص گشـــت و باطنشـــان صـــاف شـــد، به ســـوی بهشـــت بالا می‌روند؛ و آن «ملأ اعلی» است، و آن مسکنِ بندگانِ مخلصِ من است ای سلمان!

و همانا دوزخی که وعدهٔ آن را به کافران دادم، همان «مَسُـــوخیت»[٣٤]اســـت؛ آتشـــی که در اجسامِ مخالفان، از بلعیدنِ خوراکش باز نمی‌ایستد.

---

[٣٤] مقصودِ مولای ما (عزّ عزّه) از آن، حیواناتی همچون میمون‌ها و خوک‌ها، و هر ماهی‌ای است که پولک (فلس) ندارد؛ مانند «جِرّی» (نوعی مارماهی/ گربه‌ماهی).

و آن همان اســـت که درباره‌اش گفتم: (روزی که به جهنم می‌گوییم آیا پر شـــدی؟ و می‌گوید: آیا افزون‌تری هست؟) سوره ق - ۳۰

و بدان ای سلمان؛ که مخالفان هرگاه از پیراهنی (کالبدی) خارج شوند، در دیگری وارد می شوند، و آنان در آن عذاب تکرار می شوند تا روز قیامتو آن روزِ قیامِ قائم ا ست و آن «يَوْمُ اَلسَّاعَةِ» است؛ و آن بر کافران سنگین و سخت، و بر مؤمنان آسان است.

و آن را بر کافران ســـخت ننامیدم، مگر به این خاطر که در آن روز پرده‌ها از آنان کنار می‌رود و زشتی‌هایشان آشکار می‌شود، و در برابرِ قائم و در پیشگاهِ سایرِ بندگان رسوا می‌شوند.

و آن، روزی دشوار بر کافران است که آسان نیست ای سلمان. و در آن روز به عذاب و سخت‌ترین عقوبت می‌رسند. و آن « یوم الکشف » است. پس این جزای کافران است از امروز تا آن روز.

و اما مؤمن در «مَسُوخیت» و عذاب وارد نمی‌شود، مگر آنکه « صورتِ مرئی[۳۵]»، و ذاتِ عالیهٔ من، و قدرتِ ازلیِ مرا انکار کند. پس هرگاه آن را انکار کند و آنچه را در ســـایرِ «گنبدها» (قِباب) حرام کردم حلال شمارد؛ مانندِ حرام‌خواری و انجامِ فساد و فحشاء و منکر؛ و با اولیای ما دشمنی ورزد و با دشمنان ما دوستی کند، و از اهل ایمان خارج شود

[۳۵] «صورتِ مرئی» (دیدنی)، و «ذاتِ عالیهٔ من»، و «قدرتِ ازلیِ این اشاره‌ای لطیف است، آنجا که به نفسِ خود (عزّ عزّه)، و اِسمش، و بابش اشاره نمود.

و با اهل طغیان درآمیزد؛ و معرفتِ مرا ترک گوید، و قدرتِ مرا نپذیرد ، و «صورتِ مرئیِ اَنزَعیّهٔ» مرا انکار کند؛ و با طاعت مخالفت ورزد و در معصیت وارد شود و بر انکار مداومت کند؛ او را در «مَسُوخیت» وارد می‌کنم و عذابِ دردناک و عقوبتِ سخت را به او می‌چشانم. و آن ، «شخصِ دومی» است -که لعنت و هلاکت (ثبور) بر او باد- تا روز بعث و نشور.

و آن «روزِ ساعت» است و آن به شخصِ «اِسم» من محمد بن الحسن الحجة است. و آن روزِ ظهورِ بزرگِ او از مقامی است که ذکرش گذشت. و در آن روز، منکری که بر کفرش باقی مانده شناخته می‌شود، و در آن روز احوالش آشکار و اعمالش رسوا می‌گردد.

۳۸- صورت‌های مؤمنان در قرآن

و اما آن مؤمنی که نخستین کسی است که به من و به «اِسم» من ایمان آورد؛ تویی ای سلمان..

و تویی آن فرستاده‌ای (رسولی) که این آیه را در حقِ او نازل کردم، و آن فرمودهٔ من است:

﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِۦۚ وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ البقرة – ۲۸۵

ای سلمان؛ تو آن «رسول» هستی، و پروردگارِ تو «اِسم» من است، و من «ربّ الأرباب» (پروردگارِ پروردگاران) هستم.

و منظور از «مؤمنان» در این آیه، همان «عالَمِین» هستند و کسانی از «اهل صفا» که پس از ایشان می‌آیند.

و اما «مؤمنِ آلِ فرعون»؛ پس او «محمد بن ابی‌بکر» (علیه السلام) است.

و او همان شاهدی است که از اهلِ آن (خاندان فرعون) گواهی داد.

و منم «مؤمن، مُهَیمِن، عزیز، جبّار»؛ و این‌ها نام‌های نیکوی من (اسماء الحسنی) هستند که آنها را بر «اِسم» خود واقع ساختم (اطلاق نمودم).

۳۹- توحیدِ «امیر النحل» (عَزَّ عِزُّهُ)

و من در ذاتِ خود یگانه‌ام؛ پس هرکس بگوید که من «بر رویِ» چیزی هستم، همانا مرا «مَحْمُول» (حمل شده) قرار داده، و محمول ناتوان است، و ناتوانی (عجز) بر من راه ندارد. و گویندهٔ آن، مرا انکار کرده و نشناخته است.

و هرکس بگوید که من «در» چیزی هستم؛ همانا مرا مخلوق دانسته و محدودم ساخته و ناتوانی را بر من واقع ساخته، و قدرتم را انکار نموده (جحد کرده) و معرفتم را نپذیرفته است.

و هرکس بگوید که من «از» چیزی هستم، همانا مرا مخلوق قرار داده است؛ حال آنکه من آفرینندۀ خلق و پدیدآورندۀ اشیاء هستم ای سلمان!

بدان، همانا نخستین چیزی که پدید آوردم و از نورِ ذاتم آشکار ساختم و ابداع نمودم –و آن «دُرّۀ بیضاء» است– همان «اِسم» من محمد است.

پس به او عطا کردم و ولایت دادم و او را ندا دادم؛ پس پاسخم گفت: (لبیک لبیک، تویی خدای من و سرورِ من؛ مرا بدانچه برگزیدی فرمان ده). پس او را فرمان دادم که تو را بیافریند ای سلمان!

و من منفرد به وحدانیت هستم، و آشکار به نام‌های «معنوی».

منم «واحدِ اَحَد» ، «فردِ صمد» . «علیِّ مُتَعالِ اَزَل» ، «معنیِ معانی» و «علتِ علل»، «غایتِ غایات». و «پروردگارِ مَثانی» و «إِلَهُ اَلْآلِهَةِ»، آغازگرِ آغازها و پایان‌بخشِ پایان ها. «ازلی‌کنندۀ ازل» و «ابدی‌کنندۀ ابد». زندۀ دانایِ سرا (یا: زنده‌ای که می‌داند)، زنده‌ای دانایِ سرا، زنده‌ای درخشان . «حیِّ قیّوم» ؛ «علیِّ کبیرِ متعال».

ای سلمان؛ من به این نام‌ها یگانه گشتم و آنها را بر «اِسم» خویش واقع ساختم .

و بر من نه نام‌ها واقع می‌شود، نه صفات، نه حروف و نه نقطه‌ها.

و من یگانه (متفرد) و منزه از سایرِ نعت‌ها و صفاتم، و جهت‌ها مرا دربر نمی‌گیرد.

و همانا من با ذاتِ خویش، تنها برای «انس بخشیدن» (تأنیس) به بندگان، بر خلقم ظاهر می‌شوم؛ تا هر که ایمان می‌آورد ایمان آورد، و هر که کافر می‌شود کافر شود، و حجت بر قومِ کافران تمام گردد . این را بدان ای سلمان!

همانا من برای خلق، همانندِ آنان در هفت گنبد ظاهر شدم، برای انس بخ شیدن به خلق؛ تا اهلِ نور و اهلِ ظلمت بدانند چه چیزی بر آنان واجب است و چه چیزی از حجت‌های گوناگون در تمامیِ «اَکوار» و «اَدوار» بر آنان لازم است.

برای واجب کردنِ دعوت و اثباتِ حجت بر سایرِ بندگان ای سلمان!

و من در وحدانیت، از آنان جدا (منفرد) هستم. و «اِسم» خویش را قرار دادم تا آنان را تدبیر کند، و همچنین تو را و «عالَمین» را.

و هر کس که در زمین، در « عالَمِ خاکیِ مزاجی»، تدبیری دارد، به فرمان و قدرتِ من ا ست؛ زیرا اهلِ آ سمان، اهلِ زمین را تدبیر می‌کنند. هر یک حکمی دارد به اندازهٔ بلندیِ درجه و رفعتِ شأنش ای سلمان.

و بدان که حکمِ من در شرق و غربِ دنیا، و جنوب و شمالِ آن نافذ است.

و حکمِ من تا «فوقِ فوق» و تا «تحتِ تحت» و تا آنچه میان آن دو است، نفوذ دارد.

و منم آن‌که اشـیاء را، از حیوان و معدن و گیاه و بندگان و سـایرِ مخلوقات، به قدرتِ خویش آفریدم، و بازگشتشان به سوی من است.

ای سلمان؛ همانا من تو را بر «عالَمین» و سایرِ بندگان و مخلوقات شرافت بخشیدم.

و تو نزدیک‌ترینِ اهلِ آسمان‌ها به «اِسم» من هستی، و «عالَمین» در رتبه پایین‌تر از تو هستند.

و همانا تو با او («اِسم») در همهٔ گنبدها (قِباب) و همهٔ «ادوار» و «اکوار» و زمان‌ها و عصرها ظاهر شدی.

و منم آن که او را در «هفت گنبدِ ذاتی» آشکار ساختم؛ و آنها «گنبدهای تعریف» (شناساندن) به واسطهٔ «صورتِ ذاتی» و «اَنزَعیّه» هستند.

۴۰ – ظهوراتِ «اِسم اَعظم» و نام‌های او در قبه های گوناگون

و بدان ای سلمان، همانا نخستین باری که «اِسم» خود را در این «گنبدهای ذاتی» نامگذاری کردم، به واسطهٔ «نام‌های مِثلیّه» بود؛ و آنان عبارتند از:

آدم، آنوش، قینان، مِهلائِیل، یازُد، ادریس، مِتو شَلخ، لَمک، نوح، سام، اَرفَخشَد، یَعرُب، هود، صالح، لقمان، لوط، ابراهیم، ا سماعیل، الیاس، قُصَی، ا سحاق، یعقوب، شعیب، موسی، هارون، کولَب، حِزقیل، شَمویل، طالوت، داوود، سلیمان، ایوب، یونس، الیَسَع، اَشعیا، خِضر، زکریا، یحیی، عیسی، دانیال، اسکندر، اَزدجیر، شاپور.

مُرّة، کِلاب، قُصَی، عبد مَناف، هاشم، عبدالمطلب، عبدالله،

محمد مصطفی، حسن مجتبی، حسین شهید، علی زین‌العابدین، محمد باقر، جعفر صادق، موسی کاظم، علی رضا، محمد جواد، علی هادی، حسنِ اخیرِ عسکری،

و محمد بن الحسن، صاحبِ حجت بر سایرِ بندگان در آخرالزمان، ای سلمان.

و پیش از این زمان، هیچ‌کس جز او به این نام‌ها[۳۶] نامیده نشد.

۴۱- ظهوراتِ «بابِ اَکرَم» و ابواب در قِباب گوناگون

و اوست که تو را نام نهاد و تو را به نورِ خویش مخصوص گردانید و تو را به خود نزدیک ساخت و تو را «بابِ» خویش قرار داد؛ که هیچ ورودی جز از طریق تو نیست، و هیچ آغازِ معرفتی جز در تو نیست ای سلمان.

و همانا تو را بر «عالَمِین» تأیید نمود[۳۷]، و امرِ آنان و نورگیریِ (اقتباس) آنان را از نورِ تو، و بازگشتشان را به سوی تو قرار داد. و تو را امینِ وحیِ خویش و خزانه‌دارِ سرِّ خویش گردانید.

و به فرمان و قدرتِ من، تو را به این نام ها نامید، و تو را با نورِ خویش طوق (حلقه/ گردنبند) نهاد، و در این نام‌ها تو را در معجزات مدد رساند[۳۸]

[۳۶] منظور سید محمد عزعزه است

[۳۷] منظور این است که اسم باب را یاری کرد

[۳۸] یعنی: تو را با معجزات یاری (مدد) رساند

و آنان عبارتند از :جبرئیل، یائیل، حام، دان، ابوعبدالله روزبه سلمان محمدی فارسی، دحیه بن خلیفه کلبی، سفینه قیس بن ورقه ریاحی، رشید هجری، کَنکَر ابوخالد کابلی، یحیی بن معمر بن ام طویل، جابر بن یزید جعفی، ابوالطیبات محمد کاهلی[۳۹]، مفضل بن عمر، محمد بن مفضل بن عمر جعفی، عمر بن فرات کاتب، و ابو شعیب محمد بن نصیر نُمیری. و آنان «سلسَل» منهم السلام هستند.

و «امّ سلمه»، تمام‌کنندۀ عِدّه (شمار/ ذخیره) برای توست ای سلمان؛ زیرا او «جوهرۀ» تو ست، و تو اویی و او تو ست؛ چرا که شما یک نورِ واحد هستید، و سایرِ عوالم از نورِ شما مدد می گیرند.

۴۲–ظهوراتِ «معنی» و «اِسم» و «باب» و «ضِدّ»، در هر گُنبَد

و همانا من در هفت «گنبدِ ذاتی» ظاهر می شوم؛ تا به وا سطۀ آن، خلقم را به قدرتِ ازلیِ خویش، صورتِ مرئیِ (دیدنیِ) اَنزَعیّۀ ذاتیِ» خویش بشناسانم.

و همانا من همراه با «اِسم» خود، و تو ای سلمان، و «عالَمِین» ظاهر گشتم. و خلق را نسل در نسل آشکار ساختم.

و من آن «ظاهرِ موجود» و آن «باطنِ» بدونِ پوشیدگی هستم.

---

[۳۹] مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبَ اَلْكَاهِلِيْ: أَبُوْ اَلْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبَ اَلْبَزَّازُ اَلْمُوْصِلِيُّ مِنْهُ اَلسَّلَام.

و همانا ظهورِ من در چشمانِ بینندگان، تنها به صورتِ «تخیّل» بود؛ تا حجت را بر کافران ثابت گردانم، و ایمان را برای مؤمنان استوار سازم.

و منم آن که خلق و روزگاران را دگرگون می‌سازم، و خود از کیانِ خویش دگرگون نمی‌شوم، و نه تغییر می‌یابم و نه از جایگاهِ خویش زایل می‌گردم.

پس نخستینِ ظهوراتِ من در این «گُنبَدها»؛ در «گنبدِ آدم» بود و آن نخستینِ ظهورات بود.

و هرگاه در گنبدی ظاهر می‌شدم، «اَضداد» با من ظاهر می‌شدند تا خلق را در کفر و طغیان به بیراهه کشند.

و آنان را به مخالفت با من، و انکارِ قدرت من، و نپذیرفتنِ «اِسم» من و «معنویت» من، و انکارِ تو ای سلمان، فرمان می‌دادند. و آنان را از عبادتِ من گمراه می‌ساختند.

و من به حالِ آنان داناترم؛ و آنان گمراه نمی ساختند مگر کسانی را که بر ایشان خشم گرفته بودم و آنان را از اهل آتش قرار داده بودم.

پس اما نخستینِ ظهورِ من در «گنبدِ آدم»؛ من «هابیل» بودم؛ و «اِسم» و «حجابِ» من آدم بود، و تو نامت «جبرئیل» بود. و «اَضداد» قابیل، هُبَل و عِناق بودند.

و در «گنبدِ نوح» ظاهر شدم؛ و من «شیث» بودم، و «اِسم» و «حجابِ» من نوح بود، و نامِ تو «یائیل بن فاتِن» بود. و نام‌های اضداد یَغوث، یَعوق، نَسر، و حام بن نوح بود.

و من در «گنبدِ یعقوبی» ظاهر شــدم؛ و من «یوســف» بودم، و «اِســم» و «حجابِ» من یعقوب بود، و نامِ تو «حام بن کوش» بود. و ا ضداد دَرمیثَل ، کَرّادوش بن اَزَقیل، و حام بن نوح بودند.

و من در «گنبدِ موسوی» ظاهر شدم؛ و من «یو شع بن نون» بودم، و «اِسم» و «حجابِ» من موســی بن عمران بود، و نامِ تو «دان بن اَصَــبائوت» بود. و نام‌های اضــداد فرعون، هامان و قارون بود.

و من در «گنبدِ سلیمانی» ظاهر شدم؛ و من «آصف بن بَرخیا» بودم، و «اِسم» و «حجابِ» من سلیمان بن داوود بود، و نامِ تو «عبدالله بن بابِک» بود. و نام‌های اضداد جالوتِ جبّار، و «صَخرِ عِفریت» –همان که انگشتر را ربود– بود.

و من در «گنبدِ عیسوی» ظاهر شدم؛ و من « شمعونِ صَفا» بودم، و «اِسم» و «حجابِ» من عیســی بن مریم دختر عمران بود، و تو نا مت «روزبه بن مرزبان» بود. و نام‌های اضداد عِلاقیم ، شَیصَبان، و پولِس بود.

و بدان ای سلمان، همانا هنگامی که من در این «گنبدهای ذاتی» ظاهر می شدم.. و هرگاه معجزه‌ای خیره‌کننده آشکار می‌ساختم؛

»اضــداد»، خلق را گمراه می‌کردند و آنان را به پرســتش بت‌ها و مخالفت با من فرمان می‌دادند.

و به آنان می‌گفتند: «این خدای ما نیست که ما را می‌خوانْد ؛ این جز جادوگری دروغگو نیست.

و مؤمنان در این «گنبد» بر ایمانشان استوار ماندند ای سلمان، و «اضداد» بر همان انکار و کفر و جحودی که داشتند، باقی ماندند.

و من امروز در میان شما در «گنبدِ هاشمی» به نام علی بن ابی‌طالب ظاهرم؛ و کنیه‌ام «حیدرِ امام» است، و کنیه‌ام «اَنزَعِ بَطین» است.

و «اِسم» و «حجابِ» من، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است .و تو امروز «سلمان فارسی» نامیده می‌شوی.

و «اضداد»، ابوبکر و عمر و عثمان هستند؛ پس این اضداد، لعنتِ من تا روز قیامت بر آنان باد ای سلمان.

بدان که من و «اِسم» من، و تو و اهل صفا و مؤمنان؛ از کافران بیزاریم و آنان از ما دورند ای سلمان!

و بدان که من تو را «سَلسَل» نامیدم؛ زیرا «عالَمین» از تو درخواست می‌کنند و آنان از نورِ تو پدید می‌آیند ؛ و تو از نورِ «اِسم» من اقتباس می‌کنی ای سلمان!

و بدان که او ست کسی که تو را از نور خود آفرید و برای شرافت بخشیدن به تو، در تو ظاهر شد ای سلمان.

و بدان که «اِسم» من از من جدا نمی‌شود و من از او جدا نمی‌شوم؛ زیرا او را از نورِ ذاتم ابداع کردم و برای حکمتی آشکارش ساختم.

این را بشناس ای سلمان؛ همانا این همان «سرّ عظیم» است که آشکار نمی‌شود مگر برای «معنای» آن (اهل معنا).

پس هرکس قدرِ آن را نشناسد، و رازش را از دشمنان ما پنهان نکند، و در آن با جاهلان مجادله کند؛

گرمی و سردیِ آهن را به او می‌چشانم، و لعنت و عذاب و هلاکت را در درازایِ زمان‌ها و روزگاران بر او نازل می‌کنم.

و بدان ای سلمان، که من هرگاه در «گنبدهای پیشین» معجزات و قدرتی خیره‌کننده آشکار می‌کردم؛

عمر در میان قومش ظاهر می‌شد و ندا می‌داد: «هرکس که می‌خواهد تماشایِ سخن گفتنِ بت‌هایی را که می‌پرستیم ببیند، و ببیند چگونه جادوی این جادوگر[۴۰] را باطل می‌کند.

---

[۴۰] منظور مولایمان علی ابن ابی طالب عزعزه است

پس در آن هنگام شیطان در بت‌هایشان وارد می‌شد و از درونِ آنها با ایشان سخن می‌گفت، و به آنان می‌گفت: همانا این خدای آسمان‌ها و زمین نیست[41]، و او مردی جادوگر است و می‌خواهد با جادویش خلق را به طغیان (و گمراهی) بکشاند تا او را بپرستند.

پس در آن هنگام، کافر انکار می‌ورزد و بر انکار باقی می‌ماند، و مؤمن ایمان می‌آورد و ایمانش نیکو می‌گردد.

٤٣-ظهورِ «معنی» (جلّ ذکره)، و آغازِ تحریمِ معرفت

و بدان، همانا من برای خلق و بندگان به صورتِ «تأنیس» ظاهر شدم تا خیر را از شر، و هدایت را از گمراهی برایشان روشن سازم. و حجت را بر خلق ثابت گردانم، به سببِ اقرارشان به من در «عالَمِ ذَرّ» و «روزِ ندا» و در عالَمِ«اَظِلّه» و به «اِسم» خویش گفتم: به این بندگان بگو و آنان را آگاه کن و بشناسان.

٤١ در اینجا نکته‌ای ظریف (لطیفه) بر زبانِ «ضِدّ» جاری شده است؛ که هرچند به ظاهر نفی بود، اما اثبات‌کنندهٔ اقراری است که در آن زمان نسبت به الوهیتِ مولایمان علی (عزّ عزّه) در تمامیِ مجالس وجود داشت؛ چنان‌که «ضِدّ» را برای جنگ و ستیز با او، به رنجِ «تلبیس» (پوشاندن حق/ فریبکاری) واداشت. خداوند متعال فرموده است: {يُرِيدُونَ أَن يُطْفِـُٔوا۟ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ وَيَأْبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَـٰفِرُونَ ٣٢ هُوَ ٱلَّذِىٓ أَرْسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلْهُدَىٰ وَدِينِ ٱلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُشْرِكُونَ ٣٣}

که همانا خدای آسمان همان خدای زمین است، و اوست کسی که به مثالِ شما (همانندِ شما) بر شما ظاهر می‌شود، و او پروردگار و آفریدگار شماست، و اوست که شما را پدید آورد و اوست که شما را می‌میراند، و او بر هر چیزی تواناست.

پس برخی از آنان ندا را شنیدند و در نهاد شان (ضمیر شان) جای گرفت، پس بر اقرارِ خویش استوار ماندند.

و برخی از آنان ندا را شنیدند اما آن را تأیید (محکم) نکردند، و در نهانشان جای نگرفت؛ پس در درازای «اَکوار» و «اَدوار» بر انکارِ خویش باقی ماندند. و برخی از آنان ندا را نشنیدند، و آنان «زنان» و سایرِ مردمان بودند.

پس از آن روز، «معرفت» بر زنان حرام شد، و خوردنِ حیواناتِ ماده (اناث) بر مؤمنان حرام گشت.

بدین جهت گفتم: (همهٔ غذاها برای بنی‌اسرائیل حلال بود، مگر آنچه اسرائیل بر خود حرام کرد).

و بدان ای سلمان، که «اسرائیل» همان «اِسم» من است و او یعقوب است، و اَسباطِ (نوادگانِ) او همان «سَطر» هستند.

و او در این «گنبد» (دوره)، محمد است؛ و اوست کسی که فرمانش دادم تا بندگان را ندا دهد و هدایتشان کند، و حلال را برایشان حلال گرداند و سایر محرمات را بر آنان حرام کند.

و به او گفتم که آنان را به عبادتِ من و اطاعت از فرمانِ ما دستور دهد، و محرمات را بر آنان حرام کند و آنان را از سایرِ احوال آگاه سازد و به آنان بگوید: جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا بپرستند. از آنان هیچ روزی‌ای نمی‌خواهم و نمی‌خواهم که مرا اطعام کنند.

و گفتم :و آنچه را فرستاده (رسول) به شما داد بگیرید، و از آنچه شما را نهی کرد ، بازایستید.

٤٤- معرفت بر چه کسانی حرام شده است

و بدان که تمامیِ «مَسُوخات» خشکی و دریایی بر شیعیانِ مؤمنِ من حرام است. و همچنین معرفتِ من بر تمامیِ «اِناث» (زنان/ مادینگان) و «مأبون»، و بر هر کسی که نشانه‌های نکوهیده در ظاهر و باطنِ او آشکار باشد، حرام است.

و این معرفت بر تمامیِ مخالفان حرام است، حتی اگر اطاعت کنند؛ زیرا اصلِ (ریشهٔ) آنان از آن «درختِ خبیثهٔ ملعونه» و از آن آبِ شورِ تلخ است.

و بدان ای سلمان، که همانا مؤمن آبی شیرین، پاک و گواراست؛ و شجرهٔ طیبه میوه‌اش را جز به پاکی بیرون نمی‌آورد.

و بدان ای سلمان، هرگاه مؤمن به این مقدار از معرفتِ من برسد، و «اِسم» مرا بشناسد، و تو را بشناسد، و «اهلِ مراتبِ قدسِ» مرا بشناسد، و نفس را از هوس بازدارد؛ همانا بهشت جایگاه اوست.

در این صورت، همانا از فرستادگان (مرسلین) پیروی کرده و با منافقان مخالفت ورزیده است.

پس به مقاماتِ عالی و شریف‌ترین درجاتِ نورانی نائل می‌گردد، و برترین «پیراهن‌های لاهوتی» را بر تن می‌کند، و از رستگاران (فائزین) می‌ماند، و به درجهٔ «لاحقین» می‌رسد.

و از جملهٔ «حور العین» می‌گردد، همچون مرواریدِ پنهان در صدف (لؤلؤ مکنون)؛ در جایگاهِ صدق، نزد پادشاهی مقتدر.

و من مالکِ مُلک‌ها هستم، و سایرِ پادشاهان (یا: موجودات) پایین‌تر از من هستند ای سلمان!

پس این پاداش مؤمنانی است که از فرستادگان پیروی می‌کنند؛ «همان کسی که از شما مزدی نمی‌طلبد و آنان هدایت‌یافتگان‌اند.

٤٥- در تحریمِ «مَسُوخات» ، و قواعدِ کلی در حلال و حرام بودنِ حیوانات

پس چون مؤمنان شـــنیدند، ایمان آوردند و تصـــدیق کردند و گفتند: «شـــنیدیم و اطاعت کردیم؛ پروردگارا، آمرزش تو را خواهانیم و بازگشت به سوی توست.

و اما مخالفان و حلال شمارندگانِ آنچه بر آنان حرام کردم؛ از حرام‌خواری و انجامِ ز شتی و پیروی از گمراهی؛ آنان کســانی هســتند که بر مخالفت و انکارِ خود پافشــاری کردند (اســتمرار ورزیدند)، و ســایرِ حیواناتِ وحشــی را که خوردنِ آنها را بر مؤمنان حرام کردم، خوردند.

و آنان را فرمان دادم که از ایشـــان و از نزدیکی با آنان دوری گزینند؛ مانند: حیواناتِ وحشیِ خشکی و دریایی، و خوردنِ گوشتِ «اِناثِ» (زنان/ مادینگانِ) به نکاح درآمدۀ حائض؛ چنان‌که ذکرِ آن پیشتر برای تو گذشت ای سلمان!

و اما «عِشار» (شترانِ آبستن/ ده‌ماهگان)؛ پس حرام است. و آنان کسانی هستند که بر دروغ اصرار می‌ورزند، و آن «خباثتِ بزرگ» است. پس این حکم برای اوست.

و «عشار» در وجهی دیگر؛ کسی است که کینه‌ای نسبت به برادر مؤمنش دارد و برای او بدی و زیان در دل پنهان می‌دارد و آن را با او انجام می‌دهد؛ پس برادری با او حرام است.

و اما «عشار» از حیوانات و ماده‌ها (اناث)؛ پس خوردنشان بر مؤمنان حرام است، و بر شیعیانِ مخلصِ من جایز نیست. و شاهدِ این امر، گفتارِ من است: (و آنگاه که «عشار» شتران آبستن رها شوند، و آنگاه که وحوش محشور گردند).

و اما «وحوش»؛ پس آنان بنی‌امیه و بت‌های بنی‌قریش هستند؛ «پس سخن گفتن با آنان، و معاشرت با آنان، و همنشینی با آنان حرام است»، و این بر مؤمنانِ عارف جایز نیست.

پس مؤمنان از فرستادگان پیروی می‌کنند و نیز از آنچه کتابِ عزیز می‌آورد. و مخالفانِ مشرک بر مخالفت و انکار (جحد) و نپذیرفتن و نجاستِ خویش باقی ماندند. و شاهدِ این امر، گفتارِ من است: (همانا مشرکان نجس‌اند، پس نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند). و بدان که «مسجد» و «بیت الحرام»، «اِسم» من هستند.

و کافران نه به من ایمان می‌آورند، و نه به او («اِسم»)، و نه به تو، و نه به اهلِ مراتبِ قدسِ من، و نه به کتاب، و نه به آیات. زیرا آنان قدرتِ مرا از آغازِ پیدایش تا روزِ ندا انکار کردند (جحد ورزیدند). چرا که آنان از سرشتِ (طینتِ) خبیث و از آن درختِ ملعونه آفریده شده‌اند.

و از آن (درخت/ طینت) آفریدیمشان، و در آن بازشان می‌گردانیم، و بارِ دیگر از آن بیرونشان می‌آوریم.

یعنی هرگاه از عذابی خارج شــوند، در عذابی دیگر بازمی‌گردند؛ و هرگاه از مســخی خارج شوند، در مسخ‌های خشکی و دریا به مسخی دیگر وارد می شوند. «پس بدین جهت، سخن گفتن و معاشرت با آنان حرام است.

و هرگاه یکی از آنان از «نَسخ» به «مَسخِ» دگرگون گشته و صورتِ زشت شده در قالب‌های تغییریافته وارد شــود؛ «که خوردنِ گوشــتِ آن بر مؤمنان حرام اســت. و آنان وحوشِ (حیواناتِ وحشیِ) خشکی هستند، مانند: «شتر، الاغ، اسب و قاطر.

پس همانا لمس کردن و استفاده از این حیواناتِ یادشده در سواری، و استفاده از پوستشان برای کفش جایز است؛ اما خوردنِ گوشت و شیرشان حلال نیست.

و اما ماده‌ها (اناث) از گاومیش، گاو، بز و گوسفند؛ «خوردنِ شیر و روغنشان، و آنچه از نرها (ذکور) می‌زایند، جایز است. و پوشیدنِ پشمشان و استفاده از مویشان و بستنِ پوستشان جایز است، اما خوردنِ گوشتشان جایز نیست. و اما نرهای (ذکور) حیوانات، غیر از آنها که برای سواری‌اند (مرکوبه)؛ «خوردنِ گوشتشان بر مؤمنان حلال است.

و اما آنهایی که خوردنشان و استفاده از پوستشان و شیرشان حرام است، و تمامیِ آنچه حواسشان شامل آن می شود حرام است و برای مؤمنان جایز نیست؛ پس آنان وحوشِ (حیواناتِ وحشــیِ) خشــکی هســتند؛ و آنها عبارتند از: خرس، میمون، خوک، درنده، یوزپلنگ، پلنگ، گرگ، شیر (هَزبَر)، شغال (واوی) و روباه.

خوردنِ گو شت شان و ا ستفاده از پو ست شان و خوردنِ شیر شان، و هر چیزی که از این حیوانات می‌شکنند (یا: جدا می کنند)، خوردنش حرام است ای سلمان!

و اما غزال -که همان آهو ا ست- و گو سفند کوهی (اَروی)، و بز کوهی -که همان پازن (وَعْل) اســت-، و گوزن (اَیِّل) -که همان گاو وحشــی اســت-، و گورخر، خرگوش، گربه وحشــی، کفتار، ســگ، جوجه‌تیغیِ بیابانی و جوجه‌تیغیِ خانگی (جداری)، گربه، موش، موش‌های صحرایی (جُرذان)، موش کور (جَردون)، مارمولک (وَزَغ) و مارها؛ همهٔ اینها در «مَسخ» در یک مقام هستند؛ گو شتشان، پو ستشان، شیر شان و تمامیِ آنچه حوا س شان شامل آن می شود حرام ا ست؛ پس آن بر مؤمنان حرام ا ست. و پو شیدنِ پوستشان جایز نیست، زیرا آنان نجس و پلیدند ای سلمان!

محرماتِ دریایی:

و اما مسخ شدگانِ دریایی؛ آنان عبارتند از: سو سمار (ضَبّ) دریایی، کو سه (حَرمان)، کوسه‌ماهی (کوسَج)، گیاه نقرس، گیاه دریایی، دلفین و دلفین‌ها (انواع آن)، لاک‌پشت (لُجا)، گربه‌ماهی (سَلّور)، دلفین سیاه (دَلَخف)، لاک‌پشت‌ها، قورباغه‌ها، سگ آبی. و هر آنچه پو ستش صاف (بدون فلس) با شد، پس آن «جِرّی» (مارماهی/ بی‌فلس) ا ست که خوردنش بر مؤمنان جایز نیست.

فیل و نجس‌ترینِ مَسُوخات:

و اما فیلِ خشــکی و فیلِ دریایی؛ پس آنان بزرگ‌ترینِ مســخ‌شــدگان و نجس‌ترینِ آنها هستند. و آنان به شخصِ «دومی» هستند. و همهٔ اینها به شخصِ آن «نُه گروه»[۴۲] مفسد هستند؛ که لعنت تا روز جزا بر آنان باد.

محرمات از پرندگان:

ای سلمان؛ و اما آنچه از پرندگان حرام است، عبارتند از: شترمرغ، کرکس، عقاب، باز (صقر)، قوش (باز)، شاهین، باشه (باشِق)، گنجشک (لَصیص)، چکاوک (قُمبَره)، کلاغ، کورکور (شَــیوح)، کرکس کوچک (رَخَم)، زاغ (قاق)، پلیکان (بَجَع)، و جغد (شَقوف). و هر پرندهٔ چنگال‌دار، و از چارپایان هر دندان‌نیش‌دار (درنده)، و هر پرنده‌ای که چینه‌دان (قانصة) ندارد؛ پس خوردنش بر مؤمنان حرام است

و آخرینِ مَسُوخات ای سلمان:

از حیواناتِ دریا، آنچه دارای فلس (پولک) باشد برای مؤمنان حلال شد، و آنچه صاف (بدون فلس) باشد بر آنان حرام گشت.

و از چارپایانِ خشکی، هر دندان‌نیش‌داری (درنده‌ای) حرام شد.

---

[۴۲] شاره‌ای رسا و نکته‌ای ظریف از میانِ لطایف؛ که مفاد آن این است

همانا هر آنچه پیش‌تر از نام‌های انواعِ حیوانات –چه آنها که خوردن یا استفاده از آنها حلال است و چه حرام– ذکر شد؛

از وجوهِ «تأویل»، احتمالاً دلالت بر اشخاصی دارد که در «مَسُوخیت» (عالم مسخ) وارد شده (یا: سقوط کرده) و در مراتبِ آن جای گرفته‌اند

و از پرندگان، هر چنگال‌داری حرام شد.

و از چارپایان (دَوابّ)، هر حیوانی که دارای شکمبه (مِکراش/ نشخوارکننده) باشد، حلال شد.

و اما «قَشاش» (ریزه/ خا شاک)؛ پس آنان مورچه، سو سک، جیرجیرک (صر صور)، ساس (سَونه)، مگس‌خرک (دُبّان)، مگس و پشه هستند.

و تمامیِ جنبندگانی که خونی از آنها خارج نمی‌شود، پس آن قِشاش است.

و آنان آخرینِ «پیراهن‌های» (کالبدهای) مَسُوخات هستند.

و پایانِ (فرجامِ) آنان، «غبارِ پراکنده» (هباء منثور) است که در پِیِ (یا: ریشهٔ) درخت ا ست، و از آنجا به سوی عدم (نیستی) می‌روند. و همهٔ این مسخ شدگان، در یک چیز مشترک‌اند یا: یک حکم دارند

٤٦ – علتِ انس گرفتنِ برخی کافران با برخی مَسُوخ

ای سلمان؛ آیا نمی‌بینی کسی را که با خرس و میمون و سگی بازی می‌کند، و به آن رغبت دارد؛ به طوری که آن حیوان نزد او عزیزتر از خانواده و بستگانش است؟

و اینچنین آنان به «مَسُوخیت» (عالم مسخ) بازگردانده می‌شوند و یکدیگر را می‌خورند

و آنان دشمنانِ خود و خویشانشان هستند، در حالی که نمی‌فهمند (شُعور ندارند)

و آنان کسانی هستند که خدا را فراموش کردند، پس خدا خود شان را از یاد شان برد. آنان یارانِ آتش‌اند که در آن جاودان‌اند. و ما شمارِ (عِدّۀ) آنان را قرار ندادیم مگر برای کسانی که کافر شدند

٤٧ – آتشِ نکوهیده و آتشِ ستوده

بدان ای سلمان، که همانا من برای کافران و مخالفان، فرشتگانی را گماشتم (موکل کردم) که مأمورِ عقابِ مخالفان و منکران (جاحدان) باشند.

هرگاه از قالبی خارج شوند، به قالبی دیگر در «مَسُوخیت» و عذاب و «تَرَدُّد» و عقوبتِ سخت بازگردانده می‌شوند. پس این همان «آتشِ نکوهیده» است.

و اما «آتشِ ستوده» (محمود) ای سلمان؛

پس آن همان آتشِ سهمگین است، و آن نورِ ذاتِ عالیۀ من است.

و آن «صورتِ اَنزَعیّۀ» من است که به واسطۀ آن بر موسی از جانبِ طورِ اَیمَن تجلی نمودم –و آن «اِسم» من است–

و از درونِ آن با او راز گفتم (مناجات کردم) و به او گفتم: (همانا منم الله، که خدایی جز من نیست، پس مرا بپرست). پس در آن هنگام، موسی در برابر جلالِ هیبتِ من و عظمتِ قدرتِ من، برایم به سجده افتاد.

٤٨ – قدرتِ «امیر النحل» و پاسخ به کافران و کوتاهی‌کنندگان

ای سلمان، اهل کوفه دربارهٔ من و قدرتِ من چه می‌گویند؟.. و سخنِ مخالفان دربارهٔ این معجزاتی که برایشان آشکار کردم چیست؟

گفتم: مولای من، شما در این باره از من سزاوارتر و داناترید؛ ای مولای من، آنان می‌گویند: «همانا تو بشری همچون آنانی؛ می‌خوری و می‌آشامی، و همانا تو جادوگری و کهانت را از جدّت عبدالمطلب به ارث برده‌ای، و اینکه فرزندان عبدالمطلب جادوگری و کهانت را از یکدیگر به ارث می‌برند.

مولای ما (جلّ و علا) فرمود: اهل کوفه در آنچه گفتند دروغ گفتند، و به سبب آنچه دریافتند و سخنِ باطلی که بر پروردگارشان بستند –در حالی که نمی شناختند– لعنت شدند.

و همانا شیاطینشان آنان را به سقوط کشاندند و طاغوت‌هایشان آنان را گمراه کردند و برایشان عذابی دردناک است. «من از آنچه ستمکاران می‌گویند، بسیار برتر و والاترم.

ای سلمان؛ بدان که آسمان مرا دربر نمی‌گیرد، و زمین مرا محصور نمی‌کند، و نور مرا نمی‌پوشاند، و سایه مرا در خود نمی‌گیرد، و جهت‌ها مرا درک نمی‌کنند، و حدها مرا بازنمی‌دارند، و «بالا» مرا بالا نمی‌برد، و «پایین» مرا پایین نمی‌آورد.

و بدان ای سلمان، که منم آن که آسمان را برافراشتم و فلکِ آن را گسترانیدم، و خورشیدش را نور بخشیدم و ماهش را روشن ساختم، و ستارگانش را مسخر کردم و آنان را در «فلکِ محیط» در «فسیحِ اعلی» به جریان انداختم، و برای هر یک از آنان در «ملأ اعلی» مقامی معین قرار دادم.

و بدان ای سلمان، که منم آن‌که عرش را از نورِ ذاتِ خود بنا کردم و بر آن استیلا یافتم، و کرسی را به قدرتِ خود وسعت دادم، و لوح را آفریدم و قلم را جاری ساختم و آنچه را بر سایرِ مخلوقات از خیر و شر مقدر کرده بودم، نوشتم.

و بدان ای سلمان؛ منم آن‌که زمین را گستردم و کوه‌ها را استوار ساختم و چشمه‌ها را جوشاندم، و دریاهایش را به خروش آوردم و رودهایش را جاری کردم و سرزمین‌هایش را وسعت دادم، و درختانش را کاشتم و گیاهانش را رویاندم و شکوفه‌هایش را شکوفا کردم و میوه‌هایش را به بار آوردم، و شمارِ شن‌ها و سنگ‌هایش را شمردم.

و بدان ای سلمان، همانا منم آن‌که انس و جن را آفریدم و پدیدارشان ساختم، و منم آن‌که آنان را زنده می‌کنم و می‌میرانم، و منم آن‌که روزی‌هایشان را مقدر کردم و عمرهایشان را تا سرآمدی معین تعیین نمودم. و بازگشت و سرانجامشان به سوی من است و حسابشان بر عهدهٔ ماست.

و من سـعادتمندکنندۀ اهل بهشـت و مخصـوص‌گردانندۀ آنان به انوار هسـتم، و من بدبخت‌کنندۀ اهل دوزخ و به آتش‌کشندۀ آنان و درهم‌کوبندۀ آنان هستم.

و منم «علیِّ کبیرِ متعال»؛ خوشبخت شد آنکه مرا شناخت و زیانکار گشت آنکه مرا انکار کرد.

ای سلمان؛ همانا من بودم و نه مکانی بود، نه عصری، نه زمانی، نه خلقی و نه بشری. و نه «کجایی» و نه «چگونگی» و نه «حیثیتی».

پس هرکس بگوید: «کجاسـت؟»؛ همانا مرا در مکانی قرار داده و محدودم سـاخته، و ناتوانی را بر من واقع کرده اسـت؛ و جز مخلوق کسـی ناتوان نمی‌شـود، و من خالق و روزی‌دهنده‌ام.

و هرکس بگوید: «چگونه اسـت؟»؛ همانا مرا دارای چگونگی قرار داده، و «کیفیت» مخلوق است و من سازندۀ سایرِ مصنوعاتم.

و هرکس بگوید: از چه حیث (چطور/ کجا) اسـت؟ همانا مرا چنان قرار داده که غایب می‌شـوم، و من غایب نمی‌شـوم، و دگرگون نمی‌گردم و احاطه نمی‌شـوم و محدود نمی‌گردم ای سلمان!

و بدان که منم «مکان‌بخشِ مکان»، و «چگونگی‌بخشِ چگونگی»، و «حیثیت‌بخشِ حیثیت»، و آفرینندۀ سایرِ مخلوقات و سازندۀ سایرِ مصنوعات.

٤٩ – ظهورِ شیطان در هر جنس و نوع

و بدان ای سلمان، که همانا تمام این «مَسُوخات» که برایت ذکر کردم، آدمیان و امت‌هایی همانند ایشان بودند. پس بر آنان خشم گرفتم، به سبب مخالفتشان با «اِسم» من و آنچه آنان را از آن بازداشت، و به سبب پرستشِ غیرِ من. و برای هر جنسی از آنان، شیطانی از جنسِ خودشان قرار دادم تا به او انس بگیرند.

پس اما شیطانِ آدمیان، همانا «قابیل» است و او «عمر بن خطاب» (لعنه الله) است؛ او را سیاه گردانیدم و به صورتِ بنده‌ای سیاه مسخ نمودم، و او «حام بن نوح» است.

و شیطانِ مادهٔ او را از میان زنان، «عایشه» قرار دادم؛ و او ست « صُفره» و «حمیراء» ، و اوست «جریره»، و اوست زنِ لوط، و او اساسِ مکر و کید و فساد است.

و شیطانِ وحوش و حیوانات را «کَرکَند» (کرگدن) قرار دادم، و شاخش را از میان دو چشمش بیرون آوردم، و او «سَکَد» است. و شیطانِ مادهٔ آنان را «زرافه» قرار دادم. و شیطانِ پرندگان را «طاووس»، و شیطانِ مادهٔ آنان را «جغد» (بوف) قرار دادم.

و شیطانِ وحوشِ دریایی را «آیکس» (نوعی جانور دریایی)، و شیطانِ مادهٔ آنان را «سَلّور» (گربه‌ماهی) قرار دادم. و اصلِ (ریشهٔ) تمامِ انکارشان «جِرّی» (مارماهی) است.

و بدان ای سلمان که آنان (شیاطینِ ماده در این مسخ‌ها) حائض می شوند، همان‌گونه که در اصل، در دورهٔ بشریت حائض می‌شدند.

و آنان شـیاطینِ جن و انس هسـتند، و آنان در سـایر مخلوقات –چه در بشریت و چه در مَسُوخیت– دارای یک «شخص» (هویت واحد) هستند.لعنت تا روز جزا بر آنان باد؛ تا روزِ ظهورِ قائم، و آن «روزِ ساعت» است.

۵۰- اختراع «اِسم»، و آفرینشِ «باب» و صاحبانِ مراتب و درجات

ای سلمان؛ بدان همانا آنگاه که اراده کردم قدرتم را آشکار سازم و حجت را بر سایرِ خلق و مخلوقات ثابت گردانم؛ از نورِ ذاتِ خویش «نوری» را ابداع کردم.

و آن را «الله»و «اِسـم» و «عقل» و «بیت» و «حجاب» نامیدم. و آن را به نورِ خود مدد ر ساندم و به قدرتِ خود بر سایرِ بندگان تأیید (و یاری) نمودم. سپس همانا او را در زیرِ درخششِ (تلألؤ) نورِ ذاتم پنهان ساختم، و در هفتاد و دو مقام بر او ظاهر شدم.در هر مقامی با زبانی با او راز گفتم و در صـفتی برایش جلوه کردم (شـکوفا شـدم). و سـایرِ نام‌ها و سایرِ مصنوعات را به او آموختم.

و به او گفتم: «روی آور» (اقبال کن)، پس روی آورد بدونِ اتصال .و به او گفتم: «پشت کن» (ادبار کن)، پس پشت کرد بدونِ انفصال»[43]

[43] یعنی بدون اتحاد؛ زیرا او متصل به نور است، اما در مشاهدهٔ ظهور، منفصل (جدا/ متمایز) است.

و پرده را کنار زدم، پس مرا بدون واسطه دید. پس تمامیِ امور را به او واگذاردم (تفویض کردم).

و او را فرمان دادم که تو را -ای سلمان- از نورِ خویش بیافریند.

پس او رشدِ تو را به تو هدیه داد، و به تو بخشید و تو را به نعمتِ خود مخصوص گردانید، و تو را به حکمتِ خود تأیید نمود و تو را «بابِ رحمتِ» خویش قرار داد.

و تو را فرمان داد که خلق کنی و روزی دهی و زنده کنی و بمیرانی؛ و من او را فرمان داده بودم که به فرمان و قدرتِ من در تو ظاهر شود ای سلمان.

و تو به قدرتِ من «پنج یتیم» (الخمسة الأیتام) را آفریدی، و آنان را برای خود برگزیدی، و آنان را در «مُلک» (هستی) برپا داشتی که به فرمانِ من و به فرمانِ «اِسم» من به سوی تو، تدبیر می‌کنند.

و «ایتام»، «نُقَباء» را برگزیدند .و «نُقَباء»، «نُجَباء» را برگزیدند .و «نُجَباء»، «مختصّین» را برگزیدند .و «مختصّین»، «مخلصین» را برگزیدند .و «مخلصین»، «مُمتحنین» را برگزیدند.

و اینان، تمامِ «هفت مرتبهٔ عِلویِ نورانی» هستند؛ و آنان پنج‌هزار شمارِ (عِدّهٔ) «عالَمِ کبیرِ نورانی» می‌باشند.و «عالَم کبیر»، «عالَمِ صغیرِ بشریِ خاکی» را برگزید ؛آنان که از نورِ

«عالَم كبیر» آفریده شدند؛ زیرا آنان خاک و زمین‌اند برای کسانی که بالاتر از ایشان‌اند، و از آن خاکِ نکوهیده نیستند.

و آنان عبارتند از :مقرّبین، کَروبیّین، روحانیّین، مقدّسین، سائحین، مستمعین، و لاحقین.پس این است تمامِ «عالَم صغیرِ روحانی»؛ که تعدادشان صد و نوزده هزار است.و همگی از نورِ تو هستند، و تو از نورِ «اِسم» من هستی، و «اِسم» را من از نورِ ذاتم ابداع کردم ای سلمان!

و همهٔ شما از یک نورِ واحد هستید، بدون جدایی و بدونِ اختصاصِ جداگانه‌ای.

و تو آسمانِ آنان هستی، زیرا تو بر آنان برتری یافتی . و آنان زمینِ تو هستند، زیرا از نورِ تو اقتباس می‌کنند.و شاهدِ این امر، گفتارِ من است: (هفت آسمان را طبقه طبقه آفرید، و از زمین نیز همانند آنها را؛ فرمان میان آنها نازل می‌شود).و آن «فرمان» ، «اِسم» من است.

و منم فرمان‌دهنده به او که شما را بیافریند و شما را به این منزلت مدد رساند، و تو را به این درجه بالا ببرد ای سلمان.

٥١- ردّی بر اهل کوفه دربارهٔ سخنشان پیرامونِ « اَلسَّمَاءِ اَلْعَالِیَةِ »، و بیانِ مقامِ نورِ ذات

ای سلمان؛ و من تو را از معرفتِ خود خبر می‌دهم؛ پس اهل کوفه و مخالفان دربارهٔ این آسمانِ والا چه می‌گویند؟

گفتم: مولای من؛ شـــما ســـزاوارتر و داناترید؛ می‌گویند: همانا آن از دودی که بالا رفته خلق شده و آسمانِ والا در این صورت ثابت گشته است.

مولای ما فرمود: مخالفان دروغ گفتند و امرِ پروردگار و آفریدگارشـــان را انکار نمودند ای سلمان!

دل‌هایشـــان کور شـــد و دیدگانشـــان منحرف گشـــت از چیزی که آن را درک نمی‌کنند؛ چیزی که نه محدود می‌شود و نه به مقیاس درمی‌آید.

و من تو را امروز از معرفتِ خود خبر می‌دهم ای ســـلمان؛ و من مولای توأم که پیش از این روز تو را به آن آگاه نکرده بودم؛ پس ای سلمان!

بدان که همانا این آسمان، (سَماء) نامیده نشد مگر به خاطرِ آنکه در بلندی (عُلوّ) بر سایرِ انوار برتری یافت (سَمَت)؛ زیرا آنان از آن آغاز شدند و به سوی آن بازمی‌گردند.

و جز من، ک سی به آن (آ سمان/ ذات) منفرد (یگانه) نگ شت، و آن ذاتِ من ا ست که نه دگرگون می‌شود، نه زایل می‌گردد و نه تغییر می‌یابد. و نه با چشم درک می‌شود و نه در مکانی محصور می‌گردد.

و سایرِ انوار از آن آغاز شدند؛ زیرا نورِ من نورِ اوست، و نورِ او نورِ من است.

و اوست «نور الأنوار» و «خورشیدِ خورشیدها» (شمس الشموس) و «ماه ماه‌ها» (قمر الأقمار). و اوســت «صــورتِ اَنزَعیّهٔ نورانی»، و اوســت «ذاتِ عالیهٔ» من که از من جدا نمی‌شود و میان ما نه فرقی است و نه فاصله‌ای.

و بدان ای سلمان، که همانا سایرِ صورت‌های نورانیِ ظاهر در هستی -مانند فلکِ محیط و خورشید و ماه- همگی از نورِ ذاتِ من اقتباس می‌کنند.

و آنان از نورِ من هســتند و همگی نوری واحدند، ولیکن برای هر یک از آنان مقام و رتبه و منزلتی است، و تدبیری در هستی به فرمان و قدرتِ من دارند.

و بدان ای سلمان، که این دانشی است که هیچ‌کس از «عالَمین» به آن دست نیافته است، مگر «اِسم» من، و تو، و اهلِ مراتبِ قدسِ من، و مخلصان از شیعیانم که آنان را از میان بندگانم و صالحان و شهدا و صدیقان برگزیدم.

و بدان ای سلمان، که ..«ذات».. صورتِ من است که در سایرِ «گُنبَدها» (ادوار) -که مخلوقات را به واسطهٔ آن پدید آوردم- ظاهر شد، و من از کیانِ خود دگرگون نمی‌شوم.

و آن (ذات) «رَتق» (به هم‌پیوسته) است، و به صورتِ «فَتق» (شکافته/ آشکار) ظاهر گشت؛ و آن «اِسم» من است که آن را از آن (ذات) اختراع کردم. و او هرگز از من جدا نمی‌شود، و او «پیراهنِ ذات» است، و «برق» نامیده می‌شود و او «فَتق» از «رَتق» است.

و همهٔ این انوار و نعت‌ها و صفات بر «اِسم» من واقع شده است؛ که او را از آن (ذات) ابداع کردم و او از من جدا نمی‌شود ای سلمان!

و او «اِسمِ ذات» و نخستینِ «غایات» است؛ زیرا محمد بن عبدالله نخستینِ غایات است و آخرینِ آنان محمد بن الحسن الحجة است. و آنان خانه‌های (بیوتِ) من در سایرِ گنبدها و ظهورات هستند. و من غایتِ غایات و نهایتِ هر نهایتی هستم. و من آن اولِ بی‌ابتدایم و آن آخرِ بی‌انتهایم و منم آن‌که به زبانی وصف نمی شوم، و به چشمی درک نمی شوم، و مکانی مرا در بر نمی‌گیرد. و من پدیدآورندهٔ جهان‌ها (مکوّن الأکوان) و صاحبِ هر عصر و زمانی هستم، و هیچ شأنی (کاری) مرا از شأنِ دیگر بازنمی‌دارد.

۵۲- مقامِ محمود و معنای «سَلسَل» و راهِ نجات

و بدان ای سلمان، که همانا «مکانِ محمود»؛ همان «اِسم» من است و من پدیدآورندهٔ (مکوّنِ) آنم.

و من او را فرمان دادم که تو را پدید آوَرَد؛ به فرمانِ من برای تو و برای «عالَمین» و برای سایرِ مخلوقاتِ همگی ای سلمان! و او تو را «سَلسَل» نامید، زیرا تو از نورِ او کشیده می‌شوی. و «اهلِ مراتب» از نورِ تو کشیده می‌شوند؛ زیرا تو نورِ سایرِ انوار و آفاق هستی. و خلق و بندگان همگی به واسطهٔ تو هدایت می شوند، و تو شریف‌ترینِ «عالَمین»

و بلندمرتبه‌ترینِ ایشان هستی. و از همهٔ «اهلِ مراتب» به «اِسم» من نزدیک‌تری، و «اِسم» من از ذاتِ من جدا نمی‌شود.

و همانا «ذات»؛ من همانم و او من است (أنا هی و هی أنا)، بدون هیچ تفاوت و فاصله‌ای میان من و آن.

پس هرکس به این مقدار از معرفت برسد[۴۴]؛ باید بر تقوا و پرهیزگاری و انجامِ نیکی‌ها با برادرانش مواظبت (مداومت) ورزد؛ پس در این صــورت نجات یافته و از «اهل صــفا» باقی مانده است.

۵۳- کیفرِ کسی که سِرّ را فاش کرد[۴۵] و در معرفت و حقوقِ برادران کوتاهی نمود

و به او پوست کنده شدن (سَلخ)، خفه شدن، پخته شدن (طَبخ)، سوختن و غرق شدن را می‌چشانم.

و آنان را به پیســی (بَرَص) و لک و پیس (بُهاق) و جذام، و دیوانگی و کمیِ عافیت (ناخوشی) در جسمشان مبتلا می‌سازم. و این عقوبت‌ها به سببِ فاش کردنِ سرّ معرفتِ من، و دشنام دادن به نوامیس مؤمنان، و تفریط و کوتاهی در حقوقِ ایشان است. پس در آن هنگام، اگر از شخصی این امر سر زند؛ عقلش را ضایع می‌کنم و ذهنش را می‌برم. و

---

[۴۴] منظور از عبارت، «کسی است که به این مقدار از معرفتِ من نائل شود»؛ و آن، راهِ نجات است

[۴۵] تو تویی، خدایی جز تو نیست؛ آن را از ازل تا ابد تکرار می‌کنیم.. تو تویی، خدایی جز تو نیست؛ این سرلوحهٔ نامهٔ دوستداران توست ای علی

آنان را وامی گذارم تا پدران و نیاکان و مادران و فرزندانشان را ذبح کنند ، و خون‌هایشان را بریزند، و گوشـــتشـــان را بخورند.پس قربانیان پیوســـته فریادرســـی می‌طلبند اما فریادرسی نمی‌شوند، و به آنان پناه می‌برند اما زبانشان را نمی‌فهمند.

و آنان به ذبح کردن و پختن و خوردنِ گو شت و شک ستنِ ا ستخوان شان رغبت (میل) دارند؛ و نه پناهشان می‌دهند و نه بر آنان رحم می‌آورند، و نمی‌دانند که آنان خویشانشان هستند.و آنان اینچنین به جایگاه‌های کسانشان (اهلشان) در «مَسُوخیت» (عالم مسخ) بازگردانده می‌شوند.و من آنان را به سوی مرگ می‌رانم در حالی که می‌نگرند.

پس در آن هنگام به سوی اعمالشان رانده می شوند و اعمالشان بر آنان عر ضه می گردد. پس در آن لحظه چ شمان شان ا شک‌بار می‌ماند.پس این کیفرِ منکران ا ست ای سلمان.و شاهدِ این امر، گفتارِ من است) :كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ اَلْحُلْقُوْمَ وَأَنْتُمْ حِيْنَئِذٍ تَنْظُرُوْنَ.

پس در آنجا اعمالشان بر آنان عر ضه می شود و به سویشان بازگردانده می گردد. پس در آن هنگام، نه پ شیمانی سود شان بخ شد و نه اندوه نجات شان دهد ای سلمان!این جزایی ا ست برای کسی که معرفتِ مرا انکار کرد و با اولیای من د شمنی ورزید و با د شمنانم دوســـتی نمود.زیرا من هر عمل‌کننده‌ای را طبق عملش جزا می‌دهم و هم‌وزنِ ذره‌ای را ضـــایع نمی‌کنم.پس هرکس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند آن را می‌بیند، و هرکس هم‌وزن ذره‌ای بدی کند آن را می‌بیند.

٥٤ –احوالِ مؤمنانِ محافظ

ای سـلمان؛ و اما مؤمنانی که به این «دینِ اسـتوار» ، و آن «سرِّ عظیمِ باطنیِ خالص»، و «صراط مستقیم» عارف هستند؛و آنان حافظِ آن هستند و رازشان را از دشمنانشان پنهان می‌دارند ، و بر تقوا مواظبت دارند، و با برادرانشـان یکرنگ و صـادق‌اند، و نسـبت به رعایتِ شروط و حقوقِ آنان راغب هستند، و از رأیِ آنان پیروی می‌کنند؛پس این گروه، همان مؤمنانِ پرهیزگارِ خالص هستند؛ کسانی که در حقِ آنان بر «اِسمِ عظیمِ» خود این آیه را نازل کردم:

... بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ... ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ٢ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣ وَٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ وَبِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ٤ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٥

و بدان ای سـلمان، که من آن «غیبِ دسـت‌نیافتنی» (مَنیع)، و آن «ظاهرِ شـنوا»، و آن «والایِ بلندمرتبه» هسـتم.همانا رسـتگار شـد هرکس مرا شـناخت، و زیانکار (نومید) گشت هرکس مرا انکار کرد ای سلمان.

مرا جز بندگانِ صالحم نمی‌شناسند؛ کسانی که نعمتم را بر آنان ارزانی داشتم و رحمتم را بر ایشان نازل کردم و در بهشتم ساکنشان ساختم؛ بهشتی که نهرها از زیرِ آن جاری است

و برایشان پاداشی بی‌پایان است.و تو را در این دین، تکذیب نمی‌کند مگر قومِ فاسقان و مخالفان، و من در حقِ آنان، حاکم‌ترینِ حکمرانان (بهترینِ داوران) هستم.

۵۵-احوالِ فاسقانِ مخالف

و اما فاسقان و مخالفان، همان پرستندگانِ «جبت» و «طاغوت» هستند و آنان خفه‌شدگان (مَنخَنِقَه) در علمِ طاغوت‌هایشان هستند. و آنان کسانی‌اند که من ایشان را در قالب‌هایی (کالبدهایی) فرود آوردم که از راهِ هدایت و راستی بازمانده‌اند و آنان بت‌های بنی‌امیه و همان «ماده‌ها» هستند؛ زیرا خوردنِ هر «مَنکوحی» (به نکاح درآمده‌ای) بر مؤمنان حرام است.و سخن گفتن با «مأبون» و زناکار و فرزندانِ زنانِ بدکار حرام است؛ زیرا آنان نه امری را می‌فهمند، نه رازی را پنهان می‌کنند و نه امانتی دارند.

و به خاطر آنکه آنان قومی هلاک‌شده و مُرتد هستند ای سلمان!

و آنان همان مشرکانی هستند که هیچ دینی برایشان شناخته نمی‌شود و هیچ یقینی برایشان ثابت نمی‌گردد. پس ورودشان در میان مؤمنان و هم‌سخنی با آنان و همنشینی‌شان در میان عارفان حلال نیست.و آنان همان حیوانات‌اند، و آنان همان «مکسور» و «مُنیب» هستند که خوردنِ گوشتشان بر مؤمنان حرام است.و اما «مکسور»؛ کسی است که به معرفتِ من رسید و آن را ترک گفت؛ پس ورودِ دوبارهٔ او

در میان مؤمنان جایز نیست. و اما «مُنیب»؛ کسی است که در میان مؤمنان وارد می شود اما چیزی از نشانه‌های دینش را حفظ نمی کند.

و همانا من بهرهٔ او را از معرفتِ خویش، به سبب کوتاهی‌اش در حقوق برادرانش در «اَکوارِ» پیشین، قطع کرده‌ام. و از حیوانات، هر آنچه که «مُنیب» باشد، همانا خوردنش بر مؤمنان حرام است.

و همچنین هر چیزی از آدمیان که سلامتی‌اش کامل نباشد، سخن گفتن با او حرام است؛ و از حیوانات با این صفت، گوشتش بر مؤمنان حرام است. و تمامِ آنچه ذکرش در این کتابِ من برایت گذشت؛ دربارهٔ اهلِ بهشتِ نورانی و دربارهٔ اهلِ آتش در «مَسُوخیت» بود. و حجت را بر کافران سوار کردم و دعوت را بر آنان الزام نمودم، و «شُبهه» را در تمامیِ «اَکوار» و «اَدوار» بر «ضِدّ» افکندم.

٥٦- أَمِيرُ ٱلنَّحْلِ عَزَّعِزُّهُ همراه تمام أَنْبِيَاءِ

و بدان ای سلمان، که من همان «هابیل» هستم که آدم را از شرّ شیطان نجات دادم، آنگاه که مرا خواند؛ پس توبهٔ او را پذیرفتم و لعنت را تا روز جزا بر شیطان قرار دادم.

و منم آن‌که نوح را از دشمنانش نجات دادم، آنگاه که خواستند او را بکشند. پس چون نوح مرا خواند و گفت: نُوْح رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى ٱلْأَرْضِ مِنَ ٱلْكَٰفِرِيْنَ دَيَّارًا ٢٦ إِنَّكَ إِنْ

تَذَرهُم يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً كَفَّاراً ٢٧ رَّبِّ ٱغفِر لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيتِيَ مُؤمِنا وَلِلمُؤمِنِينَ وَٱلمُؤمِنَٰتِ وَلَا تَزِدِ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا تَبَارَا ٢٨ سوره نوح

و بدان ای سلمان، که چون نوح مرا خواند، دعایش را اجابت کردم و او را به «جوششِ تنور» وعده دادم.و آن روز، «ظهورِ من برای "اِسم"ام به صورتِ نورانیِ اَنزَعیّه» بود. و در آن روز او را به طوفان وعده دادم، و من «شیث» بودم.و «صُحُف» (کتاب های آسمانی) را در هزار پوستِ گاو بر او نازل کردم.

و «اِسم» من آنان را به عبادتِ من فرا خواند، اما سر باز زدند. پس چون از عبادت سر باز زدند، او را فرمان دادم که مردان و زنان مؤمن را به کشتی ببرد.اما کشتی، «تویی»؛ و مردان و زنان مؤمن، همان «دو عالَمِ کبیر و صغیر» هستند.

و اما «ضِدّ» (دشمن)، همان «حام بن نوح» بود؛ و او از آبِ شورِ خبیث آفریده شده بود. و او خود را از فرمانِ من محفوظ داشت، در حالی که هیچ نگهدارنده‌ای در برابر فرمانِ من نیست.

و مرگش «در مخالفتش» بود. و چهره‌اش را سیاه گردانیدم و او را به صورتِ بنده‌ای سیاه مسخ نمودم، و سایرِ بردگان از نسلِ او هستند؛ و او «عمر بن خطاب» است.

و منم آن که ابراهیم خلیل را از مکر و حیلۀ نمرود نجات دادم، و آتش را بر او سرد و سلامت گردانیدم، و نمرود را –که همان عمر (لعنت بر او) است– با پشه‌ای هلاک نمودم.

و منم آن‌که بیناییِ یعقوب را که «اِسم» من است به او بازگردانیدم، و من «یوسف» هستم. و همانا تاریکی و کوری بر «ضِدّ» واقع شده بود. و «مصر» که من در آن ظاهر بودم، همان «ذات» است، و آن همان «پیراهن» است که آن را بر چهرۀ یعقوب افکندند و بینایی‌اش بازگشت.

و بدان که بازگشتِ بیناییِ او، همان «کنار رفتنِ پرده» و تجلیِ من برای او بدونِ فاصله و واسطه است. و نه من از او غایب شدم و نه او از من غایب گشت؛ زیرا من او را از نورِ ذاتم ابداع کردم و برای نیازِ خلق آشکارش ساختم.

و منم آن‌که «تورات» را در هفت لوح از گوهر بر «اِسم» خویش موسی نازل کردم، و من «یوشع بن نون» بودم. و بدان ای سلمان، منم آن‌که از درخت بر او تجلی نمودم، و منم آن‌که بر طور سینا با او مناجات کردم. و منم آن‌که فرعون و سپاهیانش را هلاک کردم و آنان را در دریا غرق نمودم. و بدان ای سلمان، که همانا منم آن‌که به او گفتم: «ای موسی، آنچه را در دست راست داری بیفکن»؛ پس ناگهان ماری شد که می شتافت و آنچه را ساخته بودند می‌بلعید.

و بدان ای سـلیمان، که همانا من آن یگانه‌ای هسـتم که دگرگون نمی‌شـوم .و «درخت»، همان ذاتِ من است که من به واسطهٔ آن ظاهرم و اما آتشی که موسی دید، همانا صورتِ اَنزَعیّهٔ نورانیِ من است.

و موسی «اِسم» من است، و تورات «اِسم» من است، -چنان‌که قرآن نیز محمد است، و کوه طور سینا تویی ای سلیمان .و اما گوسفندان، «عالَمین» هستند، و عصا، تو هستی.و اما فرعون، همان «عمر» است. و اما ساحران، همان هفتاد ساحرند.

و اما گاو زردی که رنگش یکدسـت و خالص بود و بینندگان را شـاد می‌کرد؛ آن «صورتِ من است که برای انس بخشیدن به بندگان، به واسطهٔ آن ظاهر شدم.و اما «پی کردن» آن گاو؛ انکارِ آنان نسـبت به معرفتِ من، و نپذیرفتنِ صـورتِ لاهوتی و قدرتِ ازلیِ من است.

و اما غرق کردنِ فرعون و قومش در دریا؛ همان ورودشان در «مَسُوخیت» و عذابِ شدید اسـت. و لعنت را بر او و بر قومش تا روزگارانِ دراز نازل کردم.و اما هارون؛ او همان موسی است و تفاوتی میانشان نیست.و بدان ای سلیمان، که همانا من «آصف بن بَرخیا» هستم.

و منم آن‌که انس و جن و وحوش و پرندگان و چارپایان را برای «اِ سم» خود سلیمان بن داوود (سلامِ من بر او) مسخر کردم.و برای او «بساط» را آفریدم، و باد را برایش مسخر

کردم و چنان قرار دادم که او و سپاهیانش را از مشرقِ دنیا تا مغربش حمل کند، و آنان را در تمامِ دنیا بگرداند. و منم آن‌که حکمت را به او آموختم و منم آن‌که انگشتر (خاتم) را به او بخشیدم.

و بدان ای سلمان، که همانا منم آن‌که نه دگرگون می‌شوم، نه زایل می‌گردم، نه در جسمی تجسد می‌یابم و نه در عددی تجزیه می شوم. و من آن «معنایِ قدیم» هستم، و همانا برای بندگان به «صورتِ تأنیس» (بشری/ انس‌بخشی) در ذاتِ عالیۀ خود ظاهر نشدم، مگر برای اثباتِ حجت بر خلقم.

و بدان ای سلمان، که «سلیمان، اِسمِ من است»، و انگشترتوییو چارپایان و پرندگان و وحوش و انس و جن و سایرِ مخلوقاتِ ستوده (محمود)، همان «عالَمین» هستند. و اما آن «بساط» که حاملِ او بود، پس آن «تویی. و بادی که شما را می‌چرخاند، همان «فلکِ محیط» است، و آن تا هم‌اکنون شما را می‌گرداند. و اما «عفریت»؛ آن قدرتِ من و قدرتِ فرمانِ (امرِ) من است؛ و در وجهی دیگر، او «مقداد» است.

و بلقیس، همان «ام سلمه» است؛ و در وجهی دیگر او «زلیخا» است، و او «آسیه» زن فرعون است، و او «مریم» دختر عمران است، و او «آمنه» دختر وهب است، و او «خدیجه» دختر خویلد است، و او «فاطمه زهرا» و همان «فاطر» است. و میان آنان تفاوتی نیست ای سلمان!

و من معجزات را بر دستِ آنان آشکار ساختم و آنان را با حکمتِ خیره‌کننده تأیید نمودم. و «اِ سم» خود را فرمان دادم که به آنان د ستور دهد تا به من و به «اِ سم» من ایمان آورند.

پس برخی از جنیان سر باز زدند و به من و «اِسم» من کافر شدند. پس «اِسم» خود را فرمان دادم که برخی از آنان را بکشد و برخی را در قمقمه‌های (ظرف‌های) مسین زندانی کند و آنان را به فرمان و قدرتِ من عبرتی برای مردم قرار دهد.و حجت را بر قومِ کافران تمام کردم. و منم آن‌که به فرمان من امورِ شایسته به اتمام می‌رسد.

و بدان ای سلیمان، که منم آن‌که عیسی بن مریم را از نورِ ذاتِ خود انشاء کردم، و او را به قدرتِ خویش به سخن درآوردم در حالی که در قنداق بود و گفتند: «چگونه با کسی که در گهواره و کودک است سخن بگوییم؟» (۲۹) کودک گفت: «من بندهٔ خدایم؛ به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است (۳۰) و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته، و تا زنده‌ام مرا به نماز و زکات سفارش کرده است (۳۱)﴾. سوره مریم

و من «شمعونِ صَفا» بودم و عیسی «اِسم» من بود و منم آن‌که او را فرمان دادم تا مردگان را زنده کند، و منم آن‌که جمجمه را برای او به سخن درآوردم، و منم آن‌که او را فرمان دادم تا کورِ مادرزاد و پیس را شفا دهد، و منم آن‌که او را فرمان دادم تا پرنده‌ای از گِل برایشان بیافریند؛ به فرمان و قدرتِ من.

پس او آن کار را انجام داد، اما به او ایمان نیاوردند و بر کفر و طغیان و انکار (جحد) و نافرمانی و پرستش بت‌ها اصرار ورزیدند . و «اِسم» مرا انکار کردند و گفتند این جادوگری دروغگوست.

و «اِسم» من ناتوانی را به آنان نمایاند ، و آنان گمان بردند که او را گرفتند و زندانی کردند و به دار آویختند (مصلوب کردند) و کشتند.

و آن ماجرا چنین بود که «اِسم» من، شبه را بر «نَحت بن شومانِ یهودی»[46] واقع ساخته بود

[46] آنچه در اخبار معروف است، این است که «شَبَه» (شباهت) بر «یهودای اسخریوطی» واقع شد
و بیّنه در اینجا، در آشکار ساختنِ قدرتِ «تلبیس» (پوشاندن حقیقت/ شبیه‌سازی) توسط «اِسم» است، همزمان با اظهارِ ناتوانی (عجز)
و آن، با افکندنِ شباهت بر «مثال» (پیکره/ نماد) صورت گرفت و آن «نحت» است؛ و او بزرگ‌ترینِ احبار (علمای) یهود بود
پس تصویر در چشمان بینندگان چنان نمودار شد (تَمَثَّلَت) که گویی او عیسی، همان «اِسم» است؛ در حالی که در حقیقت جز «نحت» نبود
و او همان بتی است که تا به امروز در صلیب‌هایشان و انواعِ تصاویرشان تجسم یافته است (تمثیل شده است).
و دیرزمانی است که سروران ما از آل محمد (عزّ عزّهم) بت‌های سنگی را نکوهش کرده‌اند، و به‌ویژه «بت‌های بشری» را مورد مذمت قرار داده‌اند
چرا که آنان درهای فتنه و سَرهای «شجره خبیثه» هستند؛ که در دین ریاست و زعامت می‌کنند، پس جدای از خدا پرستیده می‌شوند..
و از یونس بن ظَبیان (علیه السلام) روایت است که گفت) :از امام صادق (عزّ عزّه) دربارهٔ شکستنِ بت‌ها و سنگ‌ها توسط رسول خدا (عزّ عزّه) پرسیدم، و اینکه فرمود: «کسی جز خدا را نپرستید»، سپس مردم را به طوافِ گردِ «خانه» فرمان می‌دهد، در حالی که آن از سنگ است، و به سوی آن نماز می گزارند؟(
پس مولای ما (جلّ جلاله) به من فرمود: «نزد مفضل برو، او تو را خبر می‌دهد«.
پس نزد مفضل رفتم و از او در این باره پرسیدم. گفت: «آیا مولایم پاسخت را نداد؟» گفتم: «ایشان مرا به سوی تو راهنمایی کرد و من نزد تو آمدم«.
پس گفت« :همانا بت‌ها در حقیقت صاحبانِ صورت‌های انسانی هستند (اشاره به رهبران گمراه). و ابلیس مردم را رها نمی‌کند که به "صورت" (صورت الهی/ امام) اقرار کنند؛ زیرا او از جانبِ همان "صورت" دچار بلا (و راندگی) شد.
آیا به مردم نمی‌نگری که باور می‌کنند خداوند از درونِ درختی سخن گفت، اما ابلیس آنان را وا نمی‌گذارد که باور کنند او از درونِ انسانی سخن گفته است؟) .(الرسالة المصرية)

و او بزرگ‌ترینِ علمای یهود بود و همان «ضِدّ» بود که یهود او را به صورتِ عیسی –که «اِسم» من است– دیدند؛ پس او را به دار آویختند و رویش را به سمت مغرب قرار دادند.

این ترجمهٔ حرفه‌ای، دقیق و باطنی متن است که با رعایت کامل سبک و سیاق، و حفظ امانت در نقل اصطلاحات خاصِ مسیحیت و مفاهیمِ «تأویل» انجام شده است.

پس نصارا (مسیحیان) به سوی آن «نَحْت» آمدند و بر آن سجده کردند، و چهره‌هایشان را به سوی شرق (خاور) گرداندند و گمان بردند که او عیسی مسیح بن مریم است. و پس از غیبتِ او، صلیب را برگزیدند، و شروع به تصویرگریِ صورت‌ها با صنایع نمودند. و از معرفتِ من، و معرفتِ «اِسم» من، و معرفتِ تو ای سلمان، کور گشتند.

و آنان تا به امروز صلیب‌هایشان را که از طلا و نقره می‌سازند، می‌پرستند؛ و نیز صورت‌هایی (تصاویری) را که با رنگ‌ها بر روی تخته‌ها نقش می‌زنند.

و از میان خود، بَطریق‌ها، اُسقُف‌ها، مَطران‌ها، خواری‌ها (کشیشان)، قسّیس‌ها، شَمّاس‌ها و راهبانی را در برابرِ (یا: به ازای) حواریونِ مسیح و یارانش پدید آوردند پس آنچه را بر آنان حرام کردم حلال شمردند، و آنچه را برایشان حلال کردم حرام نمودند. و گمان بردند که آنان به مقامِ حواریون و انصار می‌رسند. و برای من فرزندی قائل شدند، و برای خود دیرها و کلیساها و صومعه‌ها بنا کردند.

و به پرســـتشِ بت‌هایشـــان پرداختند، در حالی که از معرفتِ من سرگردان (و گمراه) بودند.

و همانا «اِسم» من به آنان گفت: «همانا مَثَلِ عیسی نزد خدا، همچون آدم است که او را از گِل (خاک) آفرید. پس سخن مرا انکار کردند و با فرستادگانم مخالفت ورزیدند و گمان بردند که حواریون با دیگران یکی (یکسان) هستند.

زیرا هنگامی که مسیح در صورتِ «تأنیس» ظاهر شد، دوازده شاگرد برای او برگزید، و مردم گمان بردند که آنان نیز بشری مانند خودشـــان هســـتند. و همانا به آنان گفتم که: «ابراهیم و موســی و عیســی» نه یهودی بودند و نه نصرــانی؛ بلکه آنان «حق‌گرایانی (حنفاء) تسلیم فرمان خدا (مسلمین) بودند و از مشرکان نبودند.

۵۷- دربارهٔ ذبح و قتل و رخدادهای بشری که بر «ضِدّ» واقع می‌شود

و بدان ای ســلمان، که همانا بر «اِســم» من و تو و «اهل مراتب قدس» من، نه ذبح واقع می شود و نه قتل؛ و نه رخدادهایی همچون رخدادهای بشر و عالمِ کَدَر. و همانا تمام این‌ها بر «اضداد» (دشمنان) واقع می گردد.

و اما رخدادهای «اهل نور»، نوری در نور اســت. و هر یک از آنان، روحی اســت برای کسی که پایین‌تر از اوست، و همگی نوری واحد هستند.

و بدان که هر گناهی که روح مرتکب شود (یا: به نظر آید)، همانا آن بر «جسدِ ضِدّ کافر» واقع می‌شود.

و بدان ای سلمان؛ که من روحِ «ذات» هستم و آن (ذات)، جسمِ نورانیِ من و « صورتِ اَنزَعیّهٔ» من است. و من به واسطهٔ آن ظاهرم، بدون هیچ مثال و اتصال و انتقالی.

و همچنین «اِسم» من، جسدِ ذاتِ من است؛ و ذاتِ من، روحِ او و نورِ او ست؛ نه متصل به او و نه منفصل از او.

و بدان ای سلمان، که همانا «اهل نور» جسمی مانند جسمِ بشری ندارند، بلکه آنان نوری از نورِ ذاتِ من هستند. و «باب»، جسمِ «اِسم» من است و من اصلِ هر نوری هستم.

و همانا تنها برای «انس بخشیدن» با صورتِ خود برای بندگان ظاهر شدم، به جهتِ اثباتِ حجت بر خلق، تا مؤمن از کافر بازشناخته شود.

و بدان ای سلمان، که عیسی «اِسم» من است؛ آنگاه که او را از نورِ ذاتم آشکار ساختم، پس برای آنان با شیوهٔ رهبانیت ظاهر شد. و با خود حواریون را آشکار ساخت، و آنان یارانِ شیعیانِ من در آن «دَوْر» بودند. و در این «دَوْر»، آنان همان « سَطرِ امامان» (سلسلهٔ ائمه) هستند.

۵۸- معنایِ دیر و راهب و صاحبانِ مراتب

و بدان ای سلمان، که هر «دیری» نزدِ اهلِ نور، همان «اِسم» من است.و هر «راهبی»، تویی.

و هر «بَطرِک» و اُسقُف و مَطران و خوری و قسّیس (کشیش) و شَمّاس؛ پس آنان از «اهلِ مراتب» هستند.و بدان که «بَطرِک» -یا همان بطریق- در باطن همان «یتیم» ا ست . و اُ سقُف، همان «نقیب» ا ست .و مَطران، رتبۀ «نجیب» ا ست .و خوری، رتبۀ «مختص» است .و قسّیس، رتبۀ «مخلص» است .و شَمّاس، در رتبۀ «ممتحن» است.

و نَ صارا (مَ سیحیان) این امر را پس از «اِ سم» من برنگزیدند، مگر بدین خاطر که گمان بردند به این رتبه می‌رسند.پس چون مصلوب شدن و کشته شدن را بر «اِسم» من نسبت دادند (ثابت پنداشتند)؛

نه مرا شناختند، و نه او را آن‌گونه که شایستۀ شناخت است (حق‌المعرفه) شناختند، و نه تو را شناختند ای سلمان.و نه «اهل مراتب قدس» مرا شناختند، و پس از غیبتِ «اِ سم» من، بت‌ها را برگزیدند.

پس چون کافر شدند بر آنان خ شم گرفتم، و آنان را در «مَ سُوخیت» (عالم مَ سخ) فرود آوردم، و مؤمنان را بر کافران تأیید (و یاری) نمودم.

و همراه با «اِسـم» خود در کتاب عزیزم، این آیه را بر ردّ آنان نازل کردم :(همان‌گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: «چه کسانی یاران من به سوی خدایند؟» حواریون گفتند: « ما یاران خداییم.» پس گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند؛ پس کسانی را که ایمان آورده بودند بر دشمنانشان یاری دادیم تا چیره گشتند). سوره صف – ۱۴

و نیز گفتارم :(پس چون عیسی کفرِ آنان را احساس کرد، گفت: «چه کسانی یاران من به سوی خدایند؟» حواریون گفتند: «ما یاران خداییم؛ به خدا ایمان آوردیم و گواه باش که ما تسلیم او هستیم»). سوره آل عمران – ۵۲

پس کسانی که ایمان آوردند، همان «عالَمِین» هستند. و کسانی که کافر شدند، همان «اولی» و «دومی» و « سومی» هستند. و آنان کسانی هستند که مرا در سایرِ «اَکوار» و «اَدوار» انکار کردند. و آنان کسانی هستند که در این «گنبد» با من ظاهرند.

۵۹- ظهورِ «امیر النَّحل» به علی بن ابی‌طالب در گنبدِ هاشمی

ای سلمان؛ و من امروز با ذاتِ خود در این «گنبد» برای شما ظاهر شدم و در آن به «علی بن ابی‌طالب» نامیده شدم.

و منم آن‌که قرن‌ها پس از قرن‌ها مرا طلب کردند ، و من خدای آنان و معبود شان هستم. و مرا طلب نکردند مگر کسانی که مرا شناختند، و مرا انکار نکردند مگر جاحدان.و من آن «حاضرِ موجود» در میان آنانم؛ می‌شنوم و می‌بینم.

و منم آن که به «اَنزَعِ بَطین»، و «امیرالمؤمنین»، و «یَعســوبِ دین» ، و «ا مامِ متقین»، و «خداي عالَمین» کنیه داده شدم.و من امروز با «صورتِ اَنزَعیّهٔ ذاتي نوراني لاهوتيِ» خود برای شما ظاهر شدم...

و در آن به «اَنزَعِ بَطین» نامیده شدم؛ زیرا منم آن‌که تمامِ مشرکان را از رحمت جدا کردم، و شک و شرک را از دل‌های مؤمنان برکندم.

و حجت را بر قومِ کافرِ منکر در تمامیِ ظهورات تمام کردم ، آنگاه که با معجزات و قدرتِ خیره‌کننده (باهره) برایشان ظاهر می‌شدم، ولی به آن ایمان نمی‌آوردند.

و منم آن‌که از کیانِ (هســتیِ) خود دگرگون نشــدم، و از مکانِ خود تغییر نیافتم. و من «معنای معانی» و «پروردگارِ مَثانی» هستم ای سلمان!

آیا نمی‌دانی که منم آن‌که اژدها (ثُعبان) با من ســخن گفت، و ســنگریزه برایم به ســخن آمد، و دریاها به فرمانم بازایستادند ؟

و با «جِرّی» (مارماهی) سخن گفتم و او را به آنچه بود و آنچه شد، به سخن درآوردم.

و منم آن‌که «عمر بن عبدِوُدّ عامری» را کشـتم، و منم آن‌که «مَرحَب» را دو نیم کردم، و منم آن‌که جنیان را در چاهِ «ذات العَلَم» کشتم، و منم آن‌که درِ خیبر را از جا کندم، و منم آن‌که آن را چهل ذراع در هوا پرتاب کردم.

و منم آن‌که دستانم را پلی (جسری) قرار دادم و سپاه وارد شد و ارتش از روی آن عبور کرد.

و منم آن‌که «دَیّان یهودی» پیش از آنکه مرا ببیند به من ایمان آورد.

و منم آن که در هوا پرواز کردم و بر هفت قلعه فرود آمدم، و آنان گمان می‌بردند که قلعه‌هایشان آنان را از عذاب خدا بازمی‌دارد (حفظ می‌کند).

و منم آن‌که خورشـید را بارها و بارها برایشـان بازگرداندم، در حالی که با من سـخن می‌گفت و می‌گفت:

گواهی می‌دهم که تویی اول و تویی آخر و ظاهر و باطن، و تویی پروردگار من و پروردگارِ عالَمِین، و پروردگارِ پیشینیان و پسینیان، و پروردگارِ همگیِ خلایق.

و این سخن گفتن در برابرِ خاص و عام بود، اما مخالفان ایمان نیاوردند و گفتند: «این جز جادوگری دروغگو نیست». و این شیوهٔ (قرارِ) آنان از روزِ ندا تا پایانِ آغاز (آخرِ البداء) است ای سلمان.

و منم آن‌که گوسفند را زنده کردم، و منم آن‌که اسماعیل را به قوچی گران‌بها فدیه دادم.

و منم آن‌که گرگ را برای یعقوب به سـخن درآوردم، و در این امر ، آن گرگ تو هسـتی ای سلمان، و تو نخستین کسی هستی که برای «اِسم» من سخن گفتی.

و همانا مخالفان گمان بردند که من در نهانگاهِ چاه افتادم؛ و آن اشـاره به غیبتِ من و ظهورِ من در «اِسـم»ام بود، بدونِ جدایی و بدونِ دگرگونی از حالی به حالی. و گمان بردند که من بشری حاکم در مصر بودم، و نشناختند که من آن «ظاهر به ذاتِ خویش» بدونِ مثال (همتا) هستم

٦٠-ذکرِ نام‌های شهرها و باطنِ آن‌ها، و اینکه همهٔ آن‌ها را مثالی (نمونه‌ای) در آسمان است

ای سـلمان؛ بدان که مصر، اسـکندریه، صَـعیدِ اَعلی (مصرـ علیا)، یمن، حبشـه، فاس، مکناس، تونس، قابِس، رودس، طرابلسِ غرب، هند، سِـند، قندهار، نوبهار، شـاسـان، رَشمان، قم، کاشان، خراسان، رومان، قزوین و سمرقند.

و نوریذ، شیروان، بلخ، اهواز، سامرا، بصره، کوفه، کربلا، نجف، حلّه، بغداد، موصل، آمِد (دیاربکر)، ماردین، ارزروم، سنجار، دیار بکر، بَشحَنتان، حرّان و رُها (اُرفا).

و قلعهٔ روم، بیروت، غزه، باب، اِعزاز، حلب، مَعَرّه، حمص، حماه، دمشـق، نابلس، طرابلس شام، صیدا، عکّا، کَرَک، شوبَک، قدس، زرقاء، مدائنِ صالح، طیبه (مدینه)، مکه، نجد، جبله، لاذقیه، صهیون، انطاکیهٔ بزرگ، بیلان، بانیاس و اَدَنه.

و کرمان، نَکودیه، بولیه، قسطنطنیه، اِدرنه، کَفّه، رُم، مدائنِ بزرگ، اسپانیا، مالت، ونیز (بندقیه)، موکَر، رومانی و سایرِ جزایرِ احاطه‌شده در دریای محیط، و جزیرهٔ قبرس، طرطوس، سلیمیه، تدمر، لاندارین، و دِیر، رَحبه، کبیسه، معموره، جُبّه، عانه و حدیثه.

و هر سرزمینی که باشد، از مشرقِ دنیا تا مغربش، و از جنوب (قبله) تا شمالش، و از «جابلقا» تا «جابرسا»، و از محل طلوع خورشید تا غروبگاهش؛هر چه باشد از مساجد، مقامات، کلیساها، دیرها، مکان‌های صالح و هر مکانِ مبارکی؛در زمین، «مثالی» است برای آنچه در آسمان است.

زیرا هر سرزمینِ ستوده ، و شهرها، و خانه، و مقام، و مساجد و کلیساها و دیرها؛همگی «اِسم» من محمد بن عبدالله هستند؛ که آن را از (نورِ ذاتم ابداع کردم، و ذاتِ من «اُمّ المَدائن» است.

و آن (ذات)، دریایِ محیط بر تمامیِ سرزمین‌ها و شهرها و خانه‌هاست.و من به واسطهٔ آن، بدونِ مثال و بدونِ حد و بدونِ قیاس ظاهرم.

و همانا این زمین و مکان‌هایش و دریاهایش و آنچه در آن است -غیر از مؤمنان- همگی به شخصِ «دومی» است.

ولیکن من این شـیء را مَثَل‌هایی برای مردم قرار دادم جهتِ آبادانیِ هسـتی (کیهان) ای سلمان؛ تا هیچ امری از امور بر بندگانِ مؤمنِ من پوشیده نماند، و تا آنان را به آنچه در کلِ هستی است از تمامیِ احوال، و آنچه از خیر و شر در آن روی می‌دهد، آگاه سازم.

این را بفهم ای سلمان؛ و بدان که هر چیزی که در زمین است، مثالی در آسمان دارد؛ زیرا اهلِ آسمان پیش از اهلِ زمین آفریده شدند. و برای هر چیزی مقامی معین قرار دادم، و در کتاب هیچ چیزی را فرونگذاشتم.

٦١- داستانِ نبی‌الله صالح و باطنِ آن

ای سـلمان؛ و بدان که همانا من «ادریس» را به جایگاهی والا (مکان علیّ) بالا بردم. و بدان که بالا رفتنِ (ارتفاعِ) او، ظهورِ من به واسطهٔ او، و شرافت بخشیِ من به اوست.

و من قومِ صالح را هلاک کردم و شهرهایشان را زیر و رو نمودم، آنگاه که «اِسم» من آنان را به پرسـتش من فرمان داد، و آنان را دربارهٔ «ماده‌شـتر» (ناقه) و بچه‌اش (فصـیل) سفارش نمود و به آنان گفت: این ماده شتری است که نوبتی از آب برای اوست و نوبتی از آب در روزی معلوم برای شما ست (١٥٥) و به آن گزندی نرسانید که عذابِ روزی بزرگ شما را فرامی‌گیرد (١٥٦). سوره شعراء

پس گفتند: «آن را حفظ می‌کنیم و قدرش را می‌شـناسـیم.» و چون با شـیاطین خود خلوت می‌کردند، می‌گفتند: «همانا ما مسخره‌کنندگانیم.»

و من به آنان و به اعمالشــان داناترم. و «اِســم» خود را فرمان دادم که آنان را بیم دهد و از عذاب برحذر دارد، در این آیهٔ دوم که به آنان می گوید: {پس فرســتادهٔ خدا به آنان گفت: مادهشــترِ خدا و نوبتِ آبش را رعایت کنید (۱۳) پس او را تکذیب کردند و آن را پی کردند (کشــتند)؛ پس پروردگارشــان به ســببِ گناهشــان بر آنان عذاب فروریخت و با خاک یکسانشان کرد (۱۴) و از سرانجامِ آن بیمی ندارد (۱۵)}. سوره شمس

و بدان ای سلمان، که «صالح» همان «اِسم» من است، و «ناقه» معرفتِ من است، و «پی کردنِ» آن، انکار (جحود) و نپذیرفتنِ آنان نسبت به من، و نسبت به «اِسم» من، و نسبت به توست ای سلمان.

و در وجهی دیگر؛ اما «ناقه»، «ام سلمه» است و او تو هستی؛ و بچهٔ آن، «مقداد» است.

و در وجهی دیگر، آن «بَهِیمةُ الأنعام» (چهارپایانِ زبان‌بسته) ستوده است؛ که برای شما حلال گشته است، زیرا او نخستینِ آنان است، و او تو هستی ای سلمان، و «انعام»، «عالَمِین» هستند.

و اما «بَهِیمةُ الأنعام» نکوهیده، «عایشه» است؛ و انعامِ او، آن «نُه گروه» هستند و او نخستینِ آنان است.

و آنان کسانی هستند که در حقشان این آیه را گفتم: ﴿آیا می‌پنداری که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند؟ همانا آنان جز مانندِ چارپایان نیستند، بلکه گمراه‌ترند (۴۴)﴾. سوره فرقان

زیرا آنان همان شیاطین و گمراهانِ گمراه‌کننده‌اند؛ که معرفتِ مرا از آغازِ پیدایش (اول البدء) انکار کردند.و آنان بر انکار و نپذیرفتنِ خود باقی می‌مانند؛ زیرا با فرمانِ من که «اِسم» خود را دستور دادم تا آنان را بدان فرمان دهد، مخالفت کردند.

پس او آنان را فرمان داد و برحذر داشت، اما با او مخالفت کردند و مرا انکار نمودند و «اِ سم» مرا انکار کردند، و تو را انکار کردند ای سلمان، و «اهلِ مراتبِ قدسِ» مرا انکار نمودند.پس چون معرفتِ مرا و ایمان به مرا انکار کردند –و من به تمامیِ احوالشان و آنچه در زمین فساد می‌کنند، آگاهم پس فرستادگان (رسل) را فرستادم تا از آنان انتقام گیرند و عذابِ دردناک را به آنان بچشانند.

و آنان را فرمان دادم که صالح را از آن آگاه سازند، و او را فرمان دهند که از شهرها خارج شود، و هر که از مؤمنان با او ست را به خارج از شهرها ببرد، و شهرها را بر سرِ قومِ مخالفان زیر و رو کنند.

پس در آن هنگام، شهرها را با ساکنانِ مخالفش در کمتر از یک چشم برهم زدن زیر و رو کردند.

و آنان را به صورتِ سنگ مسخ نمودم و آنان را هیزمِ دوزخ قرار دادم. و آنان کسانی هستند که در حقشان گفتم: (هیزمِ آن، مردم و سنگ‌ها هستند).

و آن همان ..«آتشِ نکوهیده».. است که فرشتگانی خشن و سختگیر را بر آن گماشتم که هرگز خدا را در آنچه فرمانشان دهد نافرمانی نمی‌کنند و آنچه را فرمان می‌گیرند انجام می‌دهند.

و آتشِ نکوهیده، همان «مَسُوخیت» است. و من آنان را مایهٔ عبرتِ عبرت‌گیرندگان قرار دادم ای سلمان.

٦٢- ظهورِ مولای بزرگ، که عزّت او والاست، در یونان

بدان که من و نامم و تو، نه از جای خود حرکت می‌کنیم و نه دچار دگرگونی می‌شویم؛ و آنچه ظهور ما نزد بندگان خوانده شده، چیزی جز نمود و تجلّی‌ای در دیدگان آنان نیست. این را تنها برای برپایی حجّت بر خلق قرار دادم.

ای سلمان، بدان که من همان کسی هستم که در گنبدهای یونانی ظهور کردم. من همان ارسطو طالیس بودم و(مقام)اسمم لقمان حکیم بود، و نام تو(باب)سقراط حکیم. من همان کسی هستم که حکمت را به شما آموختم و آن را به دست بندگان آشکار کردم.

من همان کسی هستم که همهٔ گیاهان را به نام «لقمان» به سخن درآوردم و آن‌ها را واداشتم که از زیان و سود خود با او سخن بگویند، و من بودم که تو را آگاه ساختم.

نخســتین چیزی که از میان همهٔ علف‌ها و درختان و میوه‌ها و گل‌ها بر روی زمین رویید، درخت آس خسروانی[۴۷] و گیاه آذریون بهمنی[۴۸] بود. اکنون درباره‌ی سبب پیدایش آن‌ها به تو خبر می‌دهم، ای سلمان.

بدان هنگامی که من از دلِ دریای محیط بر قوم فارس آشــکار شــدم، ظهوری بود مطابق صورت و مثال خودشان، در همان صورت ذاتی بی‌موی من؛ و این برای مأنوس ساختن بندگان بود. من همان ار سطو طالیس حکیم بودم و نامم لقمان بود و نام تو سقراط. زبان مردمان آن سرزمین، زبان اهل آن گنبد یونانی بود .

پس فرمان دادم که «نام من» آنان را صدا زند و بگوید: این است خدای شما، آفرینندهٔ شما و پروردگار شما و پروردگار نیاکان نخستین شما. مؤمنان سخنش را پذیرفتند و مشرکان درباره‌ی من، و نامم، و درباره‌ی تو دچار شــک شــدند. آنان به «نام من» گفتند: اگر این واقعاً خدای آ سمان‌ها و زمین ا ست، بگذار پدران و خویشان ما را که مرده‌اند زنده کند. اگر آنان را زنده کرد، گواهی می‌دهیم و ایمان می‌آوریم که اوســت خدای ما، پروردگار ما و پروردگار نیاکانمان.

[۴۷] درختی است که میوه‌های آن نرم و سیاه است و آن‌ها را می‌خورند یا خشک می‌کنند و به‌صورت نوعی ادویه به‌کار می‌برند. در لبنان و عراق آن را «یاس» می‌نامند و در مغرب (مراکش) «ریحان». از آن روغنی استخراج می‌شود که در پزشکی برای مراقبت از پوست و بدن استفاده می‌گردد.

[۴۸] این گیاه را «علفِ قدیس یوحنا» نیز می‌نامند. گل‌های آن در فصل پاییز شکوفا می‌شود. از نظر پزشکی به‌عنوان ضدالتهاب، و برای درمان سرماخوردگی، سرفه، زخم پای دیابتی، درمان افسردگی و بسیاری استفاده‌های درمانی دیگر به‌کار می‌رود.

پس فرمان دادم که «نام من» به آنان بگوید: بر قبرهای مردگان و بستگان خود آتش بیفروزید. آنان چنین کردند و بر آرامگاه‌ها آتشی افروختند. سپس فرمان دادم که «نام من» بر آن آتش آب بپاشد. چنین کرد، و مردگان را ندا داد؛ و آنان پاسخش را دادند.

مردگان گفتند: گواهی می‌دهیم آن کسی که تو را فرمان داده جان‌های ما را زنده کند، پروردگار ما، آفرینندهٔ ما، زنده‌کننده و میرانندهٔ ماست؛ اوست که ما را زنده کرد و فرمان داد که با تو و خانوادهٔ خود گفتگو کنیم. در این هنگام، مؤمنان ایمانشان استوار شد و مشرکان آشنایی با من را ناخوش داشتند و گفتند: این جادویی آشکار است.

٦٣- تفصیل و حقیقتِ گیاهان

و در همان روز، گیاه «آس» و «آذریون» روییدند، و اصل همهٔ آن‌ها از همان آب بود... و آن آب، خودِ تو هستی، ای سلمان؛ و همهٔ گل‌ها جز تو، از تو نیرو می‌گیرند.

آس همان مقداد است، و آذریون همان ابوذر. و همهٔ علف‌ها، درختان، و گیاهانی که بر روی زمین روییده‌اند و به نام من «لقمان» به فرمان من به سخن آمدند، همان جهانیان‌اند.

اما درختِ خار همان نخستین و دومین و سومین است. و گلِ سرخ با شخصیت محمد بن ابی‌بکر مطابقت دارد. و به همین دلیل گفتم: زنده را از دلِ مرده بیرون می‌آورد و مرده را از دل زنده بیرون می‌آورد؛ و مؤمن در خانهٔ کافر زاده می‌شود و کافر در خانهٔ مؤمن

و همچنین میوه‌ها، نسرین، یاسمن، لبان (کندر)، و زنبق؛ همهٔ این‌ها گل‌هایی پاک پدید می‌آورند و در آن‌ها رایحه‌ای خوش و پاکیزه هست؛ همچون گلِ نارنج، کبّاد (ترنج)، و لیمو.

اما گیاهانی که از آن‌ها بوی خوش و ارزشمند برمی‌خیزد، بنفشه است و «المضعِف»، و نیز نرگس و خزّام و بَردَقوس، ریحان، میخک، و نَمّام؛ و همچنین دیگر گل‌ها و گیاهان و درختان و ادویه‌های زمین. همهٔ این‌ها از نوری یگانه سرچشمه می‌گیرند، *برای هر یک نوع و مقام معیّنی است*؛ و در زمین درجاتی دارند و برای بندگان منافعی، و برای مردم نمونه‌ها و نشانه‌هایی هستند تا منافع گیاهان را بشناسند، و جایگاه صاحبان مراتب بالا و منزل‌های آنان را در مراتب پایین دریابند.

این گیاهان را نیافریدم مگر به‌عنوان مثال‌هایی برای مردم؛ و گواه این گفتهٔ من است: «این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم شاید که بیندیشند.

ای سلمان، بدان که همهٔ رایحه‌های پاک و خوشبو، مانند مُشک ناب، زباد خالص، کافور پاک، و عَنبر خام خوشبو؛ و همچنین گیاهان ادویه‌ای مانند زنجبیل، دارچین، میخک، فلفل، جوز هندی، سنبل، تنبل، «بِسیاسه»، «أبروح»، خولنجان، زورَند، کندرِ گنجشکی، جِداوِد هندی، مُسْتکی، زعفران، مَحلب، زیره، شَمَرّه (رازیانه)، یانسون (بادیان)، زرنَب، سیاه‌دانه، کندرِ نر، کندرِ جاولی، عود قَمّاری، عود صَلیب، و دیگر

انواع ادویه‌ها؛و نیز گل‌ها، گیاهان، درختان، میوه‌ها، دشت‌ها، بیابان‌ها، کوه‌ها، دریاها، رودها، و هر چیزی که در این کتاب برایت ذکر کرده‌ام، ای سلمان؛ همهٔ این ها «با اشخاصِ جهانیان» هستند. و جهانیان از پدید آمدن، آلودگی، سکون و ماندن در سرای فرودین منزّه‌اند. بدان که هر چیزی که از زمین برمی‌آید، دوباره به آن بازمی‌گردد، ای سلمان!

اما درختان بد و ناپاک و گزنده، عبارت‌اند از: درخت ورد، دفله، عوسج، عَلّیق، دَردار، غیلان، و دیگر درختان و گل‌ها و گیاهان گوناگونِ زیان‌بار و هلاک‌کننده؛ این‌ها «با اشخاصِ نه‌تن از تبهکاران» مطابقت دارند، زیرا از درخت ناپاک و بد و ملعون برخاسته‌اند؛ همان ریشهٔ هر ناپسندی و آزار... و لعنت بر آن‌ها تا روز قیامت.

بدان ای سلمان، که همهٔ این گل‌ها، ادویه‌ها، درختان، میوه‌ها، و همهٔ بوهای خوش و پاکیزهٔ آشکار؛ ریشهٔ همهٔ آن‌ها تویی. نورشان از نور توست، و نور تو از نور نام من است، و نور نام من از نور ذات من. و همه نور واحدند.

٦٤- نابود ساختنِ قوم لوط به دست مولای والا، جلّ جلاله

ای سلمان، بدان که من همان کسی هستم که قوم لوط را نابود کردم، هنگامی که در زمین فساد کردند، با نام من مخالفت نمودند، قدرت مرا انکار کردند، و بر کفر و فساد و انکار و سرکشی پافشاری کردند و در زمین ستم پیشه شدند. پس فرستادگانی را که پیش‌تر

نزد قوم صالح فرستاده بودم، به سوی ایشان گسیل داشتم؛ آنان عبارت بودند از جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل. و تو و آنان هیچ تفاوت و جدایی با یکدیگر ندارید. من فرمان داده بودم که زمین را بر آنان واژگون کنند و ایشـــان را تا پایین‌ترین مراتب نابودی فرو برند.

فرســتادگان به ســوی لوط رفتند. زن او آن‌ها را دید؛ و او همان زن نوح بود، و او عایشـۀ حمیراء بود ـــ که لعنت بر او باد. پس نزد قوم خود رفت و به آنان گفت: «نزد لوط چهار نوجوان هستند که زیبایی شان ستارگان را شرمسار می کند.» هنگامی که قوم او این را شــنیدند، نزد لوط آمدند و گفتند: «ای لوط، این پسرـــان را به ما بده تا از آنان بهره‌مند شویم[49].لوط به آنان گفت: «هیچ‌یک از آنچه وصف می کنید نزد من نیست.

سپس لوط نزد فرستادگان آمد و آنچه از قوم خود دیده بود برای آنان گفت. فرستادگان به او گفتند: مترس؛ تو را پروردگارت فرســتاده و او می‌داند که قوم تو در زمین فســاد

[49] آیات چنین می گویند: سوره هود ۷۷ـ۷۹

۷۷ :هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند، او از حضورشان اندوهگین شد و از روی درماندگی دلش تنگ شد و گفت: «این روز، روز سختی است.۷۸ :قوم او با شتاب به سوی او آمدند؛ زیرا پیش از این هم کارهای زشت انجام می‌دادند. لوط گفت: «ای قوم من! اینان دختران من‌اند، که برای شما پاک‌ترند. از خدا پروا کنید و مرا در میهمانانم رسوا نسازید. آیا در میان شما یک مردِ درستکار نیست؟«

۷۹ :گفتند: «تو خوب می‌دانی که ما نسبت به دخترانت حقی نداریم؛ و تو نیز می‌دانی که ما چه می‌خواهیم.

آیات سورۀ شعراء) ۱۶۵ـ۱۶۶

آیا شما از میان همۀ جهانیان، با مردان نزدیکی می‌کنید؟

و همسرانی را که پروردگارتان برای شما آفریده رها می‌کنید

بلکه شما مردمی هستید که از حد تجاوز کرده‌اید

کرده‌اند. ما نزد تو فرستاده شده‌ایم تا آگاهت کنیم که تو و قوم مؤمنت از شهر خارج شوید. مولای ما به ما فرمان داده که این شهر را بر آن قوم تبهکار واژگون کنیم، و به‌زودی خواهیم دید که آنان چه عذابی دردناک خواهند چشید.

پس در آن هنگام، لوط و کسانی از مؤمنان که همراه او بودند، از شهر بیرون رفتند؛ جز همسرش که با کافران باقی ماند. سپس فرشتگان آن قوم را به صاعقه درانداختند و مردم بی‌هوش و در هم کوبیده بر زمین افتادند. پس فرستادگان، شهر را گرفتند و بالای آن را به پایین تبدیل کردند و قوم را نابود ساختند؛ و همهٔ این‌ها به فرمان من بود، ای سلمان.و من همانم که به قوم‌ها گفتم:

آیا ندیدند که چه بسیار مردمی را پیش از آنان هلاک کردیم، و آنان هرگز به این دنیا بازنمی‌گردند؟ سوره یس، آیه ۳۱

ای سلمان، پس از چنین نابودی، آنان به بشریت بازنمی‌گردند؛ زیرا بازگشتی برایشان باقی نمانده است. آنان پس از هلاکت، به «مسوخیت» و عذاب بازمی‌گردند و در چرخه‌های آفرینش و گردش‌های وجودی تکرار می‌شوند.

و من همانم که آنان را نابود می‌کنم و نابودکنندهٔ جبّارانِ نخستین و واپسین هستم. من هلاک‌کنندهٔ عاد و ثمود و قوم تُبَّع هستم. و من همانم که یغوث و یَعوق و نَسْر را نابود کردم؛ و آنان بسیاری را گمراه کردند.

و اما گمراهی شان از آن‌جا بود که هرگاه قدرتی آشکار برایشان ظاهر می ساختم، آن را انکار می‌کردند و در برابر آن قدرتی برای خود برمی‌ساختند؛ پس اعمالشان فاسد می‌شد و خود نمی‌دانســتند که من همان خدای آنان و آفرینندهٔ آنانم؛ من هســتم که آنان را زنده می‌کنم و می‌میرانم، و من نابودکنندهٔ آنانم، ای سلمان!

٦٥- حقیقتِ «اِرَم ذاتِ العِماد» و پاسخ به سخنان اهل کوفه

پس اهل کوفه و مخالفان دربارهٔ «اِرَمِ ذاتِ العِماد، که همانندش در شــهرها آفریده نشــده» چه می‌گویند، ای ســلمان؟ گفتم: مولای من، تو داناتری و تو دانای رازهای پنهانی. آنان می‌گویند: هنگامی که عادِ اکبر ادعای الوهیت کرد، باغی (بهشــتِ زمینی) برای خود ساخت. پس چون آن را به پایان رساند و خواست در آن وارد شود، خداوند عزرائیل را فرستاد تا پیش از ورود، جان او را بگیرد.

مولای ما جلّ و علا فرمود: اهل کوفه و مخالفان در آنچه گفتند دروغ گفتند. بدان ای سلمان که ضدّ، هرگز قدرتی همچون قدرت الهی ندارد. و «اِرَم ذاتُ العِماد، که همانندش در شهرها آفریده نشده» همان ذاتِ بلند و قدرتِ لاهوتی است.

و «شهرها» همان «اسم» است، چنان‌که پیش‌تر برایت گفته شد. و بهشتی که پهنای آن آسمان‌ها و زمین است... برای پرهیزگاران آماده شده است.

زیرا آسمان‌ها و زمین همان «دو جهان»اند؛و پرهیزگاران همان «مؤمنان عارف»اند؛و این همان « صورتِ ذاتیِ انزعیه من» ا ست؛و همان «بهشتی ا ست که دگرگون نمی شود» و تکیه‌گاه و ستون مؤمنان است.

ساکنان آن، حورالعین و نوجوانان (وِلدان) هستند؛ و آنان همان دو جهان‌اند. زیرا آن بهشتِ والا و فراخ و رفیع، همان «ذات» ا ست—نورِ انوار و سرچشمهٔ اسرار. ا صلِ هر نوری و معدنِ هر ظهوری است. از آن بیرون می‌آیند و به آن بازمی گردند.

و من یگانهٔ صاحب آن هستم. من آنم که عادِ اکبر را آفریدم، و او همان «عُمر» ا ست—که لعنت بر او باد تا ابدالآباد و بی‌پایانِ روزگاران.

٦٦–نبیّ خدا داوود و باطنِ داستان او

ای سلمان، بدان که من همانم که آهن را برای داوود نرم کردم؛ و آهن، خودِ تو هستی، و داوود، نامِ من است. پس او از آن آهن، زرهی ساخت و آن را بسیار حلقه‌حلقه قرار داد. و بدان که این حلقه‌ها همان «دو جهان» هستند، ای سلمان.

بدان که من دربارهٔ داوود، او را در «نود و نه میش» اختصاص دادم، و اکنون دربارهٔ آن‌ها تو را آگاه می‌کنم، ای سلمان. آنان عبارت‌اند از:تو، پنج یتیم، نقیبان، منبّأون، نوافلِ نماز، و اشخاصِ شب‌های رمضان. این‌ها نود و نه میش‌اند.

و اما آن یک میشِ یگانه، «فاطر» ا ست. و داوود، نامِ من ا ست ای سلمان. و سنگی که موسی با عصا بر آن زد و از آن دوازده چشمه بیرون جَست، آنان سطرِ امامیّه‌اند.

و سنگِ سیاه، مقداد ا ست؛ و در معنایی دیگر، مو سی همان نام من ا ست؛ و ع صا تو هستی، و سنگ، مقداد است. و همان سنگی ا ست که مو سی با عصا بر آن زد و دوازده چشمه از آن جوشید. و بدان که این دوازده نفر، همان نقیبان‌اند.

٦٧- چین، و باطنِ داستان‌های ایّوب و یونس، و حقیقت دریاها و رودها

ای سلمان، اما «چین» خودِ تو ه ستی؛ و «چ شمهٔ چین» نامِ من ا ست. و من همانم که بر چین برتری دارم. من همانم که با «ذاتِ بلند» آشکارم؛ ذاتی که هیچ نام و صفت و حد و توصیفی نه بر آن و نه بر من روا نیست.

آ یا همهٔ مردم نمی‌دا نند که آبشخورشان از نام من است، ای سلمان؟ و مردم ستوده همان «دو جهان» هستند. من همانم که با ذاتِ بلند آشکار می‌شوم، و منزّه‌ام از نام‌ها و صفات. من دانای اسرار نهفته‌ام، و از من ا ست که برهان‌های رو شن پدیدار می‌شود. من آفرینندهٔ جان‌ها هستم، برانگیزانندهٔ خلق و امّت‌ها، و آفرینندهٔ لوح و قلم.

بدان، ای سلمان، که من همانم که ایّوب را از بلایش ر هایی دادم؛ یعنی او را در زیرِ درخششِ نورِ ذاتِ خود پنهان کردم. و بدنِ ایّوب، خودِ تو هستی، ای سلمان؛ و «کِرم‌ها»

همان دو جهان هستند. و همسرش «فاطر» است؛ و او همان ایّوب است، بی هیچ تفاوت و جدایی، ای سلمان!

بدان که من همانم که یونس را از شکم نهنگ بیرون آوردم. و بدان که یونس، نام من است؛ و نهنگی که او را حمل می‌کرد، خودِ تو بودی—یعنی ظهورش در تو بود. و اما دریای محیط همان «ذاتِ من» است که همهٔ نورها از آن پدیدار می‌شوند و در آن ناپدید.

و نهنگ‌ها و آفریدگانِ دریا همان «دو جهان و آنان که پس از ایشان‌اند از اهلِ صفا» هستند، ای سلمان.

بدان که دریاها، ساحل‌ها، فرات، دجله و رودهایی که در قرآن عظیم برای شما یاد کردم، همان «دو جهان» هستند. و بدان که این زمین و کوه‌هایش و دریاهایش و کرانه‌هایش و نیل و فرات و رود هایش—و هر چه در این جهان است مگر مؤمنان نکوهیدها ند. و آنان برابرند با «شخص اول و دوم و سوم» و آنچه پس از ایشان می‌آید از «جهان کدورت»؛ که لعنت بر آنان تا روز دین. و بدان ای سلمان، من آنان را نیافریدم مگر برای آبادانیِ آفرینش.

٦٨- معنای «نفسِ کلی» و پاسخ به سخنان اهلِ کوفه

ای سلمان، بدان که ذات ازلی من همان صورتِ بی‌مویِ من (صورتِ اَنزَع) است؛ و نام من همان «نفسِ کلی و جایگاهِ نام‌های نورانی» است.

ای سلمان، اهلِ کوفه و مخالفان دربارهٔ *نفسِ کلی* چه می‌گویند؟ گفتم: مولای من، تو داناتری. آنان می‌گویند نفس‌های چهارگانه در بدن‌ها ساکن‌اند؛ و آن چهار عنصر قائم در بدن‌اند: آب، هوا، خاک و آتش؛ و برابرند با خون، بلغم، صفرا و سودا. و مدّعی هستند که «نفسِ کلی» در بدن‌هایشان محصور است.

مولای ما عزّ و جلّ فرمود: مخالفان و اهل کوفه دروغ گفتند. «نفسِ کلی» نام من است که قدرتش در همهٔ مخلوقات جاری است؛ و در جسمی محصور نیست، و در هیچ عنصر ناسوتی قرار نمی‌گیرد؛ زیرا آن را از نور ذات خویش پدید آوردم، و به نیاز خود آشکارش ساختم، و به حکمت خویش آن را نمایان نمودم.

و من به او گفتم: ﴿ای نفسِ آرام‌یافته، به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که خشنود و مورد رضایت هستی. در زمرهٔ بندگانم درآی، و وارد بهشت من شو.﴾ (فجر ۲۷–۳۰)

و معنای این فرمان آن است که چون او را از نور ذات خود آفریدم، به او گفتم: «پیش آی» پس بدون اتصال پیش آمد؛ و گفتم: «بازگرد» پس بدون گسست بازگشت. در آن هنگام، همهٔ امور را به او سپردم و او را چشمِ بینایم، گوشِ شنَوایم، امینم و پیام‌آورم گردانیدم.

و نفس‌های سه‌گانهٔ قائم—آب، هوا و خاک—همان اول، دوم و سوم‌اند.

اما «روح»، از عناصر آتشـین اسـت و اصـل آن از نورِ نام من اسـت؛ و روح، در بدن‌ها «عاریتی و امانتی» است، چون چراغی در جایی تاریک؛ هرگاه روغنش پایان یابد، چراغ خاموش می‌شود.و گواه بر آن، گفتار من است:

﴿از تو در بارهٔ روح می پرسـند؛ بگو روح از فرمان پروردگارِ من اسـت، و جز اندکی دانش به شما داده نشده.﴾ (اسراء ۸۵)

و «نام» ربّ همهٔ بندگان نورانی و بشری است؛ و آنان جهانِ بزرگ و جهانِ کوچک‌اند. فرمان من در آنان نافذ است؛ و فرمان من همان نامِ من است؛ و او ربّ همهٔ خلایق است؛ و من ربّ اربابم.

بدان که ارباب همان «سطر» هستند؛ و آنان خانه‌های من‌اند، و من پروردگارشان هستم؛ و ظهور من در آنان است در ذات ازلی‌ام و نورهای درخشانم. و من فرمانروای زنبورانم، و آنان دو جهان‌اند؛ و پادشاه‌شان نام من است، و آنان مؤمنان و مؤمناتند.

بدان من همانم که از ذات خود دگرگون نمی‌شـوم. و «سـیّد محمّد» نفسِ من اسـت، و عـرش مـن، و حـجـاب مـن، و جـایـگـاه ذات مـن، و محـل صـفـات مـن. و همهٔ نعوت و صفات را بر او قرار دادم، و فرمان دادم که آن‌ها را بر تو بنهد، ای سلمان؛ و تو آن ها را بر جهان بزرگ قرار دهی؛ و جهان بزرگ بر جهان کوچک؛ و جهان کوچک بر جهانِ مزاجِ بشریِ فرودین؛ و همهٔ این‌ها به فرمان من و به قدرت من است.

٦٩- در اینکه هر چیزی به اصلِ خود بازمی‌گردد، و اینکه «ساعت» بر مؤمنان نزدیک است

و بدان ای سلمان، که هر چیزی که از زمین است به زمین بازمی‌گردد. و بدان که «برگزیدگان» از مؤمنانی که صاف و خالص شدند، به صورتِ «نور» بازمی‌گردند.

و «عالَمِین» و تو و «اِسم» من؛ در کالبدِ بشری مانند سایر بشر حلول نمی‌کنید، و بر شما نه «حدوث» و نه «کدورت» واقع نمی‌شود.

زیرا هر چیزی از عناصر به اصلِ خود بازمی‌گردد، و شما نوری از نور هستید، و به نوری بازمی‌گردید که از آن آغاز شدید ، و آن نورِ ذاتِ من است.

و من «معنایی» هستم که با هیچ مثالی قیاس نمی‌شوم، و در گفتارِ هیچ گوینده‌ای نمی‌گنجم. و نه فراتر از من غایتی است و نه پس از من نهایتی.

این را بفهم ای سلمان، و قدرِ آنچه از معرفتِ خود به تو رساندم را بدان. و بر طاعت مداومت ورز که در آن « شخصِ ساعت» را می شناسی؛ و آن «اِسم» من « سید محمد بن الحسن» است.

و بدان ای سلمان، که «ساعت» بر مؤمنانِ عارف نزدیک است، و بر شک‌کنندگانِ مشرک دور است.

و بدان ای سلمان، هرکس مرا –به ذاتم، و «اِسم»ام، و «باب»ام، و «مراتبِ قدس»ام– بر اساس حقیقت بشناسد؛ پس آنان از اولیای مؤمنِ ما هستند که «ساعت» و «شخصِ» آن را می‌شناسند و آن را نزدیک می‌بینند، در حالی که مشرکان آن را دور می‌بینند.

پس اما مؤمنان، همان عارفان‌اند؛ و آنان کسانی هستند که «اِسم» مرا شناختند –همان اسمی که از نورِ ذاتم ابداعش کردم– و مرا به ذاتم شناختند. و آنان کسانی هستند که «ساعت» را نزدیک می‌بینند و باطنِ آن را می‌شناسند.

۷۰- سخنی در مقامِ «اِسم» (عَزَّعِزُّهُ)

و «ساعت» ، «اِسم» من است؛ اگر بخواهم او را در زیرِ تپه‌های (یا: امواجِ) نورِ ذاتم پنهان می‌دارم، و اگر بخواهم آشکارش می‌سازم در حالی که من باطنِ او هستم.

و بدان ای سلمان، که همانا ظاهرِ من «امامت» و «وصیت» است، و باطنِ من «غیبی» است که درک نمی‌شود.

و «اِسم» من، «ظاهرش رسالت و نبوت، و باطنش الله است»؛ و او «اِسم» من و «اِسمِ ذاتِ» من است.

و بدان ای سلمان، که اگر صد هزار هزار اسم و بیشتر از آن برای من شمرده شود، همگی همان «اِسم» من محمد است؛ که نورش از من جدا نمی‌گردد. و اوست «قائم» (برپادارنده) در تمامیِ زمان‌ها و روزگاران. پس این است مقاماتِ «اِسم» من و معرفتِ من به ذاتم؛ که

همانا تو را از آنها آگاه ســـاختم و تو را «باب» (درگاه) خویش قرار دادم و این برای «عالمَین» است. و من امروز تو را از آغازِ (پیدایشِ) تو خبر می‌دهم ای سلمان!

بدان که همانا من «اِسم» خویش را از نورِ ذاتِ خود -آن صفحۀ نور- اختراع کردم؛

پس او را نامیدم :الله، عرش، بیت ، اِسم، حجاب، محمدِ حَمد ، نورِ عظیم، رسولِ مُقیم ، و رسول کریم.

٧١- حقیقتِ «بابِ اعظمِ» خدا سلمان، و اهلِ مراتبِ قدس از یارانش

ســپس همانا من او («اِســم») را فرمان دادم تا از نورِ خویش نوری بیافرینند؛ پس تو را آفرید و تو را «آســمان» (سَــماء) نامید؛زیرا تو با نورِ خود بر «عالمَین» برتری یافتی (سُــمُوّ یافتی). و تو را آن آبِ شــیرینی نامید که «عالمَین» به واســطۀ تو زنده می‌شــوند، و ســایرِ مؤمنانی که از سرچشـــمۀ معرفتِ تو می‌نوشـــند، و تمامیِ بندگان به واســطۀ تو زنده می‌گردند.

و تو «خروسِ عرش» هســتی که نخســتین کســی بود که ندا را شــنید؛ تو «عالمَین» را ندا دادی، و تویی آن که در هر وقتی آنان را به معرفتِ من فرا می‌خوانی. و تو آن «کرســیِ گسترده» هستی که مؤمنانِ عالمَین را در دانش و عملِ صالح وسعت بخشیدی.

و تو «جبرئیل» هستی که به واسطهٔ تو تمامیِ دل‌ها را جبران کردم (التیام بخشیدم)، و او را فرمان دادم که تو را امینِ وحیِ خویش و خزانه‌دارِ سرِّ خویش قرار دهد. و تو آن نوری هستی که از نورِ «اِسم» من مشتق شده است.

و تویی نخستین کسی که بر آدم سجده کرد. و تو کشتیِ نوح هستی. و تو ناقهٔ صالح هستی. و تو حکمتِ لقمان هستی که به واسطهٔ آن در میان مردم ظاهر شد. و تو آن رسولی هستی که به سوی لوط رفت و شهر را با اهلش زیر و رو کرد.

و تو منجنیقِ ابراهیم هستی که بر فرازِ تو بالا رفت. و تو «حِجرِ اسماعیل» هستی. و تو گرگِ یعقوب هستی که برای او به سخن آمد. و تو عصای موسی و کوه طور سینا هستی. و تو آن سدّی هستی که اسکندر بر قومِ یأجوج و مأجوج بنا کرد. و تو آن دیواری هستی که خضر آن را بر روی گنج برپا داشت؛ و خضر «اِسم» من است، و گنج معرفتِ من است. و تو آن کشتی‌ای هستی که خضر آن را سوراخ کرد.

و تو جسدِ ایوب هستی. و تو آن آهنِ چینی هستی که برای داوود نرم شد. و تو یکی از میش‌های او هستی. و تو انگشتر برای سلیمان هستی، و تو بساط (فرش/ تخت) هستی. و تو هدهد هستی، و تو مورچه هستی. و تو کلاغ هستی، و تو سگِ نگهبان هستی که با اهلِ کهف و رقیم بودی. پس کهف «اِسم» من است.و رقیم «فاطر» است.

و تو آن «چوبِ دار» هستی که عیسی مسیح بر روی تو بالا رفت؛ و یهود گمان بردند که او را کشتند و به دار آویختند. و همراه با «اِسم» خود بر آنان نازل کردم: و او را نکشتند و او را به دار نیاویختند، بلکه امر بر آنان مشتبه شد).

و منم آن‌که ادریس را به جایگاهی والا (مکانِ عَلیّ) بالا بردم، و تو آن مکانی هستی که بر روی تو بالا رفت.و هر مکانی که «اِسم» من بر آن بالا رود (عُلو یابد)؛ پس آن تو هستی ای سلمان.

و تو امروز در این «گنبدِ ها شمیِ محمدیِ عربی»، به « سلمان فار سی، پسرِ بَهیرِ خُدری»[۵۰] نامیده شدی. و تو «سَلسَل» و «سَلسَبیل» هستی، و تو «جابر» هستی.

و جبرئیل باطنِ تو ست، که در آن رحمت ا ست و از جانبِ تو عذاب نازل می شود.و تو بابِ (درگاهِ) رشد و هدایتی، و تو بابِ دین و بابِ ایمانی، و تو «حق» هستی.

و به‌زودی به «محمد بن ابی‌زینب»[۵۱] خوانده خواهی شد، و به «ابو شعیب محمد بن نصیر» خوانده می‌شوی.و تویی آن‌که این «شُعبه» را منشعب می‌سازی و آنان را به سوی (معرفتِ من)، و به سوی ایمان (به «اِسم» من، و به تو، و به اهلِ مراتبِ قدسِ من) هدایت می‌کنی.و تو در «اَکوار» (دیارها) و «اَدوار» (روزگاران) «باب» هستی.و تو آن سومین کشتی هستی که از «اُنبوب» (لوله/ مجرای نور) خارج می شود.و تو حاملِ «اِ سم» من

۵۰ اُبُوْ عَبْدِ اَللّٰهِ رَوْزْبَةَ سَلْمَانُ اَلْمُحَمَّدِيُّ اَلْفَارِسِيُّ مِنْهُ اَلسَّلَامُ.
۵۱ أَبُوْ اَلْخُطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِيْ زَيْنَبَ اَلْبَزَّازُ اَلْمُوْصِلِيُّ مِنْهُ اَلسَّلَامُ.

«محمدِ قائمِ آرزوشـدهٔ منتظَر» هسـتی.و در وجودِ تو مردانِ او و یارانش و فرشـتگان و رسولان گرد می‌آیند، و تو آن اسبی هستی که در زیرِ پای اوست.

و تو نورِ شرقی و تو نورِ غربی، و تو نورِ مشرـق‌ها و تو نورِ مغرب‌هایی، و تو نورِ دو مشرـق و نورِ دو مغرب هسـتی، و سـایرِ عوالم در رتبه پایین‌تر از تو هسـتند.و آنان (یاران/ مؤمنان) همان «عالَین» هستند که بر آدم سجده کردند.و آنان کسانی هستند که در کشـتی نوح بودند.و آنان بنی‌اسرائیل در «دَوْرِ» یعقوب هسـتند.و آنان گوسـفندانِ موسی، و زرهِ داوود، و سپاهِ سلیمان، و کِرم‌های پیکرِ ایوب، و ماهیانِ یونس، و مخلوقاتی هستند که در آن دریایِ بزرگِ محیط[52] شنا می‌کردند.و آنان مؤمنانی هستند که به عیسی ایمان آوردند و یاران او بودند.و آنان سربازانِ سایرِ پیامبران و فرستادگان هستند.و آنان «مورچهٔ سـتوده»[53] در این «گنبد» (دوره) هسـتند.و آنان مهاجرین و انصـارند.و آنان پیامبران و رسولان و شهیدان و صالحان و راستگویان‌اند.و «مردانِ اَربَعین» (چهل‌تن) و

[52] مفضل بن عمر (سلام بر او) گفت؛ مولای ما امام صادق (عزّ عزّه) فرمود» :اگر مردم مقدارِ توحید و دقایقِ (ظرافت‌های) آن را می‌دانستند، آنگاه قطعاً در دریاهای هفتگانه غوطه می‌خوردند تا علوم را بیرون کشند «.سپس فرمود: «آیا می‌دانی معنای دریاها چیست؟» گفتم: خیر. فرمود: «آن‌ها علومِ آل محمد هستند، و جایگاهِ (مأوای) آن‌ها دریای هفتم است. آیا می‌دانی صاحبِ دریای هفتم کیست؟» گفتم: خیر. فرمود: سلمان کتاب الحُجُب و الأنوار

[53] اشاره به آیه: (تا آنگاه که به وادی مورچگان رسیدند، مورچه‌ای گفت: «ای مورچگان، به خانه‌هایتان داخل شوید مبادا سلیمان و سپاهیانش شما را در هم شکنند در حالی که نمی‌فهمند»).

آن «مورچه» (نملة)، سرورِ ما «ام سلمه» (سلام بر او باد) است؛ همو که «جوهرهٔ» سرورمان سلمان (سلام بر او باد) می‌باشد.

و «مورچگانِ باقی‌مانده»، همان مؤمنان هستند.

و گفتارِ او به آنان که: «به خانه‌هایتان (مساکن) داخل شوید»؛ معنایش این است» :مراتبِ خود را حفظ کنید، و بر آنچه خداوند تعالی از علمِ توحید به شما شناسانده پایبند باشید (ملازمت ورزید)، و آن را جز از اهلش کتمان کنید (پوشیده دارید)، و از پیشِ خود فتوا ندهید، و "سید سلیمان" را بشناسید (که در حقیقت همان محمد، اِسم اعظم و حجابِ اَکرَم است) «کتاب مَنهجُ العِلم و البیان، ص ٩١

برگزیدگان (اصفیاء) و مؤمنان از ایشان‌اند. و تمامیِ اینان در شمارِ (عِدّة) «عالَمین» هستند.

این را بدان ای سلمان.

۷۲- مقامِ مقداد یتیمِ اَکبر

و بدان، که همانا من در این کتابِ خود، هیچ چیزی را فرونگذاشتم مگر برای اثباتِ حجت بر همگیِ بندگانم؛ و تا اینکه حجتی برای آنان بر ما باقی نماند ای سلمان!

و بدان که هر «آدمی» در قرآن، همان «آدم ابوالبشر» است؛ و او همان «یتیمِ اکبر» در قرآن است و او مقداد است.

و هر «نوحی» در قرآن، مقداد است.

و هر «یعقوبی» در قرآن، «موسی بن اَشیم» است و او مقداد است.

و هر «عیسایی» در قرآن، پس او «عیسی پسرِ مریمِ مجدلیه» است و او مقداد است.

و هر «محمدی» در قرآن ، «محمد بن ابی‌بکر» است، و او «مقداد» است.

و هر پیامبری، و هر ولیّ‌ای، و هر صالحی، و هر مؤمنی در قرآن، او مقداد است.

این را بدان ای سلمان؛ و به‌زودی در «قبه» حسن عسکری، «محمد بن جُندُب» خوانده خواهد شد، و او مقداد است. این را بشناس ای سلمان.

۷۳- حدّ معرفت و احوال مؤمنان و کافران در روز ظهور

و همانا من تو را به آنچه از معرفت من و معرفت «اِسم» من قصد داشتی، آموختم، و تو «باب» من هستی و «اهل مراتب» در رتبه‌ای پایین‌تر از تو هستند، زیرا آنان از نور تو آفریده شدند و از آن (نور تو) اقتباس می‌کنند. و تو از نور «اِسم» من اقتباس می‌کنی، و «اِسم» من از نور «ذات» من اقتباس می‌کند. و ذات من نه محدود می‌شود، نه توصیف می‌گردد و نه دگرگون می‌شود.

و من به واسطهٔ آن، بدون هیچ مثال و حد و زوالی ظاهرم، و من بر هر چیزی توانا هستم ای سلمان!

هرکس مرا بشناسد و این «اشخاص نورانی» را بشناسد، و بر حقیقتِ معرفت و ایمان و طاعت قیام کند (پایدار باشد)؛ از «مَسُوخیت» و انواع عذاب و «تِرداد» (تکرار در اجساد) تا «روز ساعت» نجات می‌یابد. و آن روز، ظهور قائم (عَزَّعِزُّهُ) است، و در آن روز مؤمنان سعادتمند می‌شوند.

و در آن روز، در حالی که باقی‌اند (یا: جاودان‌اند)، دربارهٔ دینشان بر اساس حقیقت، با «کشف» (کنار رفتن پرده‌ها) بر سرِ انجمن‌ها (در حضور همگان) سخن می‌گویند.

و مؤمنان رستگار می‌شوند، و اعمالشان سود می‌دهد، و به صورتِ نوری صاف (خالص)، و ارواحی بدون «ا شباح» بازمی‌گردند. و آنان کسانی هستند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می‌شوند.

و در آن روز اعمال مفسدان رسوا می‌شود و اعمالشان زیان می‌بیند، و به «اسفل السافلین» (پایین‌ترین درکات) و به عذاب و عقوبت سخت و سرانجام بد بازگردانده می‌شوند

و آنان همان «جبت» و «طاغوت» و «بت‌ها» (اصنام) هستند. و آنان همان «شراب» (خمر) و «قمار» (میسِر) و «بت‌های سنگی» (انصاب) و «تیرهای بخت‌آزمایی» (ازلام) هستند. و آنان همان «خون» و «مردار» و «گوشت خوک» هستند. و آنان همان «اولی» و «دومی» و «سومی» هستند؛ که لعنت تا روز جزا بر آنان باد

۷٤- وصیت امیرالمؤمنین و پایانِ سخن ایشان (عَزَّعَزُّهُ)

و بدان ای سلمان، که همانا من تو را بر معرفتِ خود، و معرفتِ «نورانیین»، و معرفتِ اهلِ آسمان‌ها و اهلِ زمین‌ها، و آنچه در میان آنان روی می‌دهد از علمِ پیشینیان و علمِ پسینیان، آگاه ساختم. و بدان ای سلمان؛ که تو نزدیک‌ترینِ خلق به «اِسم» من هستی، و «اِسم» من نزدیک‌ترینِ اهلِ نور نزد من است.

ای سلمان، برادرانت را سفارش کن که بر معرفتِ من پایدار باشند، و بر طاعتِ من و طاعتِ «اِسم» من و طاعتِ تو مواظبت ورزند، و به حقیقتِ ما تمسک جویند، و راهِ ما را

بپویند، و رازپوشِ سرِّ ما و پیروِ فرمانِ ما باشـــند. که همانا من پرده را از تو کنار زدم و حجاب را از تو برداشتم ای سلمان!

پس گفتم: مولای من؛ حمد و ثنای نیکو و شایسته توراست

مولا جلّ ذکره فرمود:آنچه را به تو سپردم حفظ کن ای سلمان، و مؤمنان را سفارش کن که آن را حفظ کنند، و به آنان بگو؛ هرکس در معرفتِ مولایش کوتاهی کند، مولا گرمی و سردیِ آهن را به او می‌چشاند، و از زیانکاران خواهد بود.

پس هرکس کار نیکی کند به سود خود او ست و هرکس بد کند بر زیان خود او ست، و پروردگارت بر بندگان ســتمکار نیســت. و هرکس پیمان‌شــکنی کند، همانا به زیان خود پیمان شک سته ا ست، و هرکس به آنچه با خدا پیمان ب سته وفادار ماند، خداوند پادا شی بزرگ به او خواهد داد.

و فرمود ای ســلمان؛ همانا من امروز دینتان را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شــما تمام نمودم و اســلام را به عنوان دین برایتان پســندیدم. و حمد و ســپاس تنها خدای را که در پادشاهی‌اش شریکی ندارد.

پایان کتاب

بارالها، حمد و سپاس از آنِ توست. همانا فرمان تو، چون چیزی را اراده کنی، این است که به آن بگویی «موجود شو» پس موجود می‌شود. بر ما احسان نمودی تا سپاسگزارت باشیم.

سپاس خدایی را که هرکس او را یاد کند، فراموشش نمی‌کند؛ سپاس خدایی را که هرکس به او امید بندد، نومیدش نمی‌سازد؛ سپاس خدایی را که هرکس بر او توکل کند، او را کفایت می‌نماید؛ و سپاس خدایی را که هرکس به او اعتماد کند، او را به غیر خود وا نمی‌گذارد؛ و سپاس خدایی را که صبر را به نجات، و احسان را به احسان پاداش می‌دهد؛ و سپاس خدایی را که رنج و اندوه را از ما برطرف می‌سازد؛ و سپاس خدایی را که او تکیه‌گاه ماست، آنگاه که چاره‌ها بر ما قطع شود؛ و سپاس خدایی را که امیدِ ماست، آنگاه که گمانمان به اعمالمان بد شود.

ای مولای ما، ای امیرالمؤمنین؛ کلماتی است در باب شکر و حمد که از تو آموختیم. پس سپاس توراست ای مولای من تا آنکه خشنود شوی، و پس از خشنودی‌ات، ای علی ای بزرگ.

پس اگر فضـل و نعمت‌هایت نبود، ای سرورم، موفق به انتشـار این کتاب ارزشـمند با این چهرهٔ شایسته نمی شدیم؛ در حالی که تو از ناتوانی ما، کمیِ نفراتمان و بسیاریِ د شمنانمان آگاهی. ولیکن تو ای کریم، با ریزشِ نعمت‌ها و ابرهای منت بر ما منت می‌نهی. پس سپاس توراست ای بخشنده !، ای کریم!

و آخرین سخنی که به خوانندهٔ گرامی می‌گوییم: ای برادر، از این کتاب، همین وصیت تو را بس که مولایمان (عَزَّعِزُّهُ) به بابِ اعظمش سلمان (علیه السلام) فرمود:

ای سلمان، آنچه را به تو سپردم حفظ کن؛ و مؤمنان را سفارش کن که آن را حفظ کنند، و به آنان بگو: هرکس در معرفتِ مولایش کوتاهی کند، مولا گرمی و سردیِ آهن را به او می‌چشـاند و از زیانکاران خواهد بود. پس هرکس کار نیکی کند به سـود خود اوسـت و هرکس بد کند بر زیان خود اوسـت، و پروردگارت بر بندگان سـتمکار نیسـت. و هرکس پیمان شکنی کند، همانا به زیان خود پیمان شکسته است، و هرکس به آنچه با خدا پیمان بسته وفادار ماند، خداوند پاداشی بزرگ به او خواهد داد.

پس ای برادر بنگر که نجات تو در معرفتت به مولایت و آنچه از تو می‌خواهد نهفته اسـت. و در این راه، روشِ خود را روشِ صـالحان از مؤمنان، روشِ گذشـتگانِ راسـتگو، و روشِ کتاب و عترت (جلّ علاهم الأعلی) قرار ده

و آخرین دعای ما این است که: الحمد لله رب العالمین.

يَا عَلِيُّ ❤